

زندگون

ل ۱۳۵۳

شماره - ۳ -

قاجاقبران که میخواستند ...

Ketabton.com

کنفرانس انجمن تعلیمات

انجمنی آسیای جنوبی و

مرکزی در شهر کابل ...

ستر گیسو ستا سو د بن



رئیس دولت و صدر اعظم مراتب تاثیرات خود، حکومت و مردم افغانستان را به مناسبت درگذشت رئیس جمهور فرانسه اظهار کرده اند

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد که از طرف یناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم تلگرام تعزیت به مناسبت وفات یناغلی ژورژ پومپیدو رئیس جمهور فرانسه عنوانی یناغلی ان پوهر رئیس جمهور موقت آنکشور به پاریس مخابره گردیده و در آن مراتب تاثیرات عمیق و تعزیت

شخصی خود و حکومت و مردم افغانستان را به یناغلی پوهر، حکومت و مردم فرانسه ابراز کرده اند . همچنان از طرف یناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم تلگرام تسلیت عنوانی خانم ژورژ پومپیدو فقید به پاریس مخابره شده است .

قرار یک خبر دیگر دوکتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی دیروز به سفارت کبرای فرانسه رفته مراتب تعزیت خود را نسبت به وفات یناغلی ژورژ پومپیدو در کتاب مخصوصی که به این مناسبت در آن سفارت باز شده است درج و امضا نموده .

همچنان بعد از اعضای کابینه مامورین عالیرتبه و سفرای کبیر کشور های متعابه در کابل قیل از شهر و بعد از ظهر ۱۵ حمل در آن سفارت رفتند و مراتب تسلیت شان را در کتاب مخصوص درج و امضاء کردند .

تلگرام های تبریکیه به بوداپست و داکار مخابره گردیده است

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه اطلاع داد که از طرف یناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم به مناسبت روز ملی هنگری تلگرام تبریکیه عنوانی یناغلی پال لوزون چی رئیس جمهور آنکشور به بوداپست مخابره شده است . همچنان مدیرت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد که از طرف یناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم تلگرام تبریکیه به مناسبت روز ملی سنیکال عنوانی یناغلی لویولستگور رئیس جمهور آنکشور به داکار مخابره گردیده است .

رئیس دولت و صدراعظم سفیر کبیر اندونیزیا را پذیرفتند

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد که یناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم ساعت یازده قبل از ظهر روز ۱۳ حمل یناغلی سیوتوسوریو دیپورو سفیر کبیر اندونیزیا را که دوره ماموریتش در افغانستان به پایان رسیده است جهت ملاقات تودیمی در قصر گلخانه ریاست جمهوری پذیرفتند . درین موقع یناغلی محمد اکبر رئیس عمومی دفتر ریاست جمهوری نیز حاضر بود .

دولت در رئیس او صدر اعظم دیمبارکی

تلگرام بخارست ته مخابره شو . دباندنیو چارو دوزارت اطلاعاتو مدیریت خبر و رگم چه دولت رئیس او صدر اعظم یناغلی محمد داؤن له خوا درومانیا دولت دجمهور رئیس په حیث دیناغلی نیکولای چایسکو دبیا تاگل کیدو په مناسبت زدغه جمهور رئیس په نامه دیمبارکی تلگرام بخارست ته مخابره شویدی .



دوکتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی، مو قعیکه مراتب همدردی خود را در کتاب مخصوص در سفارت فرانسه درج می نماید.

شکار آهو توسط موتور و موتور سائیکل منع قرار داده شد

باساس هدایت مقام منبع صدارت عظمی شکار آهو توسط موتور و موتور سائیکل بصورت قطع منع قرار داده شده و متخلفین قانونا مجازات میگردد .

ملاقات تعارفی با پوهاند دکتور نوین

یناغلی پور تو یک آمر ادار هپرو گرام انکشافی ملل متحد در افغانستان ساعت ده قبل از ظهر روز ۱۲ حمل با پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور ملاقات تعارفی نمود .

از چند سال به اینطرف بصورت نهایت بی رحمانه شکار آهو در یه موتور و موتور سائیکل رواج یافته و نسل آهو در کشور روبه انقراض گذاشته است . مقام صدارت عظمی برای جلوگیری از این نوع شکار در وزارت اعظمی و انصاف از طریق وزارت داخله به تمام ولایات کشور هدایت داده است که بعد ازین شکار آهو در یه موتور و موتور سائیکل بصورت قطع ممنوع قرار داده شود . شکار چیان متخلف قانونا مجازات میگردد .

اسمهال ۱۸۰ هزار
جریب زمین در چهار
ولایت تحت زرع پخته
میباشد

اسمهال یکصد و هشتاد هزار جریب زمین در ولایات بلخ، جوزجان، فاریاب و سمنگان تحت زرع پخته میباشد که نسبت به سال گذشته بیش از پنجاه هزار جریب زمین اضافه تر میباشد.

روز جمعه مصارف باروز میلاد پیغمبر بزرگ اسلام بود

روز جمعه ۱۶ حمل مطابق به دوازدهم ربیع الاول سال ۱۳۱۴ هجری قمری و مصارف باروز میلاد مسعود حضرت سرور کائنات محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم تجلیل نمودند و پروان پاک حضرت پیامبر اسلام و هادی بشریت درود و دعا نثار کردند.

ژورژ پومپیدو در گذشت

گذشت پومپیدو اورایک شخصیت بسیار ممتاز و بزرگ معاصر جهان خواهد داشت. شورای وزیران بازار مشترک اروپا ی غربی پس از استماع خبر درگذشت ژورژ پومپیدو رئیس جمهور فرانسه جلسات خود را درلوگسبورگ قطع کرد. والتر شیل وزیر خارجه جمهوریت اتحادی آلمان که درعین حال رئیس فعلی شورای وزیران بازار مشترک میباشد از پومپیدو تمجید و نسبت به درگذشت وی ابراز تأثر کرد.

کمیسیون انگلستان در بازار مشترک پومپیدو را یک شخصیت به تمام معنی اروپایی و با تدبیر خوانده است. بموجب قانون اساسی فرانسه قسراً است اکنون که ژورژ پومپیدو رئیس جمهور آن کشور درگذشت در ظرف پنج هفته در فرانسه انتخابات ریاست جمهور ری تجدید گردد.

به اساس قانون اساسی فرانسه رئیس مجلس سنا ی آن کشور تا زمان انتخاب رئیس جمهور جدید می تواند امور آن کشور را در دست خواهد داشت.

گفته میشود که ژاک شا بان داماس سندرا عظم سابق و آلرژسکار دستنگ درجمله شخصیت های نامیایا شده که شانس موفقیت شان بعین جا نشین پومپیدو فیکد پیش از دیگران میباشد. خبر مربوط به درگذشت نامیای ژورژ پومپیدو رئیس جمهور فرانسه شام ۱۳ حمل در حالی بود سسه ملل متحد رسید که اعضای موسسه موسوفی در حد تهیه مقدمات انعقاد جلسه مخصوص مجمع عمومی موسسه ملل متحد جهت نمود در باره مواد خام بود.

گفته شده که دکتر کورت والد هاین سر منشی موسسه ملل متحد بلافاصله پس از دریافت این خبریک پیام تسلیت و همدردی به پاریس مغایره گرداوست. روز ۱۴ حمل بیریق مخصوص موسسه ملل متحد بحال نیمه برافراشته درآورده شد. ژورژ پومپیدو رئیس جمهور فرانسه که شام ۱۳ حمل ساعت ۱۲ و سی دقیقه بوقت افغانستان در پاریس چشم از جهان بست در حیات سیاسی آن کشور طی دوازده سال گذشته نقش برجسته داشته است.

پومپیدو این نقش را از زمان صدور خود از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۸ و در دوره ریاست جمهوری خود از سال ۱۹۶۹ تا هنگام مرگ بعیده داشت.

ژورژ پومپیدو رئیس جمهور فرانسه دیشب به عمر شصت و دو سالگی در پاریس درگذشت. وی که از سال ۱۹۶۹ با نظر ف بیست رئیس جمهور فرانسه انجام وظیفه میکرد از مدتها با نظر ف دچار مریضی شده بود.



ژورژ پومپیدو

اگرچه علت اصلی مرگ نامیای ژورژ پومپیدو تا کنون معلوم نگردیده و باز هم گفته میشود که شاید ناشی از سرطان باشد.

این پومپیدو رئیس مجلس سنا ی فرانسه بلافاصله پس از اعلام مرگ غیر مترقبه ژورژ پومپیدو طبق قانون اساسی فرانسه زمام امور آن کشور را بعیده گرفت. تقی الدین صلح صدراعظم لبنان ازخبر درگذشت ژورژ پومپیدو رئیس جمهور فرانسه اظهار تأسف نموده است. وی طی بیانیه در بیروت اعلام نمود که پومپیدو دوست بزرگی برای عربها بود و امید است سیاست ژورژ پومپیدو در مقابل کشورهای عربی در آینده نیز تعقیب گردد.

انوالسادات رئیس جمهور مصر از درگذشت ژورژ پومپیدو رئیس جمهور فرانسه ابراز تأثر نمود. در پیام تسلیتی که سادات به پاریس فرستاده وی ژورژ پومپیدو را دوست عربها خوانده است.

قرار معلوم ریچارد نکسن رئیس جمهور امریکا نیز ضمن ابراز تأسف نسبت به در

رئیس دولت و صدراعظم

به عربستان سعودی نیز مسافرت رسمی نماید

معموالذافی رئیس دولت لیبیا ملاقات نموده و در مذاکراتی که در فضا ی بسیار دوستانه صورت گرفت راجع به علاقیت ذات الیبیسی دو کشور مسایل منطقه و موضوعات بین المللی تبادل افکار بعمل آوردند.

همچنان بنیاعلی محمد نعیم روز ۱۴ حمل با بنیاعلی عبدالسلام جلوه صدراعظم لیبیا ملاقات بعمل آورد.

طی این ملاقات که در محیط دوستانه و تفاهم صورت گرفت جانبین موضوعات طرف علاقیت دو کشور را مورد مذاکره قرار دادند.

در این موقع از طرف افغانستان بنیاعلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه و دوکتور عبدالواحد کریم سفیر کبیر غیر مقیم افغانستان در لیبیا و از طرف لیبیا وکیل وزارت امور خارجه و مدیر عمومی سیاسی وزارت خارجه آن کشور حاضر بودند.

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داده که در اثر دعوت حکومت عربستان سعودی بنیاعلی محمد نعیم نماینده مخصوص بنیاعلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم به عربستان سعودی نیز مسافرت رسمی و دوستانه بعمل خواهد آورد.

بنیاعلی محمد نعیم چندی قبل برای بازدید رسمی و دوستانه از عراق، لیبیا، الجزایر و مصر اعزام کشور های مذکور گردیده است.

درین سفر بنیاعلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه با وی همراه میباشد.

طوریکه دباختر آژانس اطلاع گرفته است بنیاعلی محمد نعیم نماینده خاص بنیاعلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم که برای یک مسافرت رسمی و دوستانه وارد لیبیا گردیده بود روز ۱۲ حمل با بنیاعلی

مذاکرات نماینده خاص

رئیس دولت و صدراعظم با زعمای عراق روی روابط نزدیک و کشور در فضا ی دوستانه صورت گرفته است

منطقه و سایر موضوعات بین المللی تبادل افکار بعمل آمد. قرار معلوم از بنیاعلی محمد نعیم و همراهان شان در عراق پذیرایی صمیمانه و با حرارت صورت گرفته است.

مطابق بیک خبر دیگر بنیاعلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه هنگام توقف گزانه که حیات افغانی در راه عزیمت به لیبیا در پاریس بعمل آورد با بنیاعلی ژان دو لیبی و کوسکی سکرتر دولت دروزات امور خارجه فرانسه ملاقات نموده راجع به همکاری های فرانسه و افغانستان در مساحات مختلف و مسایل عمده بین المللی و موضوعات منطقه مذاکره و تبادل افکار بعمل آورد.

قرار آخرین خبر بنیاعلی محمد نعیم نماینده خاص بنیاعلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم و همراهان شان شام یازدهم حمل به ترابلس مرکز لیبیا مواصلت نموده و از طرف وزیر امور خارجه لیبیا و دوکتور عبدالواحد کریم سفیر کبیر غیر مقیم افغانستان در لیبیا و یک عده از شخصیت های برجسته لیبیا به گرمی پذیرایی شدند.

نماینده آژانس باختر اطلاع داده است که بنیاعلی محمد نعیم نماینده خاص بنیاعلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم که خبر عزیمت شان برای یک مسافرت رسمی و دوستانه به بعضی کشورهای عربی قبلا نشر شده بود شام شش حمل به بغداد مواصلت نموده و در میدان هوایی از طرف بنیاعلی سید مرتضی عبداللہی وزیر امور خارجه عراق، استاد خلیل الله خلیلی سفیر کبیر افغانستان در عراق و عده ای از مامورین عالی رتبه حکومت عراق با گرم جوشی استقبال شدند.

بنیاعلی محمد نعیم طی اقامت در بغداد با بنیاعلی حسن البکر رئیس جمهور عراق، بنیاعلی سید مرتضی عبداللہی وزیر امور خارجه و بعضی دیگر از شخصیت های برجسته عراق ملاقات و مذاکراتی بعمل آوردند.

مذاکرات بنیاعلی محمد نعیم و زعمای کشور دوست و برادر عراق در فضایی بسیار گرم و دوستانه ای که نماینده علاقیت نزدیک و روابط برادرانه دو کشور است صورت گرفته و طی آن بر مسایل مورد علاقیت دو کشور موضوعات



شماره ۳۰ - ۱۷ حمل ۱۳۵۳ برابر ۱۳ ربیع اول مطابق ۱۶ اپریل ۱۹۷۴

مولود مسعود پیغمبر اسلام

روز جمعه شام نهم حمل روز مبارکی حلول کرد که جهان اسلام و ملت متدین ما احترام خاصی بدان قایل اند. این روز مصافح است باتولد مبارک حضرت سرور کائنات خاتم انبیا حضرت محمد (ص) انسانی که خلقتش برای بشریت و خصوصاً جهان اسلام از زش فراموش ناشدنی دارد.

حضرت محمد (ص) در سر زمینی تولد یافت که بدبختی، فقر، جهالت و نابسامانی های زیاد را منگیز مردم بود. آتش تعصب و جاهلست جامعه را در لپیپ سو زنده خود گرفته بود. از علم و معرفت خبری نبود، بین مرد وزن حقوقی وجود نداشت، در واقع اصلاحی و جود نداشت. جهان بشریت و عرب به یک بادیه تاریک و سو زان می ماند که اصلاح و نجاتش آفتاب درخشنده و مشعشع بکار داشت و بس. خداوند (ج) محمد (ص) را چون ستاره تابناک برای بشر ما مور این و جیبه ساخت تا بشریت را هادی و ره نما باشد. حضرت محمد مظفرانه بانروی ایمان و به عقیده «انما ا لومنون اخوة» بسوی مقصود مبارکش پیشرفت. این مبارزه فرصت طولانی بکار داشت و حوصله فراخ تاروح بشریت را صیقل کند و بسوی وحدت و یگانگی دعوت نماید. محمد (ص) با قبول این زحمات و دشواری ها و رنج های شباروزی شروع به دعوت و مبارزه کرد چه او از طرف پروردگار بقیه در صفحه ۶۰

در گذشت پومپیدو

ژورژ پومپیدو رئیس جمهور کشور فرانسه پس از پنج سال خدمت در پست ریاست جمهوری فرانسه به عمر ۶۲ سالگی در گذشت. مرگ پومپیدو که یکی از برجسته ترین سیاستمداران بین المللی به شمار میرفت باعث تأثر عمیق حلقه های سیاسی در جهان شده و اکثر سیاستمداران و زعمای کشورهای مختلف به مناسبت در گذشت پومپیدو اظهار تأثر و تأسف نموده اند. مردم افغانستان نیز از در گذشت رئیس جمهور فرانسه که هنگام صدارتش به افغانستان مسافرت نموده بود و دو خاطره این مسافرت تا بحال در اذهان مردم زنده است، اظهار تأسف نموده اند.

افغانستان و فرانسه بهیچ دو کشور دوست دارای روابط نیکو و حسنه بوده که این روابط دوستانه و مودت آمیز بر مبنای همکاری و احترام متقابل در ساحت مختلف استوار است.

ژورژ پومپیدو بهیچ یک سیاستمدار ورزیده جمعاً مدت ۲۵ سال در پست های مختلف ایفای وظیفه نموده و از مدت ۱۲ سال به اینطرف بهیچ صدراعظم و رئیس جمهور کار نمی کرده است. وی در سال ۱۹۶۹ به حیث دومین رئیس جمهور، جمهوری پنجم فرانسه انتخاب شد پس از درگذشت ژورژ پومپیدو الین بوهر رئیس سنای فرانسه تا زمان انتخاب رئیس جمهور جدید بهیچ رئیس جمهور وقتا کار میکند.

بقیه از صفحه ۶۰

تصمیم قاطع ، خلیل ناپذیر و دوام دار یک ملت میتواند اورا به هدف عالی اش برساند

در دفتر مدیر

دروازه اتاق بیدرتک باز میشود و مرد مسن و کوچک اندامی در آستانه ای در نمایان میگردد و در حالیکه دستگیره را در لای انگشتانش محکم گرفته است همه را از نظرمی گذرانند و بعداند کی به چوکی خالی خیره میشود آهسته آهسته بسوی چوکی پیش می رود و بیصدا روی آن می نشیند. هیچکس باو توجه ای ندارد چون همه مصروف هستند. ولی او منتظر عکس العمل کارکنان شعبه است. لحظه خاموش میماند و بعد به نقطه چشم میدوزد و میگوید:

من از شبرغان میایم، در کابل کار داشتیم در ضمن نامه از طرف یکی از همکاران شما دارم. و عکسش را همرا با این پاکت برای شما فرستاده است. بعد پاکت خط را روی میز میگذارد. و ادامه می دهد:

او که این نامه را برایتان فرستاده از شما خواهسته است تا عکسش را با مضمون در مجله منتشر سازید همچنان او شکایتی از شما دارد که چرا مضمونش را در مجله منتشر نمی سازید.

شاید برای ما نرسیده است.

من یقین دارم که رسیده است. اجازه میدهید باین پاکت و نامه نگاهی بکنم.

نامه را میکشایم. و مکتوب را می خوانم.

این آقا نوشته است که چندین قطعه شعر برای ما فرستاده که منتشر نشده است. میگویم اشعارش را نشر کرده ایم و آنها بی جهت بر ما عصبانی هستند لطف صفحه دوستان را در شماره های گذشته مطالعه بفرمایند.

مرد که حالت نگاهش کمی عوض شده و عصبانیتش فرو نشسته است میگوید:

پس چرا مرا اینجا فرستاد و چیزی های زیر زبانش می گوید:

خوب پس این عکسش را منتشر میسازید.

نه خیر، چرا باید اینکار را کنم. مرد بلند می خندد.

برای اینکه همکاران است، همکار بسیار عجول که (آب را ندیده موزه را از پا میکشد).

شما چطور...؟ - آخر من کاکایش هستم.

مجموعه
فصل
یک
عنوان
و
کتاب
مبیین
که
میک
(ص)
قوم
شهر
مکت
بدان
اهان
آن
یروز
مس
برد
ای
پیغ
(او)
رنج
شده
کز
راج
تاج
که
های
حظ
و
خار
می
می
بلیا
روژ
مش
شده
میکر
وای
جان
سفر
گوس
خوا
خا
مکت
و
بعن
دعوت
مش
رسید
مکر



نگارش : عبدالقاهر

((میلاد النبی ص))

محمد(ص) در جامعه ای که به اطراف و کنافش جز ظلم و ستم و از هر سو درد و آلام مسلط بود در جامعه ای که بت و اصنام پرستی از هر گوشه و کنارش عویدا بود با بر صه و جود گذاشت و معیون و مأمور گشت تا باین بیعدالتی و گمراهی و نا خداشناسی مجادله نماید و دین مبین اسلام را به مردم تقسیم و نفاق خانه جنگی که سراسر شبه جزیره عرب و جهان را تسبیذ میکرد از بین بردارد هنگامیکه حضرت محمد (ص) دعوت اسلامی را آغاز کرده گفت ای قوم قولوا لله الاله الا الله فقلو بگوید کلمه شهادت تارستگاری یابید. قتل مکتب فحشا مکتب دروغ نکوید امانت را خیانت ننمایید، بدارائی مردم حسد مور زید هم نوع خویش را اهانت نکنید اوامر الهی را بجا آورده و از نهبی آن بپرهیزید.

در این ایام سراسر جزیره عرب یعنی یهودیان مشرکین عرب منافقانی که در ظلم و ستم و در باطن می خواستند اسلام را از میان بردارند. بر ضدوی قیام کردند و از هیچگونه ایذا و جفا دریغ نکردند چنانچه پیغمبر (ص) بزرگ اسلام در دین یارده می فرمایند (اولی نبی مثل ما و ذیت) هیچ پیامبری رنجانیه نشده مانند آنکه من رنجانیه شده ام. ابولهب و عقبه ابن ابی معیط که نزدیکترین همسایه وی بودند انواع التوات راجع کرده به خانه و در واژه وی میریختند تا جامه مبارکش ملون و ناپاک گردد دم جیسل که زن ابو الهیب بود از طرف روز پشتوا ره های خار راجع کرده و از طرف شب بر سر ران حضرت میریخت تاخاری در پای مبارکش بگذرد

و خون آلود گردد اما پیشوای بزرگ اسلام خار را از راه برداشته و به بسیار ملاحظت و ملامت می گفت آنچه نوع همسایه گمی است که با من می کشد ولی آن هادست بردار نبودند اعمال پلید خویش را بی شرمانه نکو می کردند روزی رسول اکرم (ص) به طواف خانه کعبه مشغول بود یک تعداد مشرکان قریش جمع شده راجع به ایضا و شهادت محمد (ص) بحث میکردند حضرت محمد (ص) بر آنها بگذشت و ایستاد و گفت ای گروهی قریش بخداوند که جان محمد(ص) در قبضه و قدرت اوست اگر سخن مرا نشنویید و متابعت من ننمایید همچو گو سفند تیغ بر گلوئی شما خواهم نهاد شما را خواهم گشت می پندارید که از چنگ من دایگان خلاص شوید گلوئی ایشان گرفته چیژی گفته نتوانستند.

رسول اکرم (ص) مدت سیزده سال بعد از بحث درمکه مکره به مشکلات زیادی به تشرو دعوت اسلام می پرداخت فشار و ایدای مشرکین بیالای مسلمانان به درجه نهایی خود رسیده بود و بالاخره محمد(ص) و یارانش از مکه مکره بمدینه منوره هجرت کردند. حتی مسلمانان در مدینه منوره نیز با

سخت ترین و دشوار ترین حالت فقر و گرسنگی بسیر می بردند زیرا که تسروت و دارایی شان در وطن اصلی درمکه مگر مه مانده بود. و خطرات ناگهانی مشرکین نیز آنها را تهدید می کرد خداوند متعال در یکی از آیات متبرکه که خویش چنین بشارت و پیشگویی را اعلام کرد (کتاب الله لاغلبن انا و رسولی) حکم کرد خداوند پیروز شوم من و پیروز شو ند پیغمبر ان من ازین بشارت دیری نگذشته بود پیامبر اسلام و یارانش که خیلی معذور و فاقد سلاح و مهمات حربی آن عصر بودند بردشمنان بز رگیه با هر گونه سلاح و مهمات جنگی مجهز بودند فایسق گردیده سراسر جزیره عرب و جهان را از ورطه بدبختی و جهالت نجات دادند انوار دین مقدس اسلام در سراسر عالم بشریت به تابش درآمد پرچم امن و سعادت و خدا شناسی بدون در نظر داشت اختلاف تبعیض و تفریق سیاق و سلفید به اعتزاز درآمد در عوض جهالت نور معرفت الهی بجای نفاق عصر تقسیم و در موضوع تفوق و برتری مساوات و عدالت بمیان آمد اوضاع نامساعدیکه گریبان گیر بشر بود محو گردید پیامبر بزرگوار اسلام می فرمایند

پیوسته بگذشته

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

حضرت سلمان فارسی (رض)

سلمان باوی تاز مانیکه داعی اجل را لبیک گفت بسر برد چون آثار مرگ از سیاهی وی پدیدار گشت و سلمان پی برد که حتما جدایی آمدنی است در نزدش به احترام نشست و گفت ای شیخ نیکوکار من مدتی باشما بودم و از مصیبت قلب دوست داشتم و اکنون علامت مرگ در سیمایت پدیدار است خوا همتمندم مرا وصیت کن و شخصیکه لایق مقام و منصب توست مرا دلالت نمایی.

اسقف در جواب گفت : قسم بخدا: شخصی را که تو آرزو داری در این زمان نمی یابم نیکو کاران رفتند باز ما ندما ن خود را تفر دادند مگر مردی را در موصل خواهی یافت و مطلوب بدست خواهد آمد. چون اسقف دنیا را پندرود گفت سلمان بودن خود را در آنجا مناسب ندیده عزم سفر بسوی موصل نمود، و وقتی که به موصل رسید بعد از کج گاوئی زیاد مطلوب را بدست آورد اما دیری نگذشت که او نیز پدرو حیات گشت ولی قبل از وفات سلمان را به شخصی دیگری دعوت کرد و او را بسیار انجاشده تمام سر گذاشت خود را حکایت کرد و نیز از وصیتها بیکه مردم به او نهاده بود عرض کرد و از وی نیز طالب بشد و نصیحت

خدا را ناپستد است که بنده اش خود را از دیگران برتر شمرد گو چکترین تفوق و برتری در دنیای دیمو گراتیک اسلام جا یسز نیست همه مردم در خلقت بشری با هم مساوی اند هیچ بشر به بشر و هیچ قبیله و قبیله ای بخاطر خانواده و میراث خود را برتر شمرده نمیتواند بلکه در نزد خداوند (ج) نیز دیک تر یسن بشر کسی است که با تقوی و پر عیز گار باشد خداوند درین مورد می فرماید (یا ایها الناس انا خلقنکم من ذکر و انثی و جعلنکم شعوبا و قبایل لتعار فسون اگر همک عندالله اتکم ان الله علیم خبیر) ای مردمان هر آینه آفریدم شما را از یک مردوزن و ساختیم شما را جماعت و قبیله ها تا یکدیگر را بشناسید هر آینه گرامی ترین شما نزد خداوند پر عیز گارترین شما ست بر شیه خدا دانا و آکا است.

همه شما از یک پدر و مادر تخلیق گردیده اید هیچ از شما در طبیعت تفوق و برتری ندارید احساس تفرقه و دورنگی در شرایط اسلامی جایز نیست. و یکی از علل تفوق انسان به فضیلت علم و کفایت عمل است هر گاه انسان از فضیلت دانش و کفایت عمل و جدان پاک برخوردار باشد می تواند امتیاز برتری را کسب نماید چنانچه پیغمبر اسلام می فرماید (شرا فت الا انسان بالعلم و الادب لا بالمال و النصب) از مضمون حدیث نبوی ثابت میگردد که محمد رهنمای امور حیاتی تمام بشر است زیرا که

در حدیث خویش تلوینا از کلمه الا انسان نامبرده نه المؤمن ارشادات قیمتدار پیشوای بزرگ اسلام انحصار به المؤمنین نیست بلکه به تمام بشر است احترام به بشر یکی از خصایل خجسته پیشوای بزرگ اسلام است انسان و یا الانسان در نزد محمد(ص) مقام عالی دارد در جای دیگری می فرماید (اذل الناس من آهن الناس) ذلیل ترین مردم کسی که به مردم اهانت کند تو عین به بشر در نزد پیغمبر اسلام و شرایط اسلامی پست و حقیر شمرده میشود.

خلاصه پیشوای بزرگ اسلام مدت ده سال بعد از هجرت در مدینه منوره به تشرو دعوت اسلامی می پرداخت تا اینکه در سال دهم هجری حجة الوداع را ادا می فرمود و در عرفه در ساحه عرفات این آیه مبارک فرود آمد (الیوم اکملت لکم دینکم و اتمت علیکم نعمتی) امروز دین شما را برای شما کامل گردانیدم و نعمت های خود را بر شما تمام ساختم و همچنان سوره کریمه اذاجاء نصر الله فرود آمد محمد دانست دین اسلام اکمال و قسوی گردیده اکنون وقت آن است عالم فانی را ترک و اعزام دار البقا گردد در خاتمه من درین روز بزرگ با کمال خضوع و خشوع از خداوند بر نیاز نیاز میکنم که افغانستان عزیز را به برکت روح پر فتوح حضرت محمد (ص) توفیق خدمت و خدمت عمل در راه پیشرفت کشور جمهوری نصیب بگرداند. (آمین)

زاده خود را زودتر به وطن خویش ببرد و از نیات سو و پلان پیرو واقف ساخته گفت اگر او را ببینند و بداند که کوی همان کیست که در تورات دیده اند البته از ضرر رساندن دریغ نخواهند کرد زیرا در اوشان بزرگ است.

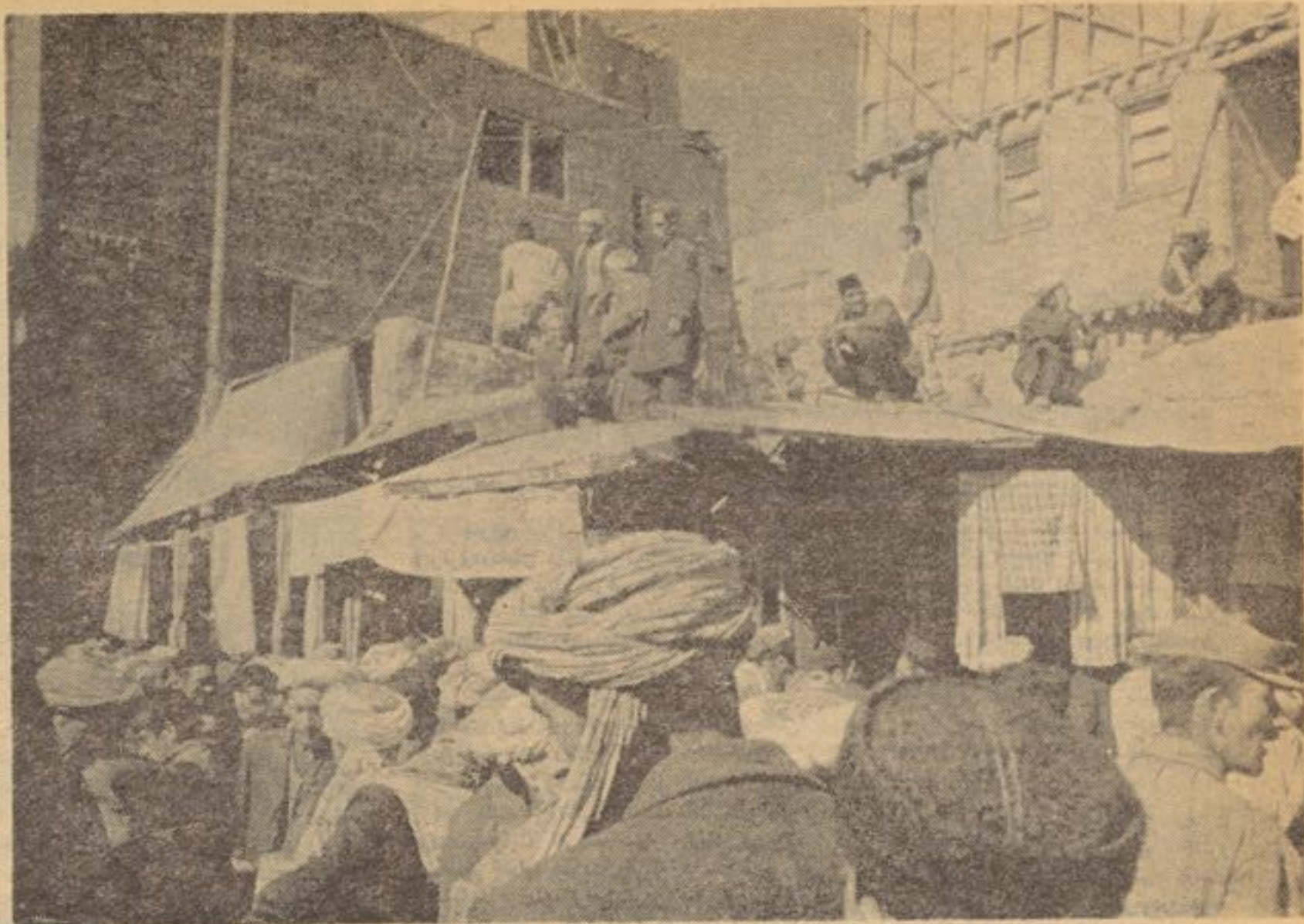
بعد از آنکه کارن سلمان را از واقعه آگاه ساخت و بعضی از اوصاف و علامات آنحضرت (ص) را با او گفت و نصیحت کرد باید بدون آن بکدام دین دیگر میلان نکنند زیرا او پیغمبر آخر الزمان بوده همه بیا بسرا ن گذشته بشارت داده اند.

سلمان تنها ماند و مجبور به قبیل سه (کلب) پیوست و از ایشان در خواست که او را در سر زمین حجاز رهنمایی کند ایشان وی را تا وادی قری رسانیده تمام دارا یش را تصرف کردند و بیکتفر بودی بحیث غلام فروختند سلمان با کمال صداقت با وی

روز های خود را سپری میکرد تا اینکه روزی شخصی از بنی قریظه که با یهودی موصوف دوستی و معرت داشت بخانه وی آمد مسلمان را خرید و با خود بدمینه آورد، مایکرج موهمه ندر سلما مدینه یدگانن

چون دیدگان سلمان بدمینه منوره جا بیکه پیغمبر آخر الزمان هجرت میکند افساد اطینان قلبی برایش حاصل شد و خدا را زیاد حمد میگفت و منتظر ورود کسیرا که شنیده بود داشت.

تمام



بتر است برای چند هفته هم که باشد.
 ازینجا فرار کنیم .
 من اورادك میگردم ، اما اعتراضاتسی
 هنوز علیه نقشه اودر زماغ من دور میزد:
 دختر بیست ساله مان ازدواج کرده بود ،
 ولی دوسرمان چطور میشوند ؟ یکی ازین
 پسران در پوهنتون لندن درس میخواند و
 دیگری شاگرد میخانیک بود . من در مورد آنان
 از شوهرم پرسیدم :
 - درباره بچه حاجه میگوئی ؟ وقتی ما
 برویم ، آندوجه خواهند کرد ؟
 (رون) در پاسخ گفت :
 - بچه ها حالا دیگر شانزده هزده سال دارند .
 اگر برای سه ماه نتوانند از خود نشان
 مواظبت کنند ، درینصورت در تربیت شان
 نقی وجود داشته بوده است .
 گفتم :
 - ولی کار های خرید ، شست و شو
 و تگس و مالیه را چطور کنند ؟
 گفت :
 - این کار هاشکلی ایجان نمیتکنند .
 ما برای شان میگوییم که چه باید بکنند .
 همچنان پول کافی برای زندگی شان میدهیم .
 مقداری هم در بانک میگذاریم که در صورت
 احتیاج ازان استفاده کنند .
 این سختیا اگرچه کاملا مرا فناست
 ندان ، ولی از آن لحظه به بعد ، اندیشه
 مسافرت بیش از پیش برایم دل انگیز تر میشد .
 بچه ها وقتی ازین نقشه شوهرم آگاه
 شدند ، آرافکر خوبی یافتند . علتش چه
 بود ؟ نمیدانم .

بیا که برویم به افغانستان

از مجله «شی»

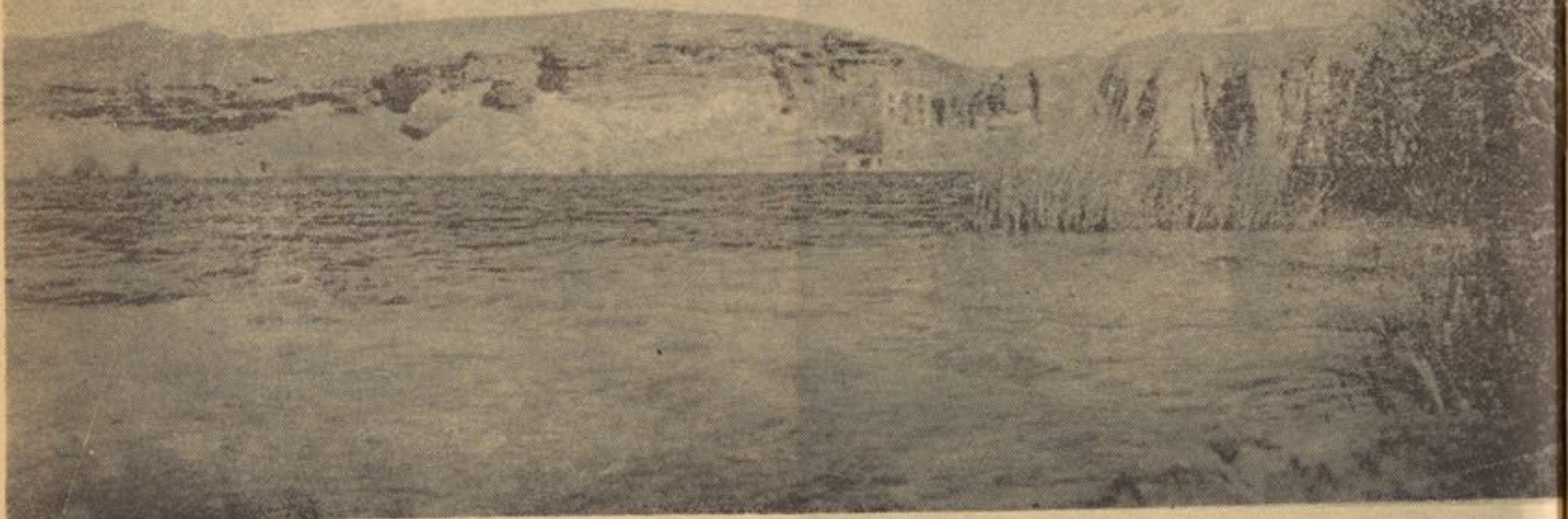
ترجمه: «وز»



در شماره اول امسال سفر نامه يك زن و شوهر فرانسوی را در
 افغانستان که در مجله (نشنل جیوگرافیک) چاپ شده بود ، ترجمه
 کردیم .
 اکنون سفر نامه يك زن و شوهر انگلیسی را به کشور خود مان ، که
 در مجله (شی) چاپ شده است ، از نظر خوانندگان ارجمند میگذرانیم .

هنگامی که شوهرم ، «رون» ، اضافه
 بست شد و از کار اخراج گردید ، کسی به
 حال او دل نسوژانید . وی چهل و پنج سال
 داشت و پس از سی سال کار در صنعت
 چاپ ، شغلش را از دست داد . موسسه ی که
 (رون) در آن کار میکرد ، چند صد پونسی
 به عنوان غرامت به او پرداخت . ولی به
 نظر نمیرسید که بتواند بار دیگر شغلی به
 دست آرد .
 عکس العمل شوهرم در برابر این رویداد
 غیرعادی بود . برای اینکه گفت :
 - خدا را شکر گیه برای نخستین بار
 آسوده شدم بیا که برویم به افغانستان
 من نمیدانستم چه جواب بدهم . در واقع ،
 پول قسطهایی که بایستی بپردازیم ، ذهنم
 را سخت مشغول ساخته بود . با خودم
 میگفتم که وقت آن رسیده تا محتاط تر
 باشم و آخرین سرمایه خودمان را درست
 به کار اندازیم . باز هم میگفتم که اگر به این
 سفر بروم ، کار کوچک خودم را نیز از دست میدهم

من نفر بیستم بودم . حالام نفر بیستم
 هستم ، ولی تعداد آنها به چهل رسیده
 است . یعنی از آنروز تاکنون بیست نفر
 دیگر نیز نامهایشان به فهرست افزوده شده
 است .
 در همین هنگام بود که پذیرفتم دیگر چانس
 کار یافتن برای (رون) وجود ندارد .
 او گفت :
 - به نظر من ، اگر برای چند ماه از اینجا
 برویم و برگردیم ، مقداری پیرتر میشویم .
 اگر نرویم و همچنان بمانیم ، باز هم پیرتر
 میشویم . ولی در صورت دوم ، خاطرایی
 نخواهیم داشت که به آن فکر کنیم .



تاواکسین های محرقه، چیچک و کولرا به ماتزریق شود .

سرانجام آماده مسافرت شدیم . روز سوم اگو بر بحیره مانس را عبور کردیم و به تعطیلات دراز مدت خودمان پرداختیم . شب اول را در خاک فرانسه و در داخل موتز سیری نمودیم . همه چیز تازه و نو :

در ظرف يك هفته فرانسه ، آلمان ، اتریش و یوگو سلویا را پشت سر گذاشتیم بعد به بلغاریا رسیدیم و این سرزمین برای مان تازه و نو بود . در اینجا گشتزار های سرسبزی را دیدیم که تا دانه های افق گسترده شده بود هنگام چاشت ، تعداد زیاد زنان و مردان کارگر را دیدیم که کنار سرب نشسته اند و بو تل های و این را بسوی ماتکان میدهند . این زنان و مردان به نظر میرسیدند که هم کار میکنند و هم تفریح . شام بود که به « صوفیه » رسیدیم . این شهریک شهر قدیمی معلوم میشد ، شاید هم قسما به خاطر آنکه هیچگونه اعلان نیون در شهر به نظر نمیرسید .

روز بعد ، از مرز ترکیه گذشتیم و در « ادرین » توقف کردیم . فردای آنروز به سوی استانبول روان شدیم . درین هنگام دوهزارمیل راه را در ظرف نه روز پیموده بودیم .

راندگی در استانبول خطرناک نیست ، ولی سر کها بسیار پر سر و صداست ، هارن موترها يك لحظه هم قطع نمیشد . به زودی « رون » هم در جمله هارن کنندگان درآمد . ماهروز را درین شهر دلچسپ سیری کردیم . درین هنگام ، دریک میلی ما سر زمین آسیا و راه به سوی تهران قرار داشت .

در حالی که اسبابهای خود مان را می بستیم ، يك سرویس مرسدس بنز به ما نزدیک شد . این سرویس که پراز مسافر بنظر می آمد ، میرفت تهران (رون) از راننده پرسید که آیا میتواند ما را هم با خودش ببرد .

راندۀ جواب داد :

« ماتنبا برای دوتفر دیگر جا داریم و کرایه هر کدام تا تهران پنج دالر میشود در حالی که از طالع خود خوشحال بودیم ، سوار سرویس شدیم . بسیاری از مسافران سرویس را جوانان امریکایی تشکیل داده بودند و ما دریانتم که تا پایتخت ایران يك سفر چارصد و پنجاه کیلو متری پیش رود داریم

به سوی مشهد حرکت میکند . به او گفته بودند که این ترن نسبت به سرویس هم سریعتر است و هم راحتتر . در نتیجه همه کسانی که میخواستند به افغانستان بروند ، تصمیم گرفتند که به مجرد رسیدن به تهران بکراست به ایستگاه ترن بروند .

هوا تاریک شده بود که به تبریز رسیدیم و در نزدیکی يك پل ، راننده ما گفتگوی



و این سفر شانزده ساعت را در بر خواهد گرفت . حدس زده میشد که فردا ساعت هشت صبح به تهران خواهیم رسید . بعدتر بحثی در گرفت که بهترین وسیله برای مسافرت از تهران به مشهد چیست ؟ يك معصل جوان طب که از سنگال بود و « پیر » نام داشت ، گفت که يك ترن سریع السیر ساعت شش شام روز بعد

شدیدی را با يك پولیس ترافیک به راه انداخت . فکرمیکم که سرویس اجازه نداشت از طرف شب راه پیمایی کند ، ما ناگزیر بودیم توقف کنیم و شب را در هتل سیری نماییم . راننده با بر میلی دستور پولیس ترافیک را پذیرفت ، ولی اندکی که دور شد ، رهش را گنج گرد و آذراه دیگری

باز هم به سرب عمومی رسید . به سفر خود ادامه دادیم .

بعدتر ، در شهر کوچکی توقف کردیم و به رستورانی داخل شدیم . غذای رستوران کباب و برنج بود . وقتی غذا میخوردیم ، تعداد زیاد از مردم شهر در پیاده روی ایستاده بودند و ما را خیره خیره میگریستند .

هنگاهی که به تهران رسیدیم ، لحظه ازدحام صبحانه بود . ترافیک تهران نسبت به استانبول بیسرو صدا تر بود ، ولی بسیار خطرناک معلوم میشد . ده دقیقه ای که سوار تکسی بودیم ، موپرتنهایمان راست شده بود . سرانجام پس از يك سلسله تجاربی که اعصاب آدم را تکه تکه میکرد ، به ایستگاه ترن رسیدیم .

در ایستگاه همسفران دیگر مان در انتظار بودند . خیرهایی که به دست داشتند ، هیچ امیدوار کننده نبود . به نظر میرسید

تر نیکی به مشهد میرفت ، کا ملا شروع شده بود و هیچ چاند داشت ، زیرا آن روز يك رخصتی مذهبی بود و مردم از سراسر ایران برای زیارت به مشهد میرفتند . حتی مردم برای تکت فردا صف کشیده بودند ، ما نمیدانستیم که آیا با سرویس برویم یا نه . « پیر » جوان سنگالی ، همه کاره گروه ما شده بود . وی گفت که میخواهد به ایستگاه های مختلف برود و دریابد که آیا میشود سرویس برای امروز بدست آرد . همه موافقت کردند که تا بازگشت اودر ایستگاه منتظر بمانند .

ما توجه مردم را جلب کرده بودیم . در حالی که انتظار (پیر) را میکشیدیم ، جمعیت بزرگی از مردان به دور ما حلقه زده بودند و دخترانی را که با ما بودند ، خیره خیره میگریستند . حلقه آنان دم به دم تنگتر میشد .

لطفا ورق بزنید



این کودکان اگرچه غالباً پاره‌پاره بودند، سادویشاش به نظر میرسیدند . وقتی به مناظره نزدیک شدیم، فهمیدیم که این ساختمانهای بزرگ روزگاری بسا کاشیهای درخشان آبی رنگ پوشیده بود، است . در بعضی از قسمتها هنوز هم این کاشیها دیده میشود، منظره اثرناکی بود . سه کودک ۴، ۵ و ۶ هر کدام در حدود ده سال داشت، از خیمه سیاه بیرون شدند و به سوی ما آمدند . آنان در حالیکه به سوی یک ساختمان گلی، به ما صله نیم ملی اشاره میکردند، گفتند :

— آسیاب بادی . . . آسیاب بادی . . . این ساختمان هیچ شک آسیاب رانند است با اینهمه به آنسو رستم . ولی معلوم شد که واقعا یک آسیاب بادی است . این آسیاب بادی از آسیابهای که ماقبل دیده بودیم فرق داشت .

این آسیاب یک پایه عمودی و چهار پروانه بزرگ داشت با حرکت این پروانه ها پایه عمودی میچرخید و پره های آسیاب را به دوران میآوردند در سمت پایین آسیاب دیوارهای ساخته شده بود که پروانه ها را میگردانیدند باد با سرعت بیشتر حرکت میکرد .

همراه با کودکان عکس گرفتیم و آنان پیشه باد کردند که در بازگشت راه تازه بین ما در پیش گرفتیم . از کنار گشتار گشتار گشتیم و دهقانان را دیدیم که با قلابه چوبی زمین را قلابه میکردند .

شب در هتل تا میان چراغها نوسر شدوما غذای خود مان را در نور شمع صرف کردیم یکی از کارکنان هتل گفت :

— غالبا چراغهای خاموش میشوند . نیمه شب بود که در اثر مارش مسگری بیدار شدیم و در میانیم که مردم ساکتند بیروزی اینجا نهد را بر سپاه بر تا نیا جشن گرفته اند .

ساعت هشت ونیم فردا سرویس ماهه سوی نابل به راه افتاد درین سرویس بایک جوان افغان معرفی شدیم که لباس اروپایی پوشیده بود و (عزیز) نام داشت این جوان محصل پوهنتون کابل بود . این جوان که خیلی علاقه داشت به اروپا سفر کند، ازینکه در انتخاب همسر آینده اش حندان نقش ندارد ، شکایت میکرد .

نگاههای خصمانه

(عزیز) جوان بنامش و خوش معاشرتی بود . وقتی سرویس در دهنه کوچکی بین کند هار و کابل توقف کرد ، (عزیز) از ما خواست که غذا را با او صرف کنیم او گفت که در اینجا حساسات مذهبی بسیار زیاده است و ما در صورتی که یک افغان همراه مان نباشد ، نمیتوانیم گردش کنیم . برآستی هم وقتی به سوی رستوران کوچکی میرفتیم نگاه های خصمانه بی مارا بدرقه میکرد . معلوم میشد که (عزیز) را در اینجا همه میشناختند زیرا وقتی با چندین نفر احوالپرسی کرد آنان بسوی ما دیدند و سرهایشان را دو ستانه تکان دادند .

در رستوران چار زانو روی زمین نشستم بر زمین کالین لروش بود . غذای مسلمان عبارت بود از برنج ، قورمه گوشت گوسفند و ترکاری . ما به دست غذا خوردیم . بعد هم جای آوردند .

سرویس بازده ونیم شب به کابل رسید . (عزیز) هو تل ارزان قیمتی را که به یکی از دوستانش تعلق داشت ، به ما تحویل داد . بد زنتیم او آدرس هتل را به ما نوشت و تکی ما داد او به ما گفت که خودش مجبور است به پوهنتون برود ولی یکی دوازده ساعت پیش ما به هتل خواهد آمد . زوی تشکر کردیم و تکی ما را به هتل (کا والیر) برد .

یکی از دختران که ازین چشم چسبانی بسیار چشمگیر شده بود و نگاه های تندی به سوی آنان میانداخت ، به طرف یکی همراهان مان رفت و گفت :

— کلاههای ما به من امانت بدهید . کلاه را گرفت . درحالی که کلاه را در دست داشت اینطرف و آنطرف میرفت و بلند بلند میگفت :

— بکش . . . بکش . . . (بخشش) قهقهه جمعیت بلند شد . درین هنگام پولیسی از دور نمایان گشت و جمعیت با بیخیلی پراکنده شدند . مانس را حتی کشیدیم ، ولی با اینهمه مردم از دور مسا را همراه خیره خیره تماشا میکردند .

بعد از دو ساعت (پیر) برگشت و گفت که تمام سرویسها برای دوازده آینده فرود شده است ، ولی او توانسته در فاصله نزدیک ایستگاه هتل ارزان قیمتی پیدا کند . ماهمه تصمیم گرفتیم که برای روز آینده تکت تر ن بخریم . بعد ، به سوی هتل رفتیم و معلوم شد که این (فاصله نزدیک) یک پیاده روی طولانی را در سرگهای هوزخم تهران ایجاد میکند . سرانجام به این هتل که (امیرکبیر) نام داشت، رسیدیم . یک شب را درین هتل سپری کردیم . هتل ارزان و خوبی بود . روز بعد، سوار تریلی شدیم که به سوی مشهد میرفت . ساعت ده صبح ترین به راه افتاد .

تاریک ساعت دیگر در راه خود مان بسوی مرز افغانی بودیم . در طبقات، از ترن پیاده شدیم و سوار یک سرویس افغانی شدیم . ده میل راه پیمودیم تا به پست مرزی رسیدیم . در اینجا دریافته شد که باید شب را در هتل کوچکی، نزدیک قرارگاه پولیس، به سر آوریم .

دو ساعت زودتر حرکت تا پاسپورتها و ویزه های ما را حل لازم را طی کردند . سخت گرسنه شده بودیم . برای صرف غذای رستوران هتل رفتیم . غذا که عبارت بود از کباب، برنج، ترکاری و چای، برای هر کدام مان که پنس (در حدود هزده افغانی) خرج برداشت . بعد تریک اتاق سه بستری گرفتیم . گرایی هر بستریه پنس (تقریبا بیست افغانی) بود . این قیمتها خاص سرزمین افغانستان است .

روزی بعد دکتر وزه های طی ما را ملاحظه کرد و به ما اجازه داده شد بسوی هرات برویم . سرویس پراز مردمان قبایل بود که با سرو صدا صحبت میکردند . وقتی به شهر نزدیک شدیم ، چار تا منار توجه ما را جلب کرد . به نظر میرسید که این منا رها از گل ساخته شده باشد .

سرویس به سرک وسیعی در داخل شهر رسید . درین سرک گسادیهای قشنگ و رنگارنگ که توسط انب های تندرو کشیده میشد، ایستاده بود . این گادیها به حیت تکی در شهر کار میکردند . ماهه سوی ایستگاه سرویس رفتیم و در آنجا پیاده شدیم . کودکانی دوروبرمان ایستاده بودند، میگفتند :

— سامانهایستان را ببینیم ؟ . . . سامانهایتان . . .

کودکان شاد و خوشحال به نظر میآمدند . چاه های دراز و تنگی داشتند . دو تن ازین کودکان چاه دانهای ما را گرفتند و به هتل رسانیدند .

در هتل نشست و شو کردیم و در صدد برآمدیم برای دیدن منار هابرویم که تقریبا نیم میل از هتل فاصله داشت . نزد گتار جاده بی که به سوی منا رها میرفت، دکان های کوچکی بر پا شده بود . درین دکانها توده های میوه و ترکاری به چشم میخورد کودکانی که از کنار ما میگذشتند ، به ما میگفتند :

— سلام، چطور هستید ؟ یا مان خدا !

روز بعد هتل «کوالر» را ترک کردیم و برای (عزیز) یا د داشتی به چاه گشتیم درین یاد داشت اظهار امید کردیم که باز هم او را ببینیم .

اتاق مادر هتل «مترو پول» باب گرم مجیز بود و از ارسن اتاق ما میشد منظره شهر کهنه را خوب مشاهده کرد . بند از نظیر به تماشا بازارها پر داختیم دکانهای کوچکتر از مالهای رنگارنگ بود . ما کسی دانستیم که باید با فروشندگان چانه بزیم . در خلال چانه زدن بهای اصلی را میشد فهمید غالبا قیمت اصلی نصف قیمت است گسه فروشندگان معیوبند . من یک بالا پوش پوست قشنگ را به شش پوند خریدم . دو حاکلی که فروشنده آن را دوازده پوند قیمت گذاشته بود .

در خلال این پیاده گردی خیلی چیزها را دیدیم . اشیای چرمی واقعا عالی بود و قیمت های شان خیلی ارزان . چنانکه یک جوجه موزه خرمن را میشد به دو پوند خرید .

شام آنروز ، در رستوران کوچکی یک غذای عالی خوردیم . این غذا که عبارت بود از استیک، ترکاری، شیرینی و چندین پیله قهوه، برای هر کدام ما فقط بیست پنس تمام شد .

همه جا تاریکی بود و ما در زدیم . پس از لحظه ای یک امر امریکایی از پشت درصدا کرد :

— همه خوابیده اند و گدشته ازین فکر نمیکتم برای شما جای وجود داشته باشد (زود) به او گفت که ما یادداشتی برای منتظم هو تل آورده ایم مرد جوان درحالی که دروازه را باز میکرد ، گفت :

— پس بهتر است منتظم هو تل را بیدار کنیم . منتظم هتل بادرین یاد داشت «عزیز» مارا به درون بر دولحظه بعد در بستر بودیم . صبح روز بعد، از زبان مسافران هتل شنیدیم که درین هتل غذا داده نمیشود . بسیاری از مسافران کوازم کمپنگ داشتند و غذایشان را خودشان تهیه میکردند ما در نور خورشید سحر تمام بیرون رفتیم و در صدد برآمدیم هتل دیگری پیدا کنیم .

نیم میل از مرکز کابل دور بود و مسو صحبانه خودمان در (مترو پول) خوردیم . این صحبانه برای هر کدام ما پانزده پنس خرج بر داشت . این هتل تقریبا مجلل بود و برای هر بستر شب شصت پنس بود . ما برای روز بعد درین هتل اتاق گرفتیم .

پس به هتل «کوالر» رفتیم و به دست وشوی لباسها یمان پرداختیم .

عشق ممنوع

از : ناب

واضطراب رامیتوان دید. «دیو نیس» نیز ناراحت است، مشوش است، از کسی، از چیزی وحشت دارد. و «والیرین» هم ناراحت است. این زن ظاهراً خونسرد و آرام، در پشت پرده عشق و رویا از کسی، از چیزی ناراحت است. وی می خواهد با جمله های زیبا و بانندیشه های شاعرانه از این ناراحتی خلاص شود. ولی این تلاش او بیپسوده است و این ناراحتی درونش را میکاود.

درواقع، هر کدام از این سه موجود از دیگری میترسد و از خود میترسد. این ترس دو گانه مایه ناراحتیها و اضطرابهاست که بر فضای فلم سایه افکنده است.

آواز های زمینه :

بر زمینه فلم، بر خلاف بسیاری از فلمهای دیگر، بیشتر آواز های کو ناگون است تا آهنگ و ساز. بر زمینه تصویر های فلم آواز امواج است آواز قایق موتور دار است آواز طیاره است. آواز کشیده شده تیر موتور بر سرك است آواز نفسهای آدمهاست و در همه این آواز ها نوعی خشونت موج میزند. این آواز ها آرامش را برهم میزند، اعصاب را تکان میدهد - آدم را ناراحت میسازد. شاید کار گردان خواسته است با این آواز ها ناراحتی آدمها را توجیه کند شاید هم میخواهد تماشاگران را درین ناراحتی شریک بسازد. شاید میگوید که اصلاً این جهان محل ناراحتیست.

انجام هم این رویا ها و این عشق نابودش میسازد. «دیو نیس» مرد یست مبهم و مرموز. اما قدرتمند و ترس انگیز. موجود زنده نیست که علیه سا زنده خودش قیام میکند - یا شاید هم به قیام او داشته میشود و این سازنده خودش را نابود میسازد و این آدمهای عجیب بسیار ناراحت اند از چیزی از کسی ناراحت اند. این وضع در چهره (هانس) خیلی روشن نمودار است. در چهره حسن این «ژاندارم کتانگا»، چیزی بالاتر از ناراحتی دیده میشود. شاید بتوان گفت ترس، و شاید هم بتوان گفت ترس از خودش.

«دیو نیس» خاموش است. شاید تا آخر فلم بیشتر ازها نزده جمله بر زبان نیاورد. او بیشتر عمل میکند همیشه عمل میکرده است. و اوچ رویداد ها باز هم نتیجه عمل اوست و این عمل آخرین نیز خاموشانه و بدون حتی يك كلمه گپ صورت میگیرد.

اما در پشت این خاموشی، این آرامش و این نگاه های مرموز، باز هم ناراحتی را میتوان دید. تشویش

گروهی از روشنفکران غرب، برخی از خصوصیت های عام شیوه های روشنفکرانه آفرینش هنری درین فلم نمودار است روی پرده بیشتر تصویر ها نمودار میشود تا تصویر های ناطق (روشنفکر میخواهد خودش حدس بزند که که آدمها چه می گویند یا چه میخواهند بگویند). تسلسل زمانی با برشهای پیهم و دم به دم از میان رفته (روشنفکر میخواهد خودش این تسلسل زمانی رویدادها را در ذهن خویش بسازد سازی کند. شاید هم همین برشهای مستقل برایش دلچسپ باشد تا کلیت رویدادها بر مبنای اصل تسلسل زمانی، تبدیل و انتقالات مکانی با برشهای پیهم و سریع ذهن عادی را ناراحت میکند (روشنفکر میخواهد ذهنش بر مکان گسترش یابد).

و این خصوصیتها به فلم رنگی داده اند متمایز از فلمهای دیگر رنگ روشنفکرانه.

آدمهای عجیب :

آدمهای اصلی فلم آدمهای عجیبی هستند. بتفصیل و یا جزئیات معرفی نمی گردند. ازینرو درست شناخته نمیشوند: «هانس» آدمیست عجیب (دیو نیس) آدمیست عجیب و «والری» آدمیست عجیب. تنها «برنارد» خصوصیتها ی تعجب انگیزی ندارد.

او يك آدم معمولیست، ولی در حلقه آدمهای عجیب قرار میگیرد. در واقع، عادی بودن «برنارد» انگیزه آن میشود تا شگفتی انگیزی آدمهای دیگر چشمگیر تر شود.

«هانس» که موجود دست حیوان صفت، علاقه دارد آدم بکشد. «والیرین» زینست که در رویا های خودش، در یونان کهن، زنده گسی میکند و در همین جهان خودش عاشق میشود. این رویا ها و این عشق از او موجود غول بیکری میسازد. این موجود غول بیکر همه را، حتی «هانس» را، به هیچ میگیرد. سر

بسیاری از تماشاگران ما از فلم «عشق ممنوع» خوششان نیامد، برای اینکه ازین فلم چیز زیادی نفهمیدند. برای اینکه آنچه روی پرده آمد، برایشان نامانوس بوده برای اینکه رویداد های در نو عسی از ابهام غوطه میخورد، و ... بالاتر از همه اینکه فلم «عشق ممنوع» بیشتر تصویری بود تا تقریر، بیشتر بازی و حرکت بود تا گفتگو و روایت وقتی فلم به پایان میرسد چرaxes روشن میشود، بسیاری از تماشاگران ناراضی و خسته به نظر میآیند. یکی آهسته به دو ستش میگوید:

این چه بود ؟

آن دیگر جواب میدهد.

- چندان چیزی نبود.

ویکی دیگر تبصره میکند.

- هیچ چیز نداشت.

و کسی دیگری میگوید :

«دیوانه هارا جمع کرده بودند.

این جمله هاهم بیانگر ناراضی

تماشاگران از فلم «عشق ممنوع»

میتواند بود.

و همه این اعتراضها، این ناراضیها، دو انگیزه میتوانند نداشت: ابهام و نامانوس بودن فلم.

شیوه روشنفکرانه :

براستی هم فلم در گونه ایی از ابهام غوطه میخورد و فضا و رنگ نامانوس داشت. ولی ابهام فلم دال بر ناراضی کار گردان نمیتواند بود. فضا و رنگ نامانوس فلم هم کاری بوده عمدی، روشنی بود خاص در آفرینش سینمایی

فلم «عشق ممنوع» بر مبنای يك روش خاص سینمایی ساخته شده است. روشی که گاه گاهی به سوی نوعی از انتزاع میروند. انتزاعی که در چارچوب يك داستان جنایی تبلور و تشکل میتواند کرد - روشی که مطلوب دماغها و ذوقهای بخصوص است. دماغها و ذوقهای روشنفکران غرب. یا کم از کم



کنفرانس انجمن تعلیمات انجمنی آسیای جنوبی و مرکزی در کابل



اخیراً کابل میزبان اعضای انجمن تعلیمات عالی انجمنی ممالک قسمت های جنوبی و مرکزی آسیا بود. دومین کنفرانس انجمن تعلیمات عالی انجمنی بروز چهارم حمل در ادیتور یسم پو هنتون کابل توسط داکتر نعمت الله یزواک افتتاح گردید و تا هشت حمل دوام کرد.

درین جلسات نمایندگان ایران، بنگله دیش، برما، پاکستان، سیرا لئون، فیلیپین، هند، و هندوستان اشتراک ورزیده بودند.

نماینده رسمی افغانستان در جلسات انجمن تعلیمات عالی انجمنی پوهندوی رجب علی کریم رئیس پوهنځی انجمنی پوهنتون کابل بود.

پوهندوی کریم در پاسخ سوالی درباره سوابق این انجمن چنین توضیح داد:

انجمن تعلیمات عالی انجمنی آسیای جنوبی و مرکزی به همکاری یونسکو و ممالک حوزه، اولین بار در سال ۱۹۷۲ عیسوی در شهر کولمبو پایتخت سیرا لئون تشکیل جلسه داده و در آن زمان صرف نمایندگان افغانستان، برما، هند، منگولیا، نیپال، سری لانکا و پاکستان اشتراک داشتند.

نمایندگان مذکور، از موسسات انجمنی ممالک مربوط انتخاب گردیده بودند.

در نخستین جلسه انجمن تدوین اساسنامه آن روی دست گرفته شد. همچنین در آن جلسه فیصله شد، تا جلسه دوم اعضای انجمن تعلیمات انجمنی در کابل دایر گردد.

از پوهندوی کریم میخوایم تا کمی درباره اهداف این انجمن روشنی اندازد، وی پس از اندکی سکوت میگوید:

تعاون منطقی در ساحه تعلیمات عالی انجمنی برای تربیه انجمنیان، باید از طریق این انجمن فراهم و تشویق گردد. فراهم آوری تسهیلات، تعدیل لازمی پروگرام های تعلیمات انجمنی و تکنیشن ها جهت آمادگی بهتر شان در راه انکشاف اجتماعی و اقتصادی ممالک مربوطه، تحقیق و تتبع درین زمینه از جمله موضوعات مورد علاقه این انجمن میباشد.

وی می افزاید:

همکاری با موسسات و اشخاص ذیصلاح حوزه، که در راه ارتقای سویه و بهبود کیفیت تعلیمات انجمنی مصروف تحقیق باشند، نیز از طریق انجمن مذکور صورت میگیرد.

مساعدت برای تشخیص پرابلم های تعلیمات عالی انجمنی منطقه و یافتن طرق مناسب حل آن، مساعدت با یونسکو و سایر موسسات بین المللی در تطبیق پلان ها و پروگرام های

تعلیمات عالی انجمنی، همکاری منطقی در راه تشکیل انجمن های ملی تعلیمات انجمنی و بالاخره توسعه همکاری بین موسسات صنعتی و تعلیمی انجمنی، از اهداف انجمن مذکور میباشد.

وقتی از رئیس پوهنځی انجمنی میخوایم تا درباره تصامیمی که در دومین کنفرانس اعضای انجمن تعلیمات عالی انجمنی در کابل اتخاذ گردیده کمی یادآوری کند، وی میگوید:

در جلسات اعضای انجمن در کابل، راپوری در مورد فعالیت های انجمن تعلیمات انجمنی آسیای مرکزی و جنوبی ارائه شده و اساسنامه آن نیز بتصویب رسید. همچنین رئیس و نایب رئیس انجمن برای یکسال تعیین گردید.

پوهندوی کریم علاوه میکند:

اعضای انجمن در قدم اول انکشاف پروگرام هایی را تأکید و توصیه کردند که مورد نیاز شدید ممالک منطقه باشد.

به همین ترتیب به فعالیت های جدی در راه انکشاف نصاب درسی توسط روابط بین موسسات صنعتی و موسسات تعلیمات انجمنی و بالاخره تدوین پروگرامهای عملی ممدسلکی، حق اولیت را قایل شدند.

دردومین کنفرانس انجمن تعلیمات عالی انجمنی به منظور تطبیق پروگرام فعالیت های مورد نظر انجمن تجویز گردید که به کمک یونسکو سیمینار منطقی جهت انکشاف و تدوین نصاب درسی تشکیل گردد تا راه حل مشکلات موسسات صنعتی که ستون فقرات اقتصاد ممالک را تشکیل میدهد مطالعه گردد.

وی در برابر سوالی درین باره گفت:

راه حل مشکلات از طریق تجدید نصاب و پروگرام درسی، مطالعه طرق ایجاد هم آهنگی بین تعلیمات انجمنی

و تقاضای مؤسسات صنعتی و شرايط استخدام، امکان پذیر میباشد .

رئيس پوهنځي انجنيرۍ به ادامه گفتارش ، درمورد تصاميم اعضاي انجمن مذکور، ميگويد :

- تبادل معلومات بين ممالک حوزه درمورد ترتيب پروگرام و نصاب تعليمي در بين کنفرانس ضروري خوانده شده و از يونسکو مطالبه شده تا معلومات جامعي ، درمورد انکشاف پروگرام درسي گرد آوري کند .

همچنان به ممالک عضو توصيه گرديد، تا سيمينارهاي ملي را، دربارہ ترتيب پروگرام ها و نصاب درسي تعليمات انجنيرۍ داي ر نمايد .

به سکرترتريت وظيفه داده شد ، تا جهت اشتراك اعضاي انجمن در سيمينارهاي منطقوي و ملي معلوماتي که از طريق يونسکو تهيه ميشود ، به اطلاع آنها برساند .

بقول رئيس پوهنځي انجنيرۍ ، اعضاي انجمن تعليمات عالي انجنيرۍ در دومين کنفرانس خود، نشر و جمع آوري معلومات مربوط به مؤسسات فعال تعليمات انجنيرۍ ممالک حوزه تنظيم پروگرام بازديد پروفيسوران مهمان با اعضاي انجمن، تبادل معلومات پيرامون پروگرام هاي مافوق ليسانس و تسهيلات به پروژه هاي ريسرچ بين ممالک عضو را

ضروري خوانده و ذرپاره تصاميم مي اخذ نمودند .

پوهندوي رجب علي کريم از تصويب هاي مهم ديگري که جلسات اين انجمن در کابل صورت گرفته ، اينطور ياد آوري کرد :

- انجمن تجويز کرد تا نتايج حل پرابلم هاي اختصاصي تعليمات انجنيرۍ که تحت مطالعه دانشمندان ممالک عضو ميباشند، نشر و بدسترس اشخاص که با تعليمات اين رشته علاقه دارند، گذاشته شود .

علاوآ انجمن توصيه کرد تا تبادل کتب درسي، کتب در تهيۀ کتب درسي، پروگرام تربيه استاد براي مؤسسات انجنيرۍ، پروگرام تبادل شاگرد و استاد بيشتر توسعه يابد .

مي پرسم :

مصارف اين انجمن چگونه تدارک شده و جلسات بعدي اعضاي آن، در کدام مملکت داي ر ميگردد ؟

نماينده افغانستان درين انجمن ميگويد :

- تمويل جلسات انجمن تعليمات انجنيرۍ را، يونسکوبه عهده داشته و مصارف نشر اخبار، ژورنال وغيره نشرات آنرا متعهد شده است .

به اساس فيصله جلسه انجمن در کابل ، کنفرانس آينده آن در سال ۱۳۵۴ در شهر لاهور پاکستان منعقد

ميگردد .

سوال ديگري را اينطور مطرح ميکنم :

- کنفرانس هاي اين انجمن در ساحه تعليمات انجنيرۍ در کشور ما چه تاثيري دارد ؟

پوهندوي کريم درين مورد ميگويد :

- چون هدف انجمن اين است که انجنيران آينده ممالک عضو با افاق نظر و وسيعتر و تحصيلات مطابق به نياز مندي محيط تربيه شوند و از طرف ديگر ممالک حوزه پرابلم هاي مشترکي دارند ، طبيعي است که از تبادل نظر و تجارب علمي مربوط ، نتايج سود مندي بدست مي آيد .

با تطبيق مشوره ها و پيشنهادهاي علمي انجمن، در مؤسسات تعليمات انجنيرۍ دولت جمهوري افغانستان محصلان افغاني استفاده هاي شاياني مي نمايند .

وي در برابر سوال ديگر چنين پاسخ ميدهد :

- همکاري منطقوي و همکاري دو جانبه يا چند جانبه بين ممالک حوزه مفيد است . اميد است به اثر فعاليت هاي اين انجمن ، پروگرام هاي تعليمات انجنيرۍ طوري عيار شود که با ضرورت مملکت و محيط رابطه مستقيم داشته و حل سريع مشکلات از اين طريق صورت بگيرد .

رئيس پوهنځي انجنيرۍ در اخير از وظيفي که به عهده اين پوهنځي توسط انجمن تعليمات عالي انجنيرۍ منعقدۀ کابل گذاشته شده، اينطور ياد آوري کرد :

- پوهنځي انجنيرۍ پوهنتون کابل وظيفه دارد، که در ظرف سال با همه اعضاي انجمن تماس هاي متممادي داشته ، معلومات مربوط به تعليمات مسلکي زابديست آورده، به اطلاع آنها برساند . اندراجي از فعاليت هاي مؤسسات مربوط ترتيب کرده و سيمينار ملي تعليمات انجنيرۍ را داي ر سازد .

در نشر اخبار و مجله تعليمات انجنيرۍ مبادرت ورزيده و در تبادل پروفيسوران سهم بگيرد . وي افزود :

- طي همين سال که مرکز فعاليت هاي انجمن مذکور و سکرترتريت آن در افغانستان است ، اين پوهنځي وظيفه دارد، تا فعاليت هاي انجمن را طوري تنظيم کند، که اهداف علمي و بشري آن بر آورده شده و در تعليمات انجنيرۍ دولت جمهوري افغانستان تاثير مثبتی وارد سازد .



قاچاقبران که می خواستند ۶۰ خریطه تریاک

از منزل یک قاچاقبر در قندهار ۲۳۶۰ کیلو تریاک، ۲۰۰

راپور - از ضیا روشن

از ۲۶ سرطان به این طرف معادل پنج ملیون افغانی اموال قاچاقی گرفتار شده است

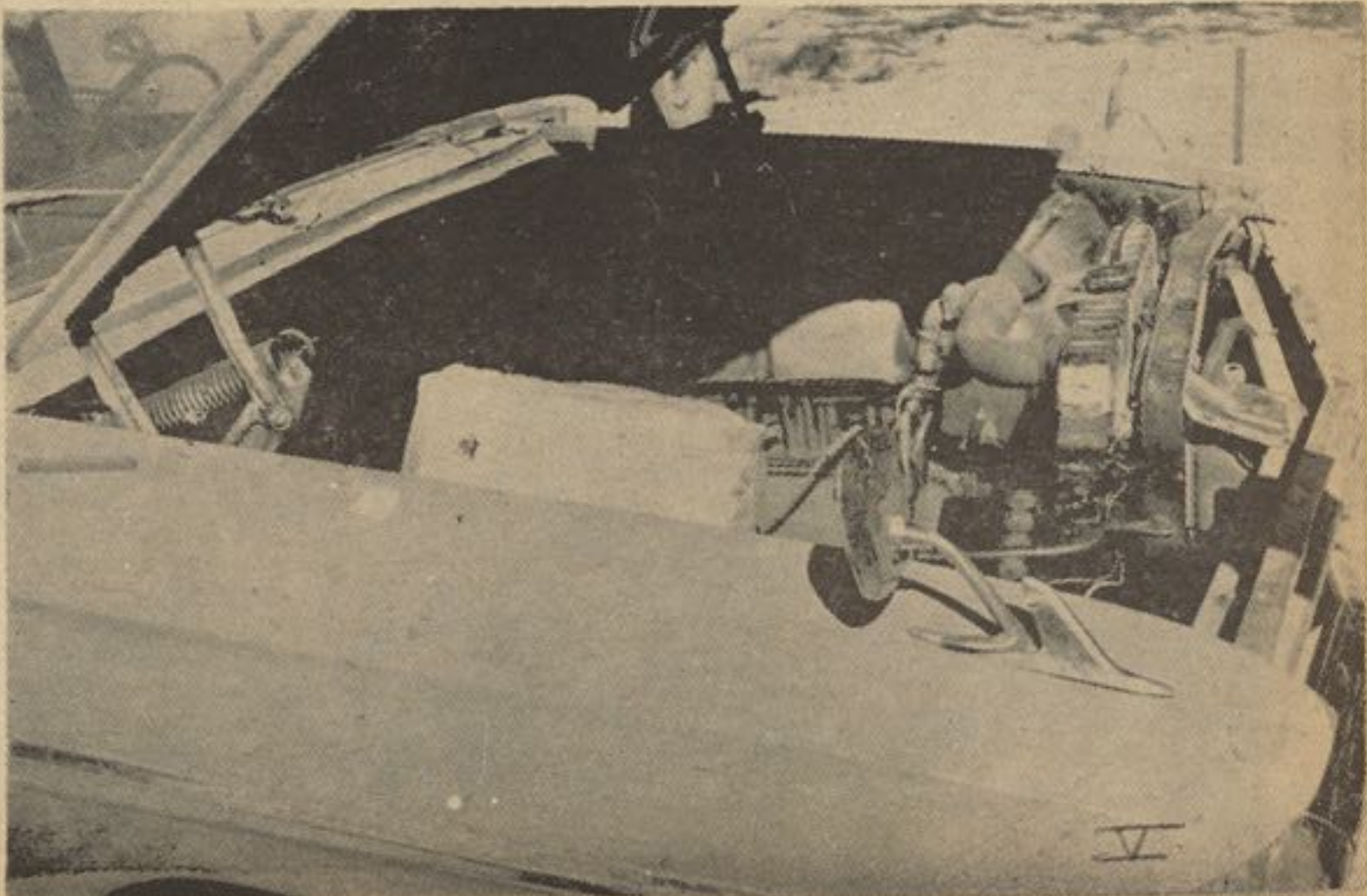
...

در همین مدت مدیریت قاچاق وزارت داخله ۱۰۴ واقعه قاچاق را در مرکز و ۵۱۹ واقعه را در ولایات کشور کشف و گرفتار کرده است



این عکس قسمت عقبی مو ترا نشان میدهد که در بین خریطه ها مقدار تریاک ظاهر میگردد

برای طرف معامله در بدل طلا ارسال دارد تا آنکه با مشکلات زیادی موتر لاری حاضر شد در برابر کرائیه هنگفتی ۶۰ خریطه تریاک وی را در موترش جای بدهد و آن سوی سرحد به رفیق او بسپارد قرار داد عقد و یک اندازه پول بدریور داده شد و متیاقی پول را حین تحویل دادن جنس به طرف معامله موکول ساختند ، قاچاق بر اولی جای پنهان ساختن خریطه ها را در قسمت سقف جنگله موتر تعیین کرد ، همان شب و همان روز فوراً دست بکار شدند و خریطه ها را جا به جا کرده به دریور موتر دستور حرکت داد و به او فهماند مراقب خودش باشد زیرا حین - تحویل دادن جنس بطرف معامله پول هنگفتی در یافت خواهد کرد. موتر از حصه (گرد کوه) نزدیک های سرحد که در - قسمت های شنوار واقع است به حرکت افتاد و برای گم کردن رد پای پولیس قرار دادی دیگری هم بست و چندین راس گاو را در موترش جا داده و راه کابل را در پیش گرفت اوایل ساعت شش شام موتر به کابل مواصلت کرد و مستقماً در سرای باغ علیمردان توقف کرد .



دریور موتر متوجه بود هر آنکس رمزی قاچاقبر را به او ژوندون

بسیار تلاش کرد و چند موتر نشد با آتش بازی کند و مرتکب لاری را دید و با دریور آن - جنایتی گردد . نقشه اش را در میان گذاشت ولی او می خواست ۶۰ خریطه تریاک هیچ موتری و هیچ دریوری حاضر را در موتر کرائی جا به جا کند و

درخالیگاه پیشروی موتر ذریعه خریطه، مواد مخدره را گنجانیده بودند که کشف شد

کار اذریعه شتر از رود هلمند عبور دهند توپ تکه خارجی و یک مهر قلبی گمرک بدست آمد



بگوید ، او جنس را تحویلش خواهد داد در غیر آن طبق دستور راه قندهار را در پیش می گرفت و دانستند موجودیت گاوها در موتز شب موتز در سرای ماند و هیچ کس رمز را بدریور نگفت و اوهم ناگزیر فردای همان روز راه قندهار را در پیش گرفت موظفین انسداد قاچاق وزارت داخله که از موضوع وقوف حاصل نموده بودند که در بین موتز مولد مخدره است . موتز لاری را تعقیب کرد ، زیرا موظفین پولیس می دانست هر گاه دریور گرفتار شود باز هم قاچاقبر از متاع خود صرف نظر کرده فرار می کند و خودش را در چنگال قانون تحویل نمی دهد لذا پولیس فرصت را موكول به زمانی ساخت که چه کس جنس را از دریور تسلیم میگیرد آنوقت واضح می گردد قاچاقبر صلی کی و یاکی وادی هلمند راه افتاد و مستقیما

همین جا قاچاقبران متاع شان را از دریور تسلیم میگردند فلهاذا پولیسان مدیریت انسداد قاچاق وزارت داخله همه از دور مرا قب اوضاع بوده تمام حرکات دریور لاری را تحت کنترل قرار دادند تا آنکه بعد از گذشت نیم ساعت يك موتز والکای خاکی رنگ نمبر ۷۱۸۸ - کابل نزدیک موتز لاری متوقف شده نخست رمز را بدریور در میان گذاشت و بعد به او دستور حرکت داد ، و این همه حرکات فقط و فقط دريك لحظه آنسی و زود گذر انجام گرفت و موتز لاری و والگا - هر دو به حرکت افتادند موظفین پولیس وقتی دانستند قاچاقبر واقعی و تحویل گیرنده مواد مخدره سر نشینان موتز والگا است فلهاذا برای آنکه آنها میادا از صحنه فرار و دریور بنا به دستور قاچاقبران جنس را به جانی مخفی کند ، لذا فوراً موتز والگا را تعقیب کردند و حینکه در چند متری موتز والگا رسیدند دریور والگا از موضوع واقف شده دانستند پولیس به تعقیب آنها ست بنا بر آن با

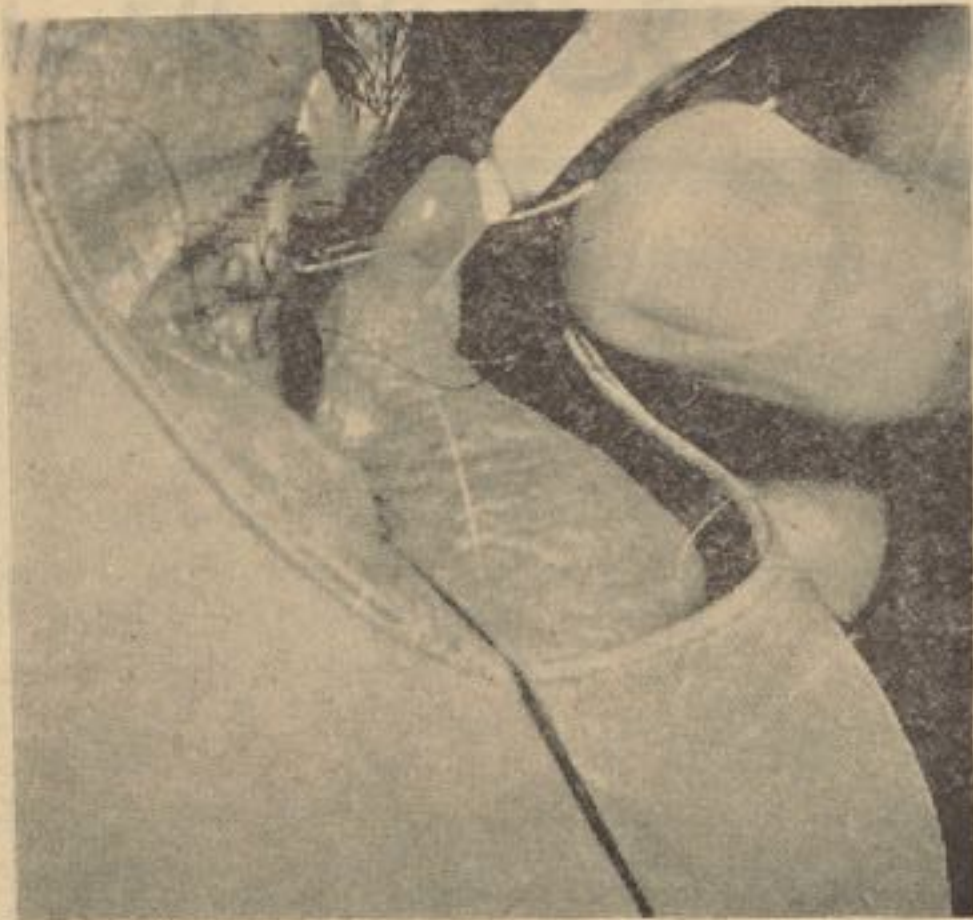
در حصه (حوض خشک) موتزش را متوقف ساخته از عقب به جلو پائین شد و به اطراف تگریست ، موظفین پولیس دانستند حتما



سترگی ستاسو د بدن خارورل دی

که د سترگو په ساتنه کېنې بی احتیاطی و شی، د پروندوالی سره به مخامخ شی. او بیهکې سترگی رڼې ساتی، د وړې او خاورې بهر ته غورځوی او سترگی تغذیه کوی.

داوښکو توئیدل دهغه چا د معدې ټپ کموی چه احتمالا په دغه ناروغی اخته وی.



د نړی په زیاتو لایرا تواری نوکی ډاکتر ان او متخصصین د ناروغیو سره د مبارزې د پاره اود راز راز دواگانو په جوړولوخت

دی
د تیاره سره دعادت وخت په خلکو کېنې یو راز نه دی او دغه وخت دهغه صو دستگاو سره اندازه کیدای شی، په ځینو مشغولو کېنې (عغه بیلو ټان چه د شپې الو تنسه کوی) د تیاره سره دسترگو دعا د کونو وخت ډیر اهمیت لری، سترگی ټیامی د تیاره سره عادت ونه نیسی اود شپې له خوادکوم تشخیص ورته شی، په دغه صورت کېنې ناروغ به شو کوری اخته دی شو کوری راز راز علتونه لری، له هغی جملی څخه دغذا نشتوالی، دویتامین (آ) لږوالی دڅیگر خرابوالی، وراشت اودنږدی ځیلو انوسره واده ډیادولووړ دی، په ځینو مواردو دی په ځینو مواردو کې شوکوری دتداوی وړده، څو په ازلی مو رد کی تداوی نتیجه ته وړکوی.

ځینی خلک تر روشنایی اودلمر تر وړانگو لاندی څه نهوینی، بالعکس کله چه تیاره ته گام ږدی، هرڅه ورته دایدلو وړگرځی، دغه حالت تنسه ډورځی پروندوالی وایی، دغه ناروغی ټیامی دمورلهخوا یا ارځسی وی د ځینو دواگانو استعمالول دغه ناروغی پیداکوی.

اوبنکی څه شی دی؟
په اوبنکو کې (د لیروزیم) په نامه دوی، مخصوص مادی د موجودیت له امله هر مکروب چه سترگو ته نمرزی، سم دستی وژل کیری، څندا ژړا، ټوخی، والکی، هیجان، بعضی اوزیاته وړانگه داوښکو توئیدل زیاتوی، اوبنکی سترگی رڼی ساتی د وړې او خاورې او بهرنی اجسام - بهر ته غورځوی او سترگی تغذیه کوی داوښکو اود معدی ټپ ترمینځ نږدی اوبنکی شته، داوښکو توئیدل (ژړا) دهغه چا د معدی ټپ کموی چه احتمالا په دغه ناروغی اخته وی، همدغه وجهه چه ښځی ډنارینه و به نسبت په دغه ناروغی لږ اخته کیری که داوښکو توئیدل بندشی سترگی رڼی پیری اوله منځه شی.

پانوگان د هوا ډوړی او خاورې را اخلی، له همدغه امله هغو ته دسترگو چارو هم وایی.

چارو هم وایی د پانوگانو کړول د ډوړی او خاورې نه د کی ونی په شان دی چه دسترگو په دننه کی دخاوری دننوتلو سبب گرځی، دهر پانه عمر لس هفتی (دوه نیمی میاشتی) دی او وروسته له هغه نو پیری پانوگان

سترگی ۲۰ د مقالو په وزن اود یوه وړوکی جوز په حجم سره له اسرارونه ډکی دی چه تراوسه پوری داوړدو څپړنو سره سره د پوهانو د پاره ناپیرندلی پاتی دی. د فزیکلی صو لوله مخی د ټولو شیانو تصویر به سترگو کی معکوس لو پزی او مو نـ دفاعدی له مخی باید نړی سر چپه وینو، مگر څرنکه چه وینو هر شی پخپل ځای او پوره طبیعی احساس اولیدل کیری اوداله هغو ناپیرندلو و معماگانو څخه ده چه پوهان لږ وړ باندی پوه شویدی، سترگی د بدن یوازنی غړی دی چه ژوندی - موجود له بهرنی محیط سره نښلوی دشماو خوا محیط پینسی او خبرونه ماغزه ته انتقالوی اوبه نتیجه کېنې مونږ له بهرنی محیط څخه خبریږ و سترگی مونږ له خطرونو څخه خبروی سترگی د طبیعت ښکلې منظری وینی اوزه مونږ روح خوښ ساتی، په دغه مقاله کېنې دسترگو په پاره کېنې په زړه پوری مطالب راغونډ شویدی چه دلته یی وړاندی کوی.

شو کوری څه ده؟
کله چه مونږ له روښنایی څخه تیاره نه ننوزو، په لومړی سر کېنې د شماو خوا محیط شیان د لیدلو وړ گرځی څه نه وینو، مگر معمولا لږ څه وروسته سترگی له تیاره سره عادی کیری او د شماو خوا محیط شیان د لیدلو وړ گرځی



له هغه وخته راهیسی چه پنسلین کشف شویدی، تر اوسه پوری انتی بیو تیک ښه پر مختگ کړی دی پدی ډول چه ډاکتر ان د ناروغی په ریزندلو سره د ناروغ د پاره د ټاکلی انتی بیو تیک تجویز کوی او مطلوبه نتیجه اخلی.

نه‌دی پورزش او بدنی کارونو سره بی علاقی وی که مور او پلاز خیر ک او علاقه مندوی پور تینو مطالبو ته پاملرنه سره دخیل ماشوم په نارامی پو هیدای شی اود خپل ماشوم دلید کمزوری وری په اصلاح کولو سره ټولی نارامی له منځه وړلای شی ، هغه ماشومان چه یوه یادوی سترگی بی کمزوری دی که بی تداوی ونه شی په یو راز پوند والی اخته کیږی چه (امبلیو بی) بلل کیږی او وروسته په هیڅ یوه دوا نه جوړیږی (ظاهرا سترگی روغی وی ، مگر لید نه لری) دلید کمزوری د ماشوم د رسیدو په وخت کښی زیاتیری ، هغه ماشومان چه له عینکوڅخه کار اخلی



د بدن هغه یوازنی وینسان دی چه دروند تر پایه پوری نه سپینیری ، د پاڼو گانو وده دوروخو په شان ټاکی انداره لری اوله وخت نه پخوا دهغو ټوئیدل ، بنسای د عمومی کمزوری ، دوینو دکموالی ، دویتامینونو دکموالی داوزده غذایی رژیم ، تراخم دسینگار دوازمو په نسبت حساسیت عینکونه دسترگو دپرتیا لرزی او نورو له امله وی ، په هغو کسانو کښی چه پاته نه لری ، بنسای دسترگو لیدلی ژرله منځه لاړشی .

وروخی دسترگو سا تو نکي

وروخی دسترگو ساتو نکي دی اودخولی درائیدو اوبه سترگو کی دهغی دننو تلوخه مخنیوی کوی . وروخی دهوا خاوری اودوری رااخلی له همدغه امله هیڅکله بایدونه اخیل شی ، په هغو خلکو کښی چه وروخی بی دمختلفو عواملو له کبله تو یی شویدی ، دسروینستان پیوند کیدای شی ، دوروخو په څنگ کښی سو تورغری دی دلریمز وعینکو په شان وظیفه لری ، دلر ترزیاتو وړانگو لاندی دکار په وخت کښی ددغه تورغری انقباض دپاڼوگانو شور ی کوی اوبه سترگو کښی دزیاتسی رها دننوتلو څخه مخنیوی کوی ، په کلیوالو خلکو کښی ددغه تور غری کار زیات دی ، له همدغه امله دکلیوا او په تندی کښی ډیری گونخی شته .

سترگی اوزمگونه

دسره رنگ نمداره دجگری روح لمسوی ، سپین رنگ دروح اوجسم دآرامی سبب گرخی ، تور رنگ د خپگان حس او خوابدی راوړی زرغون رنگ او خوشحالی پیدا کوی ، زرغونوالی ته ورته ژیر رنگ د سترگو لید ډیر زیاتوی ، نو ځکه دمو تر چلو لو اود مسابقاتو دنداری دپاره ډیره ښه وړانگه همدغه زرغونوالی ته ورته ژیره وړانگه ده .

له دغو اغیزو څخه په جگړو ، د نندارتونو په سالون ، دخوب په کوټه دسوکواری په مجلسو نو او په روغتونو کښی کار اخستل کیدای شی .

په ځینو ارثی نارو غیو او مسمو میتونو کښی دزرغون یا سره پائین رنگ تشخیص له منځه شی ، دغه ناروغی دنجونو په نسبت په هلاکاو کښی زیاته دهمډنری په زیاتو هیوادو

کښی دغی ډلی ناروغانو ته دموټر چلولو دبری لیک دپاره دکتلو په وخت کښی طبی تصدیق نه ورکول کیږی اوبه ځینو مشغو لا وو لکه بیلوټی اولوگو موتیف چلولو کښی دهغو خلکو استخدام منع ده چه درنگ تشخیص نشی کولای .

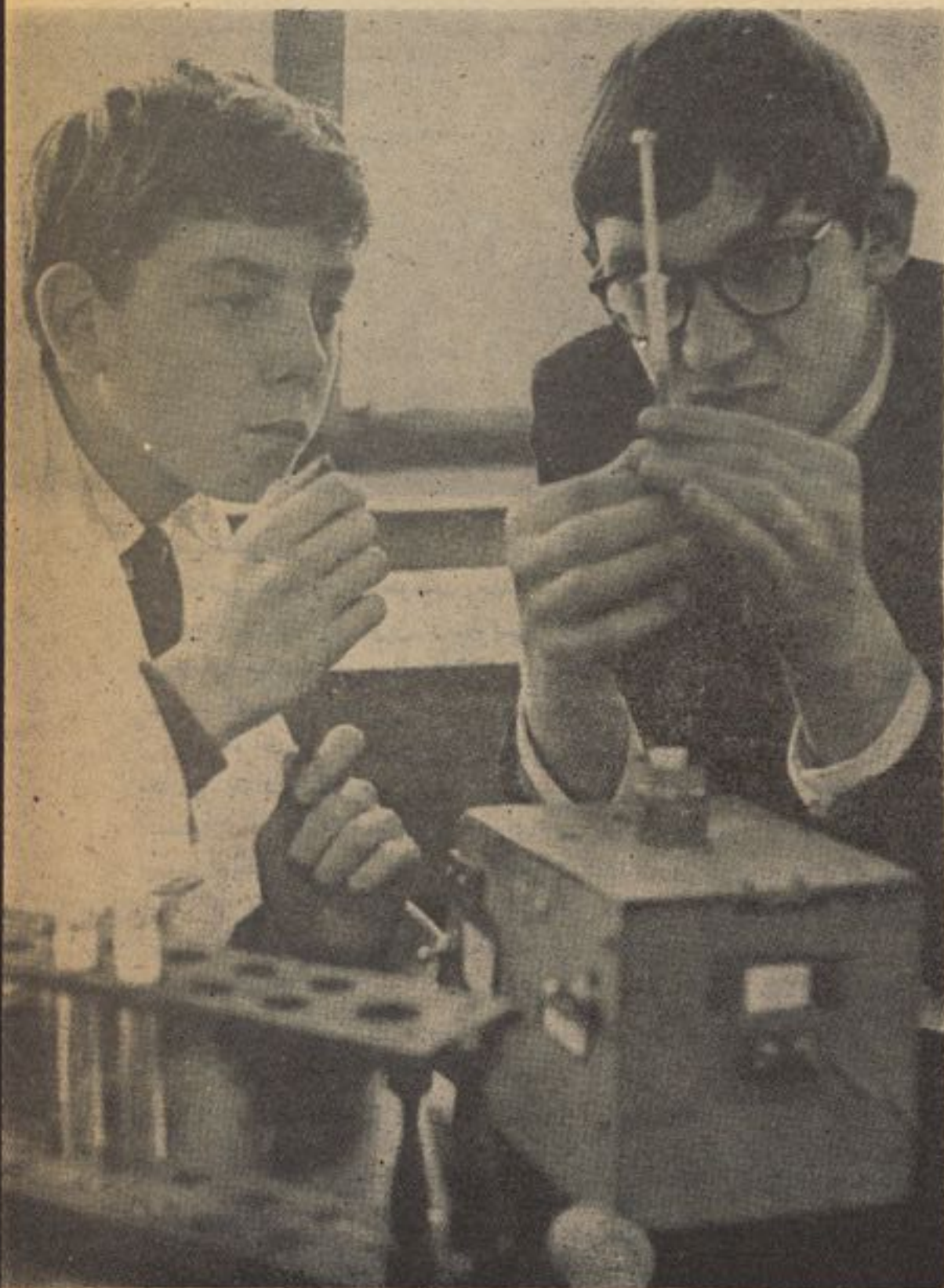
په ځینو هیوادو کښی دموټر هغو چلوونکو ته چه درنگ پوند والی لری ، بری لیک نه ورکول کیږی ، له همدغه امله همیشه په څلور لاروکی شور رنگ پورته ، ژیر رنگ په منځ کښی وزرغون رنگ ښکته وی او دغه بین المللی قانون درنگ دپندو دپاره دموټر چلول آسان کړی او دپخوا په نسبت بی دپیشو اندازه زیاته کمه کړیده .

واړه ماشومان له ټاکلی واټن څخه چه دلید کمزوری سره متناسبه ددخپلو لو اوبواسباب نه وینی اوسترگی یوی خواته کیږیږی له دی کبله چه ددوی دلیدلو قوه دټاکلی فاصلی سره محدوده ده ، د نورو وړو په نسبت ځانته وړه نری لری ، هغه شی ته چه په لیری فاصله کښی پروت دی پاملرنه نه لری ، دځینو لوبو لکه څغاستی سره علاقه نلری انزوا او گوښه کیناستل بی خوښیږی په داسی حال کښی چه ددوی سترگی په ظاهره کښی ډنورو همزو لو په نسبت غټی دی .

مگر په نسبتا لویو ماشو مانو کښی بصری حافظه کمزوری ده ، د ټابلو لیک نه وینی ، دتک په وخت په کنده کښی لویږی یادخپل لاری په سر شیان نشی لیدلای او په پشویی وهی او ماتوی یی .

په زده کړه کی پر مختک نکوی نو ځکه بی ځایه غبی معرفی شوی او موراو پلاز او استاذ له خوا ملنډی ورته وهل کیږی اوبه آزمو ینو کی

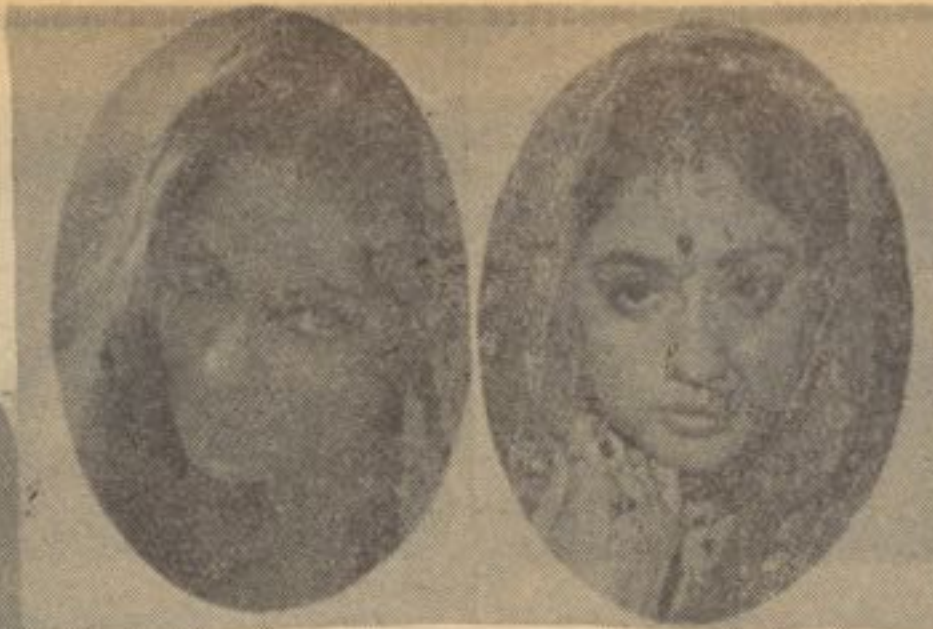
نمئل کیږی . ددوی روحیه ښه نه ده اوله عصبی پلوه ډیره نازامه وی کله کله له سر خوږی اودسر له څرضیدو څخه شکایت کوی او کله هم دی ته متو چه کیږی چه دټابلو لیکونه ورته دپیژندلو وړ



په وخت ورزش اکول دراز راژدوا گانو له خوړلو څخه غوره دی د ډنگر والی د پاره ډیره ښه لارله غذا څخه غوره لږه استفاده او د انرژی زیات لگښت دی د سپورت په وخت دانسان بدن زیاته انرژی

دوستاره

هند



درخشان در سینمای



پس منظر این مبحث ..

حکومت هند روی ملحوظات خاص و ایجابات شرایط نوین زندگی مردم آن سامان در سال ۱۹۶۷ - تصمیم گرفت نخستین هسته یک تربیه گاه هنری را در پونا بنیان بگذارد تا با فعالیت خود این انستیتوت بتواند خدماتی را برای نیمرخ دیگر سینمای هند انجام دهد. اگر چه در آغاز این اقدام آنطوری که توقع بود بنایات خجسته واحساسات نیک بدرقه نشد زیرا عده را عقیده بر این بود که استعداد هنری هیچگونه وابستگی و ارتباطی بگرایش های علمی و آموزش نداشته این یک و د یعه طبیعی است که در نهاد اشخاص نهفته میباشد فقط باید جستجو شود تا اینگونه استعداد ها کشف و بکار انداخته شود زیرا آموزش در این دایره مشکلی راحل نخواهد کرد .

چه اگر کس در این عمل کسب تعلیم هم بنماید ولی استعداد فطری دروی موجود نباشد لابد هنر مند حقیقی ازان ساخته نخواهد شد . این افزاهات و شایعات روی فعالیت انستیتوت پونا از یکطرف سایه انداخته بود و از جانب دیگر ذوقمندان و جوانان علاقمند پشتد تمام تلاش می ورزیدند تا مجهز با حربۀ علمی بمیدان عمل وارد شوند ولی هران ذوق و علاقهشان باکفایات تحقیر آمیز دیگران مقابل میشد . این د مدعه بازی های طفلانه معمولا از طرف کسانی ایجاد میشد که غالباء با وعده های گرم و دروغین خود دوشیزه های معصوم را در ازای اینکه آنها و استعداد شان در پرده سینما استفاضه خواهد شد بوادی گاه و بد نامی سوق میدادند که اگر این فریب

خورد گان احساساتی بودند حتماء در عوض این آرزوی خام که ابرو و عزت خود را از دست داده بودند خود را بوادی مرگ سر نگون میکردند و اگر قدرت مقاومتشان بیشتر بود در آنصورت بدسسته منحرفان می پیوستند . با ملاحظه این کنافت کاری ها و حرص و آزیکعده - بازار عصمت فروشی در بمبئی تدریجاء اوج میگرفت و هر روز از یک تا چند دختر فریب خورده که آرزوی هیروئین شدن را درقلم هاداشتند بسوی ذلت و خود فروشی سوق میشدند . مقامات ذیعلاقه با مطالعه این اوضاع نا هنجار و بیاس ایجاد یک پر نسیب بخاطر بقای هنر وتاء مین آینده آتالی که علاقه بهتر مند شدن داشتند (انستیتوت پونا) بوچورد آورد تا تضمین کننده حیات ابرو مندانه برای هنر مندان باشد .

شاملان انستیتوت در آغاز کار مشکلاتی داشتند چه از یکطرف بد گویی مردم نسبت باین تربیه گاه و از جانب دیگر عدم احساس اطمینان و اعتماد پاینده همه روزه شاگردان را تحذیر میکرد تا آنکه عده قدرت تحمل را از دست داده و راه فرار اختیار کردند ولی یکعده دیگر با حوصله افزایی تمام مصروف فرا گیری شدند که از این جمله یکی (جیه بهادری - دختر (ترو ن کمار) بهادری) از بهوپال و دیگر ش ریحانه سلطان دختر (سلطان صاحب) یکی از تیکداران مشهور آلا آباد تا آخرین دقایق دست از آموزش نگشیدند و عاملانه درکار فرا گیری پر داختمند . جیه بهادری قبل از اینکه شامل انستیتوت پونا شود در قلم های بنگالی زیر دائر کشن (سیتته جیت رای) - در سینما ظاهر شده بود که مخصوصاء در فلم (مهانگر)

نقش ارزنده هنری را ایفاء کرده بود و بهمین ملحوظ چندین پرود یو سر ازوی تقاضا کرد اما او آرزو داشت که باید تعایمات اساس را در این رشته فرا بگیرد.

هم چنان ریحانه سلطان روی ذوق خود غالباً در نمایشنامه های که از طرف (کالج) بر گزار میشد سهم میگرفت و یکی از عقده هایش محرومیت از نوازش های مادر بود زیرا او پیش از اینکه چیزی بفهمد و یا طوریکه لازم است احساس کند مادرش را از دست داده و بخاطر عمین عقده در نمایشنامه های کالج حصه میگرفت تا بتواند خودش را منطق و تخلیه نماید.

شانس با کدامیک یاری کرد

(جیه بهادری) اوایلکه کلاس انستیتوت هنری پونا را میگذراند (رشی کیش مکرجی) داشر کتر مشهور فلم های هندی او را در یکی از فلم ها تعلیمی که نقش هیروئین را اجرا میکرد دید چون همان روزها تصمیم داشت فلم (گدی) را تهیه کند از اینرو استعداد جیه بهادری را برای اجرای نقش فلم مورد نظر خود موفق یافت و بعداً ثابت کرد که او یک فتنه دوران را در سینما معرفی کرده است.

نمایش فلم (گدی) که در پهلوی چهره کاملاً جدید هنر مند شناخته شده چون (دهر مندر) هنر نمایشی میکرد جیه بهادری را از حسیض گمنامی در اوج شهرت رسانید.

به تعقیب فلم (گدی) فلم دیگری بنام (ابهار) از جیه بهادری بروی پرده سینما آمد و از همین جا دیگر توجه بزرگترین پرود پو سران بسوی جیه بهادری جلب شد.

چنانچه (با سوچتر جی) برای بازی در فلم (پیا کار گهر) - اسپت - سین برای فلم (آن دانا) - رش کیش مکرجی برای فلم (باورجی منوجکمار برای فلم (شور) - گلزار برای فلم های (کوشش و پرچی) نریندر بیدی برای فلم (جوانی دیوانی) بدار شماره برای فلم (ایک نظر) پرگاش ورمابرای فلم (بنسی او برجو) و پرگاش مبره برای فلم (سما دهی) او را استخدام کردند و باینطریق جیه بهادری یک ستاره بر اوازه در

سینمای هند قبول شد.

در جنب مقابل ریحانه سلطان توسط (راجندر سنگه بیدی) برای بازی در فلم (دستک) باهمبازی (سنجیو کمار) انتخاب شد چون از یکطرف این داشر کتر تازه کار بود و از جانب دیگر بول فراوان در تصرف نداشت نزدیک بود از اكمال فلم صرف نظر کند ولی ریحانه سلطان بخاطر خود و شوون هنری خود به (راجندر سنگه) اعلام کرد که حاضر است بدون در یافت حق الزحمه در فلمش کار کند.

اینجا یک سوال درشت بمیان آمد و آن اینکه یک فارغ التحصیل انستیتوت پونا با دایر کتر های معروف و فلمسازها معروف باحیثیت بیشتر وارد میدان عمل شده بود و آن یک دیگر بادایر کتر های گمنام و مفلس. ولی ریحانه سلطان از این رویداد متأثر نشده بکمقدر کافی پول وحتی لباس های قیمتی خود را به اختیار فلمساز ماند تا با این طریق خوابهای طلایی او جامه عمل بپوشاند. هنوز ازفلم (دستک) بیش از چند ریل آن تکمیل نشده بود که بی از اشاره ریحانه سلطان را برای بازی در یک فلم نهایت سکسی خود انتخاب کرد و قبل از اینکه فلم (دستک) نمایش داده شود و با نمایش این فلم هنگامه در میان مردم بدید آمد.

وقتی فلم (دستک) بنمایش قرار گرفت. بارقه بخت ریحانه سلطان هم در خشنیدن گرفت بطوری که بابازی در همین فلم او بزرگترین جایزه رسمی دولت را که تا قبل از او فقط (نرگس) دریافت نموده بود حاصل کرد ولی ریحانه سلطان در قبال این افتخار بزرگترین صدمه در دایره کار خود گرفت. چه او در این فلم با تعبیت از اصول ریالیزم در سینما - معایب اجتماع را بطریق بی باکانه بی منعکس نمود که عده زیاد مردم تعابیر و تفاسیری غیر از آنچه بود از آن بیرون آوردند از همین جا علا قمندان که ریحانه سلطان را عریان و بی لباس بروی بروی پرده فلم دیده بودند دیگر حاضر نبودند جسم عریان او را در

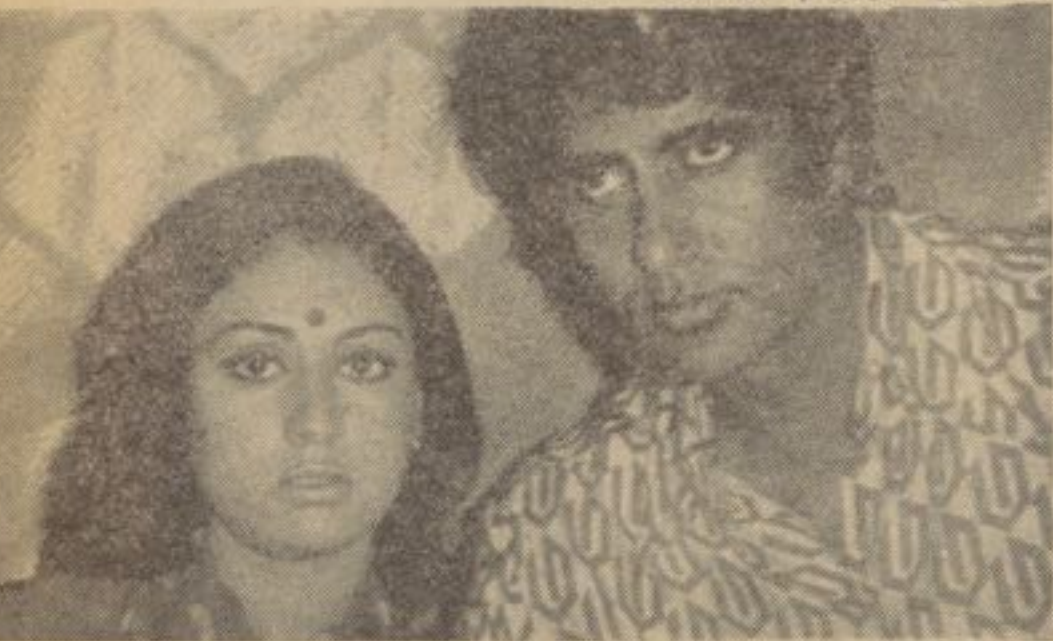
لغافه لباس های مستور تما شا کند از اینرو فلم (تن میرامن تیرا) کوچکترین تأییری بالای تماشاچیان نکردند از این حرکت عاجل ریحانه سلطان یک حقیقت حاصل میشود و آن اینکه هنوز هم هشتاد و پنج درصد مردم علا قمند سینما فقط چیز های را از ستاره ها آرزو دارند که هنر اصلی از آن فاصله دارد.

بعد فلم (به سچھی) که در آن برای اولین بار موضوع سقط جنین سوزه قرار داده شده است بعلت منافی که این اصل باقانون جاریه هند داشتند از نگاه هیات سانسور هند نما یش آن معطل قرار داده شد.

ریحانه سلطان که بعد از یک اعزاز کامل روپا فول رفت عیب کار خود را در عجله بی مورد خود باید جستجو میکرد چه او پیش از اینکه خویش را در فلمها برهنه کرده بود باید این مطلب را بهتر میدا نسبت که ذهن و شعور اکثر تماشاچی سینما نارشد و نا بخته بوده و در آغاز کار برای هر یک از ستاره ها نظر بقدم که بر میدارند یک شخصیت در ذهن و دایره قضاوت خود می سازند در همان دایره از او تقاضا هایی دارند. ریحانه سلطان که استعداد شگرف و در خورتوجه دارد چون نزد مردم برای خود شخصیتی ساخته دیگر بعید از قبول خواهد بود که در قالب بیرون از شخصیت ساختگی اش مردم او را قبول نمایند

در این دو زندگی دو اصل مهم شانس و دیگر عاقبت اندیشی قائل مطالعه شده میتواند یکی بخت و ریحانه سلطان اصل دومی را پذیرفته گفته است - هرگاه می فهمید که عریان شدن با جلوه طبیعی هنری نزد مردم تفکیک نمی شود ابتدا با پیکار دست نمیزد و حال سعی میکند که مایوس نشود و پرده سیاهی را که او و هنرش را از مردم جدا ساخته با حربه هنر و استعداد از میان بردارد.

لغافه لباس های مستور تما شا کند از اینرو فلم (تن میرامن تیرا) کوچکترین تأییری بالای تماشاچیان نکردند از این حرکت عاجل ریحانه سلطان یک حقیقت حاصل میشود و آن اینکه هنوز هم هشتاد و پنج درصد مردم علا قمند سینما فقط چیز های را از ستاره ها آرزو دارند که هنر اصلی از آن فاصله دارد.



میز سدورژوندون

تنظیم و نگارش از: مقدسه مخفی و رؤف راصع - زیر نظر گروه مشورتی ژونمون .

باید برای جوانان سرگرمی ها و تفریحاتی فراهم گردد که مسیر اندیشه آنان را از مسایل احساساتی بمسایل جدی ترزندگی تغییر دهد. استفاده از آزادی نباید با بی لجامی و بی بند و باری اشتباه گردد و عشق نباید مجموعه از احساسات غریزی باشد .

باید از جدایی میان دختر و پسر در محیط درس و از دوران کودکی جلوگیری گردد و مختلط ساختن مکاتب دختران و پسران یک راه حل منطقی است مشروط باینکه از صوفیانه ابتدای صورت گیرد.

تیاتر سیار با وجود آوردن و محتوی آنرا باشیوه طنز آمیز به پرابلمهای خانواده ها و جوانان اختصاص دهید

جلب اعتماد مردم به رادیسو، مطبوعات، تیاتر و موسسات

اجتماعی کاری است که اولتر باید صورت گیرد .

ادریایی و بررسی علل وانگیزه های واقعی تضاد فکری میان دو نسل جوان و پیر ترکیه برای اولین دفعه به منظور تحکیم بخشیدن روابط خانوادگی و ایجاد تفاهم و توافق و آشتی دادن فکر همدارین مجله مطرح گردید، بیش از آنکه انتظار میرفت مورد استقبال گرم و صمیمانه خوانندگان مقرر گرفت و همین موجب شد که این بحث را هم چنان دنبال نماییم و مساله را از دیدگاههای مختلف مورد مطالعه قرار دهیم و در نهایت انتقادات، نظرات و پیشنهادات را هم عکس سازیم تا باشد این سلسله گفتگو هادر فرجام خود راهی روشن تر و هموارتر را به ما بنمایاند .

هفته گذشته همگانی که دور این میز جمع آمده بودند پیرامون عشق های قبل از ازدواج سخن گفته با توجه به ضابطه های اخلاقی و شرایط خاص فکری و اجتماعی آنرا محکوم نمودند و هم آهنگی و توافق روانی را چیزی غیر از عشق های رو یایی، احساساتی و دور از عقل خواندند و نتیجه این طور شد که از نظرایشان عشق در سخن خورد و قبل از ازدواج بنای خانواده را متزلزل میسازد و حالتی خصمانه را میان زنان و شوهرانی که با چنین شرایطی ازدواج نموده اند سازندگی میدهد .

اینک در دنیا همین بحث سخن را پیش ما و میگذاریم تا با توجه باینکه تا ارتباط و تماس میان دختران و پسران وجود نداشته باشد، عشق مقبومی ندارد، شما چگونه ایسین ارتباطات را محدود کرده آنرا از دیدگاه خود مورد قضاوت گذارید و برای این پرسش که : جوانان در چه سنی در چه شرایطی و در چه محدوده های میتوانند در خارج از چوکات خانواده و با هم ارتباط و تماس داشته باشند، جوابی

بیاید و نظر خود را ارائه دهید؟ اشرف خوشبین : سخن را از اینجا آغاز میکنم که يك ازدواج موفق، معقول و منطقی بانیست برخوردار از چه شرایطی باشد ؟ بنظر من بدون شك شناخت کافی، درك كافی و توافق و هم آهنگی کامل میان دختر و پسر است که میتواند ضمانت خوشبختی و اساس يك خانواده مستحکم باشد، و این شناخت وقتی واقعی، عمیق و عینی است که دختر و پسر در طول زمانی با هم در تماس باشند و بتوانند دور از مسایل صرف عاطفی و احساساتی خصوصیت های اندیشوی همدیگر شان را بفهمند و به آن آگاهی یابند در غیر آن هیچ جوانی نمیتواند با چشم بسته و با معیارهایی که با اساس معتقدات خاص بیست سال قبل عیار شده است تن ازدواج دهد، اما نکته اساسی این است که این نوع ارتباطات و تماس ها باید سالم باشد، درست رهبری گردد و مخصوصا برای جوانان سرگرمی ها و تفریحاتی فراهم گردد که مسیر اندیشه ها را از مسایل احساساتی صرف بمسایل جدی ترزندگی تغییر دهد، در غیر آن طبیعتی است که کمبودهای روانی و عاطفی نمیگذارند که اندیشه در جهت مثبت خود رشد نمایند و احساس های کورکورانه تعیین گر راههای زندگی نگردد .

موضوع دیگر این است که چرا باید دختران و پسران در روابط خود محدود باشند و این تماسها به منظور خاص ازدواج، مگر چه عیبی دارد که دختران و پسران در محیط کار، در محیط درس و در اجتماع همدیگر را ببینند ، با هم صحبت نمایند و مخصوصا دایره ایسین ارتباطات را گسترش دهند وقتی پای مسایل



نادر خدمت خانوادها

جنسی و ضرورت های بدنی در میان نباشد چرا باید یک دختر محدود بیک پسر باشد و یک پسر محدود بیک دختر، در چنین شرایطی از کجا معلوم که این دختر و این پسر با توجه به خصوصیت های فکری و اندیشوی و تلقی خاص خود بهترین رایافته و انتخاب نموده اند؟ من میگویم برای جوانان، محیط سالم .

سرگرمیهای سالم، امکان سالم و تفریحات سالم تهیه کنید و بگذارید آنها هم دیگر را ببینند و خوب ببینند تا دیدشان روشن تر باشد و تلقی شان عاقلانه تر باشد و سعی است که میتوان اطمینان داشت انتخاب ها ناشیانه ، عجولانه و دور از تعقل نباشد.

توریکمی معروفی :

من طرفدار اصل تفاهم و توافق میان

دختران و پسران، عشق قبل از ازدواج و تماس جوانان باهم میباشد، مشروط باینکه این ارتباطات در چوکات خانواده و زیر نظر پدران و مادران تنظیم گردد .

شما از ارتباطات گسترده و آزاد جوانان در خارج منزل و دور از دخالت فامیل ها سخن میگویید و من در حیرتم که چطور متیقن هستید ارتباط دختر ۱۵ ساله با پسر ۱۷ ساله در همین سن و سال و یاکمی بیشتر از او میتواند صرفا روی احساس نباشد، سالم باشد و دور از یک جهت انحرافی گسیل نگردد شما از محیط سالم سرف میزنید این درست است که محیط سالم افراد سالم میپروراند ولی شرایط این محیط سالم برای ما مهیا نیست و تا مهیا گردد کودکان ما جوان میگردند پس همه آنچه

که میگویید فقط میتوان برای جوان فردایت راه باشد نه برای دختر و پسر امروز اگر عشق های قبل از ازدواج بشدت داغ و آتشین میگردد دیده شده است که بزوری هم به خاموشی میگردند و این چه معنی دارد جز اینکه شناخت هاراقمی نبوده است .

من معتقدم که نمیتوان همه ضابطه هاو فرار داد و هاراقمی سن و معتقدات را یکباره دور ریخت و لگنمال نمود، باید مرحله به مرحله به پیش رفت محیطانه قدم برداشت و محدودی تماس ها و ارتباطات را از خانواده گسترش داد، در چنین حالتی ویرا نظارت مستقیم و دخالت جایز پدران و مادران این تماس ها مفید است و میتواند نقشی در شناخت دختران و پسران از وجود هم دیگر شان داشته باشد، طوری که درایت و تعقل در لایسه احساس و شور جوانی کم نگردد و عواقبی بدبیار نیآورد .

اسد راستین :

بگذارید شرایط زمان، توجه به سطح دانش و سواد اکثریت و ذهنیت عامه باید بدو نکته توجه نمود، نخست اینک شرایط زمان، ایجابات زمان را بچوان امروز تحمیل میکند، سبب گرفتن دختران در شئون گوناگون اجتماعی و هنگام شدن آنها با پسران در محیط درس و کار همین معنی را میدهد که ما بخواهیم یا نخواهیم، ردهش نما بیم یا قبولش داریم این تماس وجود دارد، هست و خواهد بود، این درز یک قسمتی کم و در میان فشر تعلیم یافته است .

نکته دوم توجه به ذهنیت عامه است ذهنیتی که تاریخ است و تعصبات باشکال

گوناگون خود بزرگترین بخش آنرا احتوا نموده است . اکنون در مورد ارتباطات و تماس دختران و پسران در محیط کار و درس باید توجه نمود که چنین تماس ها فقط در شهر ها و آنهم در میان مردمی فراهم است که مفیدات اجتماعی آن چیده شده است ، در وقتات و با توجه به ذهنیت پیش از ۹۰ قیصد مردم ماهنوز سخن گفتن دختر و پسر دور از چشم پدر و مادر شان نوعی گناه محسوب میگردد.

اکنون بگویم که برای تماس قبل از ازدواج چه محدوده ای را قبول داریم، باید بگویم در محیط مابعضی حرکات افراطی است، عده ای از جوانان مابه فکتور آزادی زیاد اهمیت میدهند و آنرا نوعی بی لجامی و بی بندوباری تعبیر میکنند و همین انگیزه است که تماس دختر و پسر نیز با تجربه نسل پیش تر بصورت گسترده اش و در شرایط کنونی اجتماعی مسا تازید نمیگردد و این انگیزه ای میگردد برای بوجود آمدن و یا شدت یافتن یک اختلاف دیگر میان جوانان با پدران و مادران شان، بسیاری خلوق گیری از چنین عواقبی باید بدار نظر داشت شرایط محیط فکری بهتری را سازندگی نمود، باید وسایل و امکانات گوناگونی را در اختیار جوانان گذاشت تا تمام افکارشان و وقت شان به اندیشیدن بیجا صرف نکرده و از غرایز مایه نگیرد و باید مطبوعات و رادیو در این راه جدیت بیشتری بخرج دهند تا زمینه آلفاء فکری و تازید پذیری ذهنیت عامه خوبتری رهبری شده بتواند

لیلی :

من به تأیید گفته های آقای راستین معتقدم که اخلاق مدنی، زندگی مدنی و

ایجابات مدنی خود بخود دختران و پسران را در رده های اجتماعی مشترکی قرار میدهد، و این رده ها و در یک مسیر قرار گرفتن ها لازمه اش تماس است بنابراین جلوگیری از آن نه ضرور است و نه هم عملی ولی اگر شرایط فکری جوانان خوب سازندگی گردد و اگر دخالت های جانبی خانواده و چه از جانب استادان منطقی و مطابق با روحیه جوانان عیار گردد و اگر برای جوانان سر گرمی های مفیدی وجود داشته باشد میتوان این تماس ها را درست رهبری نمود، بنظر من جوانان باید انجمن های بخصوصی داشته باشند که وسایل تازه و امکانات تازه را در بخش های درسی و تفریحی در اختیار شان گذارد و ورزش و سپورت را عام سازد . در این صورت میتوان اعتماد داشت که تماس دختران و پسران به صورت مجموع و در یک کل مفید است، سازنده است و زیربنای خانواده های سعادت مند و خوشبخت و در غیر آن احساسات افراطی و دور از تعقل و بیرونی از غرایز و یا موقع دادن به تحریک این غرایز و خواست ها نتیجه عکس میدهد، و ازدواج های ناکام را شکل میدهد .

شریف رویا توکلی :

با تأیید تمام آنچه که گفته شد عقیده دارم که باید طرق این راهیابی برای باز سازی فکر جوانان نمایانده شود ، باید شیوه های ارتباطات سالم مشخص گردد، باید فکتور سن از نظر دور نباشد و باید آنچه که گفته میشود زمینه تطبیقی داشته باشد و با توجه به تمام شرایط خاص اقتصادی ، فکری و اجتماعی کنونی، با توجه به خواست های لطفا ورق بزنید





منطقی غرایز بر لجام جوانان عیار گردد و در این بخش هم جوانان وهم پدران و مادران، هم مکتب وهم اجتماع، هم تعصبات وهم بی بندوباری همانیش های دارند و اثراتی را در موضوع میگذارند گفته شد که فکرتور سن باید در نظر باشد و متلائمات دختران و پسران باهم بعد از سن خاصی مربوط گسبرد و ازدواجها نیز همچین، این درست است .

ولی در حال حاضر چه راههایی برای کنترل این وضع وجود دارد ، من طرفدار عشق قبل از ازدواج میباشم ولی عشق را نفاهم و توافق تعبیر میکنم نه احساسی رومانیک آنطوریکه هست و دیده میشود .

و عقیده دارم که عشق بصورت متداول خود نمیتواند برای ازدواج يك نه بنای خوب و عقید باشد. کنترل غرایز رهبری و همدایت آن در يك جهت مفید و مثبت و ایجاد سازندگی عوامل برای توافق و نفاهم فکری انگیزه اصلی از دواجهای موفق است و بس.

پرسشگر : از همه آنچه که در مجموع گفته شد اینطور نتیجه گیری میکرد که از نظر شما :

الف : موسسات اجتماعی به منظور فراهم آوری وسایل سرگرمی برای جوانان تأسیس گردد .

ب : خانواده ها و استادان تماس دختران و پسران جوان را نظارت نمایند .

ج : عشق معنی تحریک غرایز را ندارد ، توافق و نفاهم فکری و آسوم درستی خاص میتواند عشق تعبیر گردد .

دا مطبوعات نباید نقش ترویجی خود را در این زمینه فراموش نمایند .

اکنون پدر نظر داشت آنچه که گفتید ساده ترین شیوه های عملی و تطبیقی و برای پیشنهاد خود بگوید ؟

اشرف خوشبین :

تعلیم و تربیه مختلف يك راه اساسی برای مهار نبودن احساس غریزی و دور از عقل و جلوگیری از حرکات افراطی است که میتواند سالم نباشد و معضلاتی را بوجود آورد .

آورد. وقتی دختری و پسری از کوچکی در يك محیط سالم و با نظارت معلمین آگاه بهم مبادت نمودند ، از یکسو درستی جوانی کمبود های عاطفی بر بست های روانی را نمیسازد و از جانب دیگر شناخت ها و بر داشت ها و افمن تر و غیرس نمیگردد. این يك راه سازش فکری و جلوگیری از حوادث و واقعاتی است که جوانان را در تماس هایشان افراطی میسازد و بی بند و بار اما اختلاط دختران و پسران يك راه خوب برای جوان فردا است ، جوان امروز نخست خود را بشناسد ، عواطفش را درك نماید .



توربینکی معروفی :

بوجود آمدن شیوه های تعلیمی متوازن با ایجابات و روحیه زمان و تماس پدران و مادران با استادان يك راه معقول و منطقی دیگر است که میتواند اندیشه و تلقی جوانان را رهبری نماید . متأسفانه در حال حاضر شیوه های درسی نقایصی دارد و آنچه آموزش داده میشود در مجموع دور محتوی خود نمیتواند جوابگوی نیازها و ضرورت های جوان در این بخش خاص باشد. بوجود آمدن يك نظام خوب درسی و سازندگی شرایط تازه برای تربیت سالم جوان از نیازمندی های میرم و اولی ماست.

اسد راضی :

اگر این بحث را افغانستان شمول بسازیم و در آن شرایط فکری و فکری و معتقدات گروهی را از نظر دور نداریم ، تمام آنچه که گفته شد به تنهایی کافی نیست تا در زمینه ارتباطات جوانان باهم، سن قانونی ازدواج و بسا مسایل دیگر مربوط به همین پرابلم قوانین تعیین نکرد و برای تطبیق آن زمینه سازی نشود. متأسفانه قوانین فعلی نقایصی دارد که چنین مشکلاتی را نمیتواند حل نماید . در قانون فعلی ازدواج به الاطوهی اراده کمتر توجه شده است. قانون مرد را حاکم وزن را محکوم شناخته است و این بار مشکل را مستقیم تر میسازد .

شیوه تعلیم و تربیه مختلف يك روش معقول است اما نه برای جوانان دوره مس. این یکباره نزدیک ساختن نتیجه بدی میدهد باید کودکان را از همان سنین خوردی باهم نشاند و آمیزش داد. در این صورت این شیوه يك راه حل برای جوانان آینده خواهد بود. در شرایط کنونی من تیاتر بسیار در پهلوی مطبوعات و رادیو پیشنهاد میکنم تیاتری با کمیت کافی و کیفیت خوب بزبان مردم و برای مردم، مشروط باینکه محتوی این تیاتر زبان گویای مشکلات خانوادگی باشد و پروبلم های اجتماعی در همین رده و زمینه و مشروط باینکه تمام قشر آگاه ، باسواد و روشنگر چنین تیاتری را حمایت نماید ، اندوخته های خود را تجارب خود را و چشم دید خود را از

کوتاه و دلچسپ خواندنی

تهیه و ترتیب از حفیظه عمر

تعریفی از کتاب

عشقی، شعر، جنائی، تاریخی، علمی فلسفی، سکسی و غیره. کتاب در سی فقط بدرد در س خوانها میخورد. اینرا میگیریم هیچ. کتاب عشقی خو بست، ولی برای آنهایی که عاشق پیشه اند. پس این کتاب هم هیچ.

کتاب شعر بد نیست ولی بیشتر بدرد شاعر پیشه ها میخورد اینهم هیچ.

کتاب پلیسی خو بست به شرط آنکه جیمز با ندی با شد، اگر راستش را بپر سید این نوع کتابها هم هیچ.

کتاب هایی تاریخی، علمی و فلسفی را اصلا باید پشت سر گذاشت زیرا نه خواننده دارد و نه ناشری هست که به چاپ آن اقدام کند. پس چنین کتاب هایی را هم باید در شمار هیچ بیاوریم.

و اما کتاب های سکسی بهتر یسن کتابیست باید آنها را از نوشتن خت : زیرا هر چه نو تر باشد هم خریدار دارد وهم ناشر. برای چاپ آن جدیت بخرج میدهد.

در یکی از مجلات تعریفی از کتاب را خواندم که بعقیده من مطالعه اش برای شما هم خالی از دلچسپی نخواهد بود.



کتاب عبارت است از مقداری مطالب چاپی بر روی مقداری کاغذ. ما وقتی مقداری مطالب را بر روی مقداری کاغذ چاپ کردیم نام آنها کتاب میگذاریم. کتاب بر چند نوع است: درسی،

شوهر کودک

شخصی ام بروم. مثل بچه های کاملاً خردسال به گریه شروع کرده و به جدی گریه و سرو صدا می کند تا من مجبور میشوم دو باره پیشش آمده و با بازی های کودکانه مشغولش بسازم.



چندی پیش خانم «ماین» اهل اوهایو واقع در امریکا به یکی از محاکم آنشهر رفته و از شوهرش چنین شکایت کرد: شوهرم در حالیکه بیش از چهل سال عمر دارد و موی سرش کاملاً سفید شده. هر روز با من جنک می کند و از من میخواهد تا قبول کنم که او طفل کو چکی پیش نیست. او از من تقاضا میکند تا مثل بچه ها برایش شربتی بخرم و گاه گاهی او را در ر یکشای مخصوص نشانده در باغچه حویلی بچرخانم. و جا لبتر اینکه اکثر وقت من، بخاطر مشغول ساختن و خوش نگه داشتن شوهر کو دکم سپری میشود و اگر زمانی بخوام عقب کار های خانه و یا دیگر امور

حکایت

گویند شخصی نزدیکی از حاکم های وقت رفت و شکایت کرد که دیشب اموال خانه او را به سرقت برده اند.

حاکم از آن شخص پرسید که: تو کجا بودی؟ آن شخص جواب داد که: من خواب بودم. حاکم باز پرسید که: چرا خواب بودی؟ آن شخص گفت: ب فکر اینکه شما بیدار هستید. حاکم را از آن سخن خوش آمد و دستور داد تا سارقین را دستگیر کنند تا همه بدانند که ما هیچگاه در خواب نیستیم، سارقین دستگیر شدند، اموال مسروقه را به صاحبش دادند و این بندی بود از بهر جنایتکاران دیگر.

روش تازه ای برای رفع بیخوابی

اخیر در یکی از شهر های بیلاقی کناره دریای سیاه، واقع در اتحاد



شوروی، روش معالجه روانی جالبی برای درمان بی خوابی با موفقیت بکار می رود.

۳۳۰ تخت خواب بیمار کوزادیوئی درمانی مخصوص، از تباط دارند. بیمار دراز می کشد، و از درون بالش کو چکی که زیر سر او قرار دارد؛ اصوات ملایم بر نامه در مانی برای مدت نیم ساعت پخش میگردد. این برنامه که شامل همه ممدردیا، سرو صدای جنگل، آواز پرندگان و آهنگ های مورد علاقه بیماران است، تاثیر مثبت و آرامش بخشی در بیماران بجا میگذارد.

مبارزه علیه چاقی

درین اواخر يك شرکت ادو به سازی واقع در امریکا موفق بساختن دواي گردیده که برای جلوگیری از چاقی مفید ثابت شده است، این دارو علاوه از اینکه تاثیر مشروبات و موادی را که در چاقی کمک میکند از بین برده، جسم را در حالتی نگاه میدارد که بی حد لاغر و ناتوان نگردد.



زیر بنای انکشاف تجارت

از گل احمد زهاب نوری



- از لحاظ ضرورت مملکت ، قدامت
- به انکشاف صادرات داده شده است
- منظور از تدوین مقررات جدید
- تجارتنی، رهنمونی تجارت کشور به راه
- سالم می باشد .
- برای انواع فعالیت های تجارتنی
- جواز نامه های مشخص داده می شود .
- صادرات ما بیشتر از واردات ما می باشد .



تجارت و مخصوصاً تجارت خارجی برای کشور ما اهمیت زیادی دارد زیرا ما بهیچیک کشور در حال رشد نفوس نسبتاً کم، با عاید قلیل هستیم، که این امر قوه خرید اکثریت مردم کشور ما را محدود گردانیده است.

تجارت و مخصوصاً تجارت خارجی برای کشور ما اهمیت زیادی دارد زیرا ما بهیچیک کشور در حال رشد نفوس نسبتاً کم، با عاید قلیل هستیم، که این امر قوه خرید اکثریت مردم کشور ما را محدود گردانیده است.

البته تا آن زمان تولیدات ما و صنایع ما به استثنای بعضی موارد ضروری و غذایی، بیشتر به تجارت

خارجی متکی خواهد بود. این ها فشرده اظهارات بنام غلی محمد خان جلالی وزیر تجارت بود، که ایرامون وضع تجارت در کشور ما، روشنی انداخت. وزیر تجارت افزود:

خارجی در انکشاف و رشد اقتصادی کشور نقش بارز دارد ما با یداز پرو گرامی پیروی کنیم، که منجر به از دیاد حجم تولیدات اموال صادراتی و بهتر شدن کیفیت اموال افغانی گردد.

به این ترتیب می توانیم از صدور این اموال هم، اسعار خارجی ضرورت آورده و ضرورت های خود را

در کشور گذاشته شد



برای توريد اموال استهلاكي ، - اموال سرمايوي ، تاديه قروض وديگر نيازمندي ، مرفوع سازيم ،
وي علاوه كرد:

به هر اندازه كه عايد اسعاري بيشترى داشته باشيم ، طبيعي است كه در رفع ضرورت هاي خود ، كمتر به مشكلات اقتصادي مواجه ميگرديم از بناغلي جلالر ميخوا هم ، تادر بازه پروگرام انكشاف تجارت در افغانستان كه ي روشني اندازد ، وي پس از لحظه بي سكوت ميگويد دولت پروگرام انكشاف تجارت را كه هدف اساسي آن ارتقاي سطح زندگي مردم واهداف ذهني آن از ديار توليدات ، تقويه مولدين وحمايه مستهلكين است ، منظور نمود.

اين پرور گرام كه تحت اجرا قرار داده شده ، ساحه فعاليت دولت را در تشبثات اقتصادي و ساحه فعاليت هاي خصوصي را مشخص گرداننده است .

در آن موارديكه منافع ملي ايجاب نمايد وفعاليت هاي كه در اقتصاد ملي حايز اهميت باشد ، دولت مستقيما به آن تشبث نموده و به منظور حمايه منافع ملي ، اقدام مي نمايد .
وزير تجارت اذنيه ميدهد .



بناغلي جلالر وزير تجارت ، پيرا مون فعاليت هاي اين رياست ميگويد :

- دريافت بازار هاي جديد امتعه افغاني ، بهتر ساختن كيفيت اموال صادراتي عنعنوي افغاني نظر به تقاضاي بازارهاي امروزي ، دريافت اقلام جديد صادراتي از توليدات زراعتي و صنعتي کشور ، رهنمائي

موسسات صادراتي و تاسيس يك بانك انكشاف براي تهيه گريدت و كمك هاي مالي ، بموسسات صادراتي کشور ، در نظر مي باشد .
وزير تجارت در باره تجارت خارجي اينطور توضيح داد :

- به اساسي پرو گرام انكشاف تجارت و مقررات جديد ، فعاليت هاي تجارتي كه بعد از منظوري دولت نافذ گردیده است و با در نظر داشت تسهيلات براي موسسات

همچنان در سا حات ديگر ، متشبهين خصوصي رهبري ميشوند تا مطابق به اهداف پرور گرام انكشاف تجارت دولت جمهوري ، صادرات و واردات ، فعاليت هاي تجارتي خود را به شكل سالم توسعه وانكشاف بدهند . در بنمورد متشبهين در حدود قانون تشويق ميگردند ر پرو گرام انكشاف تجارت خطوط عمده فعاليت هاي وزارت ، تجارت ، به منظور بهبود وانتظام امور تجارتي توضيح گردیده است . از لحاظ ضرورت مملكت قدامت بانك انكشاف صادرات داده شده است به اين منظور در تشكيلات جديد وزارت تجارت رياستي ، بنام (رياست انكشاف صادرات) تاسيس گردیده كه با كمك هاي تخنيكي مركز انكشاف تجارت بين المللي كه يكي از موسسات اختصاصي ملل متحد مي باشد ، در راه توسعه صادرات كشور فعاليت نمايد .

نجوم و احوال حکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

اختیار وقت شایسته

(ماه) تعیین میشود در اینجا نقل کنیم .

طبق قواعدی که برای اختیار وقت مناسب تعیین کرده اند ، قمر در هر برج که باشد ، اول می بینند که آن برج منقلب است یا ثابت یا ذو جسدین و باز آتشی است یا بادی یا خاکی یا آبی سپس اتصال قمر را با سیارات در نظر میگیرند . اگر نظر قمر با سیارات نظر دوستی باشد حکم آن طوری و اگر دشمنی باشد طور دیگر است .

اگر قمر به مشتری از یک برج منقلب بنظر دوستی اتصال داشته باشد برای کار های تجارتی مناسب است .

اگر به زهره از یک برج منقلب بنظر دوستی ، بتکرر بریدن و پوشیدن لباس نو را مناسب می دانند .

اگر به مریخ از یک برج منقلب بنظر دوستی اتصال داشته باشد برای ورزش ها و سوار کاری مناسب است .

اگر به زحل از یک برج منقلب بنظر دوستی نگاه کند برای زراعت مناسب است اگر به آفتاب از یک برج منقلب بنظر دوستی ببیند برای ملاقات بزرگان مناسب است .

اگر از یک برج منقلب به عطارد اتصال دوستی داشته باشد ، مناسب است عطارد را با سیارات دیگر در نظر میگیرند و طبق حکم آن سیاره حکم میکنند زیرا سیاره عطارد با سیارات سعد سعد است و با سیارات نحس نحس .

همچنین اگر قمر از یک برج ثابت به مشتری با نظر دوستی اتصال داشته باشد آغاز کردن کار های مهم مثل تأسیس شرکت یا بنای عمارت را مناسب میدانند و اگر همین نظر را با زهره داشته باشد ، برای زفاف مناسب می شمارند و نظر دوستی قمر از برج

باشد که برای انجام آن عمل مناسب باشد مثلا برای کار های منقلب مانند سفر کردن و نقل مکان نمودن برج منقلب مناسب است و برای کار های ثابت مثل درخت کاشتن و بنیاد عمارت گذاشتن برج ثابت و برای کار های دو جانبه مثل خرید و فروش و جسدین مناسب است (منقلب و ثابت و ذو جسدین در شماره های گذشته تعریف شده است) .

۵ - صاحب طالع هم حالش نیکو باشد ، یعنی سیاره ای که صاحب برج طالع میباشد ، حالش نیک باشد .

۶ - خانه ای که منسوب به آن کار می باشد از نحس خالی باشد (منسوبت خانه ها قبلا تعریف شده است) .

۷ - کوکبی که منسوب به آن کار میباشد ، حالش نیکو باشد . مثلا در خانه شرف یا خانه فرح باشد (شرف و فرح نیز قبلا تعریف شده است) .

در صورت تیکه این هفت شرط موجود باشد ، انجام دادن کار را جایز میدانند و در غیر این صورت توصیه میکنند که از انجام دادن آن کار خودداری شود .

برای اینکه تا اندازه ای به شیوه اختیار نمودن وقت شایسته آشنایی حاصل شود بدنیست که شمه ای از اختیاراتی که با توجه به وضع قمر

جنبه علمی ندارد و نباید برای آن ارزش و اعتباری قائل شد . منجمان احکامی که موضوع اختیارات را ترویج مینمایند ، وقت شایسته برای انجام دادن کاری را به شرایط ذیل موقوف میدانند .

۱ - باید حال قمر نیکو باشد باین معنی که قمر درو بال و هبوط نباشد (و بال و هبوط قبلا تعریف شده است) و تحت الشعاع آفتاب نباشد (تحت الشعاع هنگامی است که در اواخر ماه قمری ماه در آسمان دیده نمیشود) و با آفتاب در حال تریس نباشد و در طریقه محترقه واقع نباشد (مقصود از طریقه محترقه موقعی است که قمر در درجه ۱۷ برج عقرب تا درجه سوم میزان باشد) .

۲ - حال برجی که قمر در آن می باشد نیک باشد یعنی کواکب نحس به آن نظر نداشته باشند و خود برج هم در خانه زایل الوتد نباشد (نظر کواکب و خانه زایل الوتد در شماره های گذشته تعریف شده است) .

۳ - سیاره ای که صاحب آن برج که قمر در آنست ، می باشد حالش نیکو باشد مثلا اگر قمر در برج سنبله است ، سیاره صاحب برج سنبله که زهره است ، باید در آن وقت حالش نیک باشد .

۴ - طالع وقت هم نیکو باشد یعنی برجی که در هنگام شروع به کاری در حال طلوع است ، از ستارگانی

از جمله خرافاتی که با ستاره شناسی آمیخته شده است و بین عوام بسیار رواج دارد ، اختیار وقت شایسته است که در اصطلاح نجومی آنرا اختیار یا اختیارات میگویند .

حتما شما هم بسیار دیده باشید که بعضی اشخاص بهنگام سفر یا معامله یا ازدواج یا نقل مکان یا پوشیدن جامه نو و امثال این اوقات ، در جستجوی ساعت سعد بر می آیند و بسیار اتفاق افتاده است که فرصت مناسب را از دست دادند زیرا هنگامی که تصمیم به انجام کاری گرفته بودند چون همان لحظه را ساعت نحس می پنداشتند ، از عملی کردن تصمیم خویش خودداری نموده اند و در نتیجه هنگامی که بعقیده ایشان ساعت سعد فرا رسیده بود فرصت عملی کردن تصمیم گذشته بود در صورتیکه شرط عقل آنست که انسان در ماهیت عملی که میخواهد انجام دهد ، بیندیشد که آیا مفید هست یا نه و اگر مفید بود ، تاخیر شایسته نیست زیرا فرصتی که از دست رفت دو باره باز نمیگردد .

به هر حال ، اختیار وقت مناسب هم شعبه ای از نجوم شده است که تأثیر خرافی آن کمتر از پیشگویی های احکامی نیست و ما در اینجا شمه ای از قواعد اختیارات را یاد میکنیم و بار دیگر تأکید مینماییم که وسایل مربوط به اختیارات به هیچوجه

فرهنگ اصطلاحات نجومی

یاد داشت :

و

نسر طائر :

در این هفته بعضی از خوانندگان محترم از نویسنده این سطور ، استیضا حی نمودند که با تشکر از توجه و دقت ایشان ، در اینجا به پاسخ استیضا حشان میسر دازم :

ایشان پرسیده اند که رسم و عادت بر این جاری شده و حقیقت نیز همین است که وقتی سمت شمال رو بروی ما باشد ، سمت راست ما مشرق و سمت چپ مغرب و عقب سر جنوب است اما در نقشه ستارگان که شماره گذشته چاپ شده است دیده میشود که سمت راست بعنوان مغرب و سمت چپ بعنوان مشرق معرفی شده ، آیا اشتباهی رخ داده است یا دلیل دیگر دارد .

سوال خوبی است ولی جواب دارد و آن اینست که نقشه مزبور طوری تنظیم شده است (تنظیم کننده آن هم بنده نیستم بلکه توسط ستاره شنا سان بزرگ معاصر تنظیم شده) که باید خواننده محترم در حالی که رو بطرف شمال ایستاده است آنرا روی سر خود بگیرند بطوریکه نوشته آن روی پاییین باشد ، در این حال سمت راست مغرب و سمت چپ مشرق خواهد بود سپس مطابق آن به آسمان نظر کنند ستاره هایی که در نقشه یاد شده است در کمال وضوح در آسمان بنظر خواهد رسید از اینک در شماره گذشته از ذکر این نکته غفلت شده است معذرت میخواهم . (نویسنده)

ثابت به مریخ را برای مقابله با دشمن مناسب می پندارند و نظری دوستی قمر از برج ثابت به زحل را برای حفر چاه و کاریز و جوی و امثال آن شایسته میدانند و همین نظر را به آفتاب برای آغاز ماموریت نیک می شمارند اما با عطارد همان طو که در بالا گفته شد باید منا سبات و نظر عطارد با کواکب دیگر را در نظر داشت . بهمین قیاس اگر قمر از یک برج ذو جسدین آبی به مشتری با نظر دوستی بنگرد ، برای سفر دریا مناسب است و اگر این نظر از برج ذو جسدین خاکی باشد برای سفر خشکی نیک است .

و اگر از برج ذو جسدین بنظر دوستی بازهره اتصال داشته باشد برای عقد نکاح و آغاز شرکت تجارتي مناسب است و اگر از برج ذو جسدین بنظر دوستی با مریخ اتصال داشته باشد ، برای تهیه لوازم حرب یا دفاع مناسب است و اگر همین نظر با زحل در میان باشد برای صید و شکار نیک است و همین نظر با آفتاب برای ساختن زیور های گرانبها مناسب است و البته با عطارد ، اتصال آنرا یا سیارات دیگر نباید فراموش کرد . بعقیده منجمان احکامی و طر قداران اختیارات .

در وقت نظر دشمنی قمر با سیارات سعد ، از هر برجی که باشد ، هیچ کاری مناسب نیست و با سیارات نحس اقدام به کاری هایی از قبیل ویران کردن عمارت یا قطع درخت مناسب است و با آفتاب نیز برای انجام دادن هیچ کاری شایسته نیست .

آنچه گذشت گوشه ای از یک حکم نجومی بود که البته احکام مربوط به دیگر سیارات و روابط آنها با یکدیگر خود داستان جدا گانه ای دارد طولانی تر و عجیب تر از این که بهتر آنست نامش را نبریم . با توجه با آنچه در طی چندماه گذشته در این مجله و در ضمن این سلسله مقالات بیان شد ، واضح گردید که علم نجوم بطور کلی دارای دو جنبه است ! جنبه علمی و جنبه خرافی ، جنبه علمی آن همانست

ستاره ایست از قدر اول در صورت فلکی عقاب که عوام آنرا با دو ستاره کم نور که در دو طرف آن به یک خط مستقیم قرار دارد ، شاهین تراز می نامند ، رنگ نسر طائر سفید بسیار درخشان است و در این شبها تقریباً در ساعت ۱۱ طلوع میکند و در شبهای سرطان و اسد در اوایل شب بالای سرما در آسمان دیده خواهد شد فاصله نسر طائر از زمین ۱۶ سال نوریست .

نسر واقع :

ستاره ایست از قدر اول در صورت فلکی شلیاق بانور متما یل به آبی که از درخشا نترین ستاره های آسمان بشمار میرود و در این شبها بین ساعت ۸ و ۹ طلوع میکند و در شبهای جوزا و سرطان در اوایل شب بالای سر دیده میشود ، فاصله نسر واقع از زمین ۲۶ سال نوریست عوام این ستاره را با دو ستاره نزدیک آن سه پایه یا دیدگان می نامند .

نسرین :

نسر طائر و نسر واقع را با هم گویند ، نسر در لغت بمعنی کرکس است و نسرین بمعنی دو کرکس و سبب تسمیه نسر طائر آنست که آنرا به شکل کرکسی که در حال پرواز است تخیل کرده اند و وجه تسمیه نسر واقع آنست که به شکل کرکس نشسته که بال خود را جمع کرده باشد توهم شده است .

خاقانی گوید :

پرواز چرخ اخضرش پرواز نسرین از فرش

پرواز سعدین بر سرش چند آنکه پروا داشته

لامعی گوید :

کانون فلک ، پزنده بر آتش ستارگان

نسرین نسرین مرغ بر یان بر نوک پا بزین

کواکب علوی :

زحل و مشتری و مریخ را چون فلک آنها را بالاتر از فلک آفتاب

میدانند کواکب علوی نامیده اند .

کواکب سفلی :

زهره و عطارد را چون فلک آنها پایین تر از فلک آفتاب میدانند ،

کواکب سفلی نام داده اند .

عالم آفرینش آشکار میگردد ، اما نجوم برای پی بردن به مقاصد جنبه خرافی نجوم قسمت احکام نجوم است که به دوشعبه پیشگویی و اختیار اوقات منقسم می گردد و اساس آن بر پایه و هم و گمان نهاده شده است ، البته بودن به احکام نجومی بسیار مضر آشنایی با اصطلاحات جنبه دوم میباشد .

که علم هیات نامیده میشود و از زمان بطلمیوس و بلکه پیشتر از زمان وی تا به امروز تکامل یافته است و اکنون یکی از علوم دلچسپ و یادگرفتنی شده است و هر روزی که میگذرد ، مطالب تازه تری کشف میشود و حقایقی از

روزنه‌ای بسوی تاریکی‌ها

- چطور؟ ! او از ما خواست که باید بدفترش برویم .
خنده اش به قهقهه بی مبدل می شود:

- باید هم از ما بدفترش دعوت میکرد، در ملاء عام که نمیتوان همه کارها را درست کرد .

حرفهای محسن خان برای من گنگ و نا مفهوم است و من از آن چیزی نمی فهمم و ترجیح میدهم تا وقتی وضع ما کاملا روشن نشده است دیگر چیزی در این مورد از او نپرسم .

جیب بسرعت پیش میرود و ما هم از دنبالش .

یکمرتبه فکری بخاطرم میگذرد و میگویم :

لزومی ندارد ما دنبالش برویم ، تو میتوانی در یکی از سرك های فرعی بیچی و ...

محسن خان باپوز خندی حرفم را قطع میکند : بقیه در صفحه ۶۰

خواهد شد و بعد از این ، من چه سر نوشتی خواهم یافت ؟

محسن خان وقتی نا راحتیم زایم بیند خنده‌ای میکند و میگوید :

- نا راحت نباش لیلیا ! همه چیز درست میشود .

این جوان نمیتواند درد سسری برای ما فراهم آورد .

خوانندگان عزیز ژونپون قضاوت میکنند

لیلا جان سلام !

امید وارم که بهتر از گذشته باشی، منظورم اینست که صحت خوب شده باشی و از آنهمه شکنجه و عذاب روحی نجات یافته باشی فکر میکنم حالا دیگر آهسته آهسته همه چیز برایت روشن شده و قضاوت خوانندگان هم برای تو ارزش خاصی یافته است. چرا که در شماره فوق العاده سال نونامه ای از تو در مجله ژوندون به نشر رسیده بود. نامه ای که در محتوی امید وار کننده است و نامه ای که اگر چه ظاهرش را غم رنگ زده است و بطور محسوسی در نامه منعکس شده ولی با آنهم تو درین نامه بهار را و آمدن سال نو را برای دیگران مبارک باد گفته ای و از همه بی که برای تو نامه هایی نوشته اند تشکر کرده ای . حالا میدانم که آمدن بهار برای تو کیفیتی دارد و صدای پای بهار را میشنوی و زیباییش را مبینی. وقتی احساس انسان ناامید در مقابل چیزهای که زمانی بدبینی ها تاریخش کرده بود و هیچ پدیده زیبایی و هیچ موجود مهربانی برایش اهمیت نداشت، دو باره شگفته میشود و احیا میگردد فکر میکنم روزه ای بسوی نور باز میشود و مسیر زندگیش در آستانه یک خو شبختی قرار میگیرد. مگر نه اینطور است ؟

و اما یک چیز دیگری که بیادم آمد اینست که یاد داشت های تو بالای خوانندگان ژوندون تأثیر عجیبی کرده است بطوریکه مثلا نامه های برای آقای دید بان میرسد که سوالاتی در آن راجع به قصه ای تو مطرح میشود . معنی این همه گپ ها در چیست ؟

اگر تو همین نامه ای که در آخرین شماره ژوندون بچاپ رسیده خواننده باشی برایت مطلب بخوبی روشن خواهد شد . منظورم همین نامه ای است که سوا لاتی از آقای دید بان شده است و او هم جوابهای با این پرسش ها ارائه نموده است من فکر میکنم که خوانندگان ژوندون قصه ترا با علاقه و دلبستگی خاصی میخوانند تا هر کدام شان راه چاره های برای تو پیشنهاد کنند. از این بابت است که من میگویم تو دختر طالع مندی هستی . اگر نه ، هستند بسیاری از کسانی دیگری که در زندگی فریب خورده اند . ولی تنها هستند و کسی را ندارند که در زندگی رهنما یی شان کند . در اینجاست که تو باید برای خودت ارزش قایل باشی و ازین به بعد زندگی را از دید دیگری ببینی تا باشد که بخت باتو یاری کند و از اینهمه عذاب رهایی یابی .

غلام حسین از کارته سخی

یکپایم ترا روی اسفالت خیابان گذاشته ام و قسمت بیشتر بدنم هنوز داخل موتر است . محسن خان از موتر پیاده شده است و باشگفتی چشم به افسر پولیس دوخته است . سر تا پای افسر پولیس را که جلوم را سد کرده است از نظر میگذرانم و منتظر میشوم تا حرفی بزند .

افسر پولیس باریک اندام و جوان ۲۶،۲۵ ساله ای است و لبخند استهزاء آمیزی لبانش را از هم باز کرده است .

افسر پولیس مثل اینکه دلش نمیخواهد حرفی بزند و همینطور نگاه مان میکند . سر انجام من بحر ف میایم و میپرسم :

- کاری دارید ؟

لبانش بیشتر از هم باز می شود و یک ردیف دندانهای سفید و برافشش را نشان میدهد و می گوید :

- کار ؟ ! بلی ! میخواهم بپرسم شما اینجا چه میکنید ؟

با اشاره انگشت محسن خان را نشان میدهد و باز می پرسد :

- با آقا نسبتی دارید ؟

پیش از اینکه من حرفی بزنم ، محسن خان موتر را دور میزنند و کنار افسر پولیس می ایستد و می گوید :

- بلی با من نسبتی دارند ! خانم نامزد من هستند .

نیم نگاه بصورت محسن خان می اندازد ، انگار که وجود او اهمیتی برایش ندارد میگوید :

- جوابم را ندادید خانم ! سوالم را دو باره تکرار میکنم : آقا نسبتی باشما دارند ؟

مکت ، میکنم ، مکتی کوتاه که شد و معلوم نیست بعد از این چه

بهرتر مبینم همان حرف محسن خان را تکرار کنم بهمین جهت می گویم :

- نشنیدید ؟ ایشان نامزد من هستند !

با انگشتش نوک بینی اش را می خارزد و میگوید :

- نامزدتان ، بلی ؟

- بلی !

یادداشت از: لیلیا - تنظیم از: دیدبان

بید شتر از سرگی

تو اینهارا قتل نام کردی ؟
گریح جواب داد :

ساری
تنها خودت ؟
ساری

سردوخ میگوید . آن دیگری هم تیا نچه داشت .

در حالیکه سعی میکرد فلیبا هنوز هم میان او و گریح حایل باشد بطرف عقب برگشته بسوی گاریرسون فیر کرد. فلیبا که برای یک لحظه آزاد مانده بود بسرعت بعقب جست و باگری باریک و تیز خود ضربت دردناکی بر خشکی پای شیبیل وارد آورد . شیبیل از درد فریادی کشید و فلیبا ضربت دومی را وارد آورده از زیر پای او فرار کرد. شیبیل یک لحظه تأمل نکرده بود بلکه گریخت تعقیب کند یا گریح را که پیشاپیش او ایستاده بود و بعد بسوی فلیبا آتش کرد. گریح از دور دید که فلیبا موازنه اش بهم خورد، بعد بایک قدم بلند به پیش حرکت کرده خود را روی شیبیل افکند و در حالیکه بهم پیچیده بودند ، گرد او از زینه ها لولان شدند. در سطح طبقه زیرین در حالیکه گریح سعی میکرد بر فشار خود روی بند دست شیبیل که تیانچه در آن قرار نداشت بیفزاید شیبیل هم بیکارانه نشسته با دست آزاد خود بر جاییکه از بدن گریح میسر میگردد ، با مشت میزد. گریح با استفاده از یک فرست با تیغه دست دیگر خود ضربتی بر فرورفتگی دست شیبیل وارد ساخت . تیانچه از دست شیبیل دور افتاد و تازیر پله های زینه و زوز کسانان لغزید. در همان لحظه شیبیل با مشت خود ضربه سختی بر شکم گریح وارد آورده بعد هم خود را عقب کشیده از شانه های گریح گرفته او را بعقب راند. گریح بز زمین افتاد ولی بدون آنکه برای برخاستن کوشش کند یک لحظه جابجا منتظر ماند. وقتی شیبیل بروی او پسرید، گریح چنان لگدی روی سینه او کوفت که به فاصله دومترو دو سه سینه زمین خورد ولی بلافاصله بیای خاست . مجددا حمله ور شد و اینبار گارد بزرگی در کف او دیده می شد . گریح در حال بیرون آوردن گلاخود و ماسک خود بود زیرا نود پراکنده شد . و غبار خفیفی در هوا باقی مانده بود. آنوقت غرش گنان بسوی شیبیل حرکت کرد. در جیب خود تیانچه بی داشت که کو چسک بود ولی از فاصله نزدیک خیلی خوب کار میکرد .

گاریرسون میتوانست به او کمک کند اما به گفته لومیس او خودش برای ماجرا جو بی سرش درد میکرد و یک آماتور تمام معنی بود. دایما در میان حادثه حیات خود را مرور میکند برای مقابله تصمیم گرفت با سلاح شیبیل مسلح شود . دست بزانو برد، از میان موزه اش گارد بزرگ بوئر را بیرون آورد. قساوتی که از شیبیل بر فلیبا رفته بسود او را سخت خشمگین کرده بود.

البته هیچ شبیه نداشت که شیبیل نیز در جنگ تن به تن و استعمال گارد، استاد کامل است. باز او به چشم نگاهی به نوک تیغه گارد افکند و حافظه اش یک لحظه او را به آندرا کسی برگرداند . چنان بنظرش آمد که آینه که روی او ستوارد با گارد خودش قرار دارد. شیبیل خنده و حشمتاکی را سرداد و متعاقب آن خنده

گریح عضو باز نشسته سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از گذشته شدن معشوقش ، تساء در یکی از ایستگاه های متروی لندن، انتقام او را می گیرد و سپس از شدت غصه به یکی از جزایر یونان آندرا کی رفته نزد پدر خوانده اش سرفینتو هنزوی میشود. در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده با صراحت او را می کند تا بغاظر صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر نفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناکوس میلیونر یونانی و همسرش فلیبا که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریفتن آنان لطماتی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند .

مستحق به گریح حمله کرد. گریح منتظر این حمله بود بسرعت جای خود را تغییر داده به پهلوئی چپ شیبیل حواله کرد و لی شیبیل هم بسرعت دور خورده مثل اینکه میر فصد گرداگرد گریح گردید و باز حمله برد. درین حال لگد سختی روی عینک زانوی گریح زد . نفس گریح بند آمد زیرا شدت ضربت لگد علی الرغم کلفتی موزه او را سخت ناراحت کرد. گریح کمی سست شد و بطاقت در حرکاتش پدیدار گردید. سعی میکرد از پوزه های ستاورد کار بگیرد ولی خیلی زود سوزش گارد شیبیل را روی چانه خود احساس کرد. بیشتر احساس خستگی کرد و در دل گفت: ستاورد هم در گارد بازی نمیتواند حرف این غول شود.

جند لحظه چشمان خود را بچشمان شیبیل دوخت تا بتواند نوعیت اراده و حمله بعدی او را دریابد و از آن جلوگیری بتواند. ولی ناگهان نگاه سرد آن چشمان گریح به رنگ تغییر خورده شیبیل از جای پرید. گریح به یکسو گریخته بود ولی گارد شیبیل تقریباً به موازات قلب او فرود آمد و یونیفورم ضخیم او را درید. گریح روی سینه خود وجود یک قرغ آتش را احساس کرد و در همان لحظه گارد بزرگ خود را در میان قیرغه های چپ شیبیل فرو برد. چشمان شیبیل گمنور شده یک لحظه به روی روی خود خیره ماند و وحشت در تمام چهره اش منعکس گردید. آنگاه بز میسن فرو افتاد .

گریح یک لحظه به او نگاه کرد بعد بسوی زینه حرکت نمود و روی اولین پله بز انوفتاد. حال بدی داشت . فکر میکرد باید از زینه ها بالا رفته از فلیبا خبر بگیرد و گاریرسون را ماموریت هایی بدهد ولی قبل از انجام این کارها خواست یک لحظه صبر کند. سر خود را به دیوار تکیه داد. مثل این بود که در میان تونل دور درازی قرار داد .

فرو میرود و فرو میرود. خواست چشمان خود را باز کند نتوانست . صدا هارامی شنید و دستهای بی را احساس کرد که میخواهد سر او را از زمین بلند کند. بعد ها وقتی چشمش کشود، لیتون مفتش پولیس را روی خود دید. نالید :

به لومیس بگو بید شیبیل مرد. فلیبا هم مرد زیرا شیبیل او را کشت. لیتون جواب داد:

دیگر از دود کشته تکیه داده باهرا دراز کرد
انگاه گفت:

سخت مرا خواسته بودی، آیا فراموش کردی ؟ من گریح هستم. برای نجات تو به اینجا آمده ام. حریق، استعمال گاز و عملیات اطفاییه پولیسها همه بغاظر تو اینجا مسرد آمده اند. گاریرسون بغاظر تو زنده می خود را بخطر افکند و چند نفر را کشت و من هم شیبیل را از بین بردم.

زن با دقت پای عریان و زیبای خود را پیش گذاشت و یک قدم بسوی گریح برداشت. گریح ادامه داد:

من فکر میکردم گلوی شیبیل ترا کشته است.

نه، فرار کردم. صدای فیر را دنبال خود شنیدم. پاشنه گشتم در همان لحظه شکست و من روی زمین دراز شدم. بعد وقتی دیدم تو و شیبیل دست و گریبان شده اید، کفشهایم را بیرون آورده فرار کردم.

گریح دست بزخم صورت خود کشید . گفت:

نگاه کن چه بروز من آورده است. خیلی خوب می جنگید ولی هنر غداری اش با عت قتل و شکست او شد. از حال خاص من بسی خبر ماند.

آیا از گذشته شدن او مطمئن داری؟
آری پیش چشمان خودم جان داد:
این را گفته به پشت تکیه داد و پاکت سگرت خود را بیرون آورد، یکی هم به زن جوان ن تعارف کرد ولی فلیبا با اشاره سر از قبول آن با و وزید .

گریح وقتی میخواست موگردد را از قطن آن بیرون بیاورد دستاش میلرزید و نمیتوانست آنرا روشن کند. ناچار بسوی فلیبا تکیه کرد.

باید بمن کمک کنی فلیبا . خوا عش می کنم.

زن خواه ناخواه یک قدم دیگر برداشته به او نزدیک شد خم شده موگردد را گرفت و سگرت گریح را روشن کرد. گریح نفس عمیقی از سگرت گرفت. زن دوباره از او فاصله گرفته بود. گریح گفت:

اگر میخواستی می توانستم از بند دست بگیرم.

چرا گرفتی ؟
برای خود کشی راه ها و جاهای زیبا دی وجود دارد. معدک من نمی خواستم ما نس توشوم.

گریح او را خیلی شکنجه داد ولی با آن احتیاط میکرد چهره ام خراب و زخمی نشود . برای اینکه نزد ناکوس سلامت بر گردم می خواست بار دیگر مرا به هیروئین عادت بدهد. از من خواست به ناکوس مکتوب بنویسم . مکتوب را هم نوشتم ولی چون نمی خواستم دگر باره معتاد شوم، امضاء نکردم.

بتو گفتم که شیبیل مرد و ناکوس موافقت نامه را با ما امضاء خواهد کرد. همه کارها رو بر اه خواهد شد من هم میتوانم مدتی استراحت کنم. راستی اکنون هم دوره در پیش داری یا سوالی را که میکنم بمن جواب خواهی گفت یا خود را از بام پرتاب می کنی . انتخاب کن.

گریح بز زمین نشست و تنه خود را بیکسی

یعنی اگر من خودم را بپوشم، تو مانع نخواهی شد؟
من در وضعی نیستم که بتوانم ازین اقدام توجیهی بکنم.
بخود خیلی اطمینان داری.
حاصله ندارم زود تصمیم خود را بگیرم.
بسیار خوب، من همه چیز را بپوش خواهم گفت ولی کسی دیگری نباید اینجا بیاید. فقط من و تو.

معلمین باش. کس دیگری نخواهد آمد.
درین موقع زن نزدیک کریج آمده یک سگرت برای خون برداشت و گفت:
سه ماهه به ونیس میرفتیم. ناکسو سربا کارهای خود مشغول می شد و مرا تنها می گذاشت بسیار خسته می شدم. تو میدانی که شخص معتاد به هیروئین نمی تواند به آسانی در آن برکنند. بهر حال در آنجا با مارکسوی ون، تاول و پوسه آشنا شدم. از من یک لحظه دور دور نمی شدند. آنها بمن گفتند.

که تو در آنتر پول کار میکنی. چون بقول خود شان آنها بکار قاچاق سیگار مشغول بودند، قرار شد یکنفر را برای تحت نظر داشتن تعیین کنند. این کار را کردند و ناکسو سربا هم در گشتی خود به او یک وظیفه داد. این شخص سیبیل بود.
همینکه وارد کار شد بمن اطمینان داد هر موقع خواسته باشم، برا من هیروئین تهیه خواهد کرد. بعد هم آنرا به سیله بنگی خد متکار من بمن رساند. هر وقت دیگر هم کمطالبه میکردم، تدارک میدید. سوی وی هم بیکار نشستم و ناکسو سربا را تحریک کرد که گویا تو برای مسکن هیروئین داده ای حتی هیروئین را در میان لباسهای تو آنها قرار داده بودند.

همه از حفاقت من بود. این من بودم که سبب شدم هم تو هم ناکسو سربا بدرد سر بیفتی.
کریج سگرت دیگری برای او رو شسن کرد. و همینکه زن جوان خواست آنرا گرفته و دور شود کریج دست او را محکم گرفت و او را بسوی خود کشید.
گوش کن. سوی وی هم کشته شد و سیبیل هم بدنبال او رفت. دیگر کسی نیست که مزاحم تو شود و تو زنده خواهی ماند.

زن، بدون اینکه حرف بزند مدتی بدست کریج نگاه کرد. بعد سر بر داشت و تبسمی روی لبان زیبای او نقش بست.
تو خیلی نیرو مند هستی.
این را گفته دست آزاد خود را بگردن کریج افکند و او را بخود فشرده لبهای خود ز روی لبان تفت زده کریج قرار داد و بعد در گوش او گفت:
اکنون میتوا نیم پایین برویم. -
استطلاع اصلی را از او بعمل خواهی آورد کیتان عزیزم.

فصل بیست و چهارم
او میس در حالیکه چشمهاش برقی میزد بسوی کریج مینگر ایست. پس از آنکه یک بیک مشروب برای خود ریخت باز هم نگاه از کریج نگرفت.
کریج سلامت خود را باز یافته بود. سه روز استراحت در شفاخانه کاملا او را سر حال آورده بود. دریش خواب ابریشمین در برداشت جای زخم کاملا زودتر ترمیم یافتند کوچک مینمود گویی در موقع تراشیدن ریش آنرا خراش کوچکی داده باشند سبیدی پلاستر بارتنگ از غوالتی صورت او متناسب و هماهنگی عجیبی ایجاد میکرد. لوئیس پرسید:

بعد ازین قصد داری چه بکنی؟ آیا هرزه می گیری به پشتی خوبتر تکیه داده گفت:
خواهش میکنم فرا موش تکتی گسه دوکتور گفته است نباید بیجا نیایم.
بعد دست پیش بر ده دو کیلاس را که نزدیک او قرار داشت از کتیا لک پر کرد.
هر دو سلا مت هم نوشیدند.
لو میس گفت:

نا کسو سربا وقتنامه را مضا کرد. البته در پرتو مساعی و فدا کاری نسو. بعد هم یک غنیمت عسکر به زار ب و دو واحد پا را شو تو هم بحرم ارسال داشتیم.
یک حرکت کوچک نظا می تمام کار هارا درست کرد.
قرار ماه شیبیل چه شد؟
ساعتش را خا موش کردیم. وانمود کردیم که یک عده کاما تگستر با استفاده از فرست وارد آنجا گردیده آن تلفات را وارد کرده اند حالا همه از حادثه فقط همیسن را میدانند.

آیا زار ب این حادثه را فرا موش خواهد کرد؟
چه میتوانند بکنند؟ قانلبا فراد کرده اند.
دلیلی هم در دست ندارند. اگر از طریق دیپلوما سربا هم اقدام کنند قضیه فراد دادن خانم ناکسو سربا خواهد شد.
لاجرم این کار را میکنند شیبیده ام زن را نزد شوهرش فرستاده ای.
کریج باسر خود اشاره مثبت کرد و لوئیس ادامه داد:

فلیبیا برای تو چه گفت؟
زیا مهم نیست. کار یرو سو ن چطور است؟

کم و بیش نا راحتی دارد. او را هم در شفاخانه بستر کردیم و لی در هر حال زخم او انقدر نا خطرناک نیست. اما فلیبیا اعصابش بسیار نا راحت است به علاوه خیلی چیزها میداند. ازین جهت او را تحت نظر قرار داده ایم. دو سالکا تریست روی او کار میکنند یکی از آنها سرما میتواست. عقیده دارند که وضعیت بزودی بهتر خواهد شد او از مدت ها است به بیماری خود مضطرب بود و شکنجه ها بیگانه از شیبیل دید، زیادتر اعصاب او را در هم گرفته است.

اگر دیدن او برویم، تبسی ندارد؟
همان نمیکنم و هم فراموش مکن که آن سلاح را تو در اختیار او گذاشته بودی.
کریج خا موش چیزی بر ای گفتن نداشت.

لوئیس سر فیه بی کرده عملوی خود را پاک ساخت و روی او چیزی خود جا بجاس شد و در آن حالت خیلی شبیه ما می یونس بود که همان لحظه از آب بیرون بریده باشد.

کریج همچنان منتظر بود. لو میس دو باره بسخن در آمد:
سویی من فکر میکنم این خانم ناکسو سربا را اگر نه بیتی خیلی بهتر خواهد شد، زیرا شوهرش روی او خیلی فکر میکند.
درست است خود زخم از من چنین خواهش کرده بود ولی آیا این کار درسی بوده میتواند؟
ساعتی خیلی امیدوار است و از اینکته توبا او بوده ای راهی بنظر میرسد. اینرا که چه چیزی موجب این خشنودی شده

خدا میداند ولی در هر صورت کار را خیلی موفقانه به انجام رساندی و هر خصی را به حق مستحق شدی. آیا دو ماهه کا فسی است؟
بغا طر اینکه دو باره برای قبول ماموریت آماده شده نمیتوانم؟
لو میس تبسم کنان از روی چو کسی خود بلند شده جواب داد:

گوش کن پسر. یکنفر دیگر هم برای دیدن تو در بیرون انتظار میکنند.
این را گفته بسوی در حرکت کرد و آنرا کشود. در چوکات در سلینا با لباس سبزی که معلوم میشد تازه از زیر انگشتها ندر کزیدسان دیور بیرون آمده، ایستاده بود. با پاکت های هدیه بیگانه در دست داشت. داخل شده نزدیک تخت خواب گر بیج آمده و درجا لیکه روی او خم میشد و خسارش را بو سید. یک سگرت کیس طلا، یک بوتل کتیاک و چند سته گل همدا با می بود که سلینا روی میز کنار تخت او گذاشته و گفت:

سگرت کیس طلا از طرف پدرم تقدیم شده است.
چند لحظه قبل توسط پیسیم با او تماس گرفتیم پیش از اندازه ممنون است. حرم بار دیگر زندگی عادی خود را از سر گرفته است.
تو هم اکنون میتوانی به کشور خود برگردی.

خیر، من تنها نمیتوانم به آنجا برگردم در زار ب هنوز دشمنان انتظار مرا می کشند.
لو میس داخل صحبت شد:
ترا باعوا بیجا میترسم.
سلینا جواب داد:

غیر ممکن است پدرم اجازه نهد سوار خوابیما شویم (بعد نگاه می کرد به کریج انگنده) لازم است یکنفر محافظ با مسن همراه کنی.
لو میس خواست حرفی بزند و لسی سلینا خنده کنان حرف او را از روی زبانش گرفت و گفت:

در غیر آن از شما به پدرم شکایت خواهم کرد.
مگر شما مسائل نیستید با ما دوست بمانید؟
لو میس که میدید لو میس چقدر از این بخت لذت میبرد، برای اینکه زیاد سخت نگردد با لبچه تسلیم گفت:
مفلوم میشوند. در برابر شما نبا بند زیاد مقاومترم.

کریج بسوی سلینا دیده چیزها بی به عربی به او گفت. صداش خشک و جدی بود سلینا چشم هارا پایین انگنده دست هارا زاروی بسته نهاد و با همان حال تعظیم کنان از اتاق بیرون رفت.
لو میس پرسید:
خدا یا چه خبر شده است؟ باز هم شروع به ترقی ریختن کرده ام ایشا چه معنی دارد؟
کریج در پاسخ او گفت:
سلینا میخواست فوراً حرفت بگفت.

هر حال یک دختر بیا بان است و در رنگ هایش خون جنگجوی زیاد او جریان دارد خیلی نمواست معذک به او تو ضیح دادیم همینکه حال بهتر شود، حرکت خواهیم کرد من نمی خواهم او حالت خسته و فرسو ده مرا بخاطر بسیار د لو میس نخست عصی شد و رنگ صورت اش چند بار عوض گردید ولی در آخر به خنده در آمده گفت:

میدانم، حق بجانب استی. می خواهم چند روز دیگر هم اینجا بمانم، چطور؟
خیر عزیزم، اینجا دیگر چه کسی باقی مانده است. تنها کمی کار دارم و می خواهم یکنفر را ملاقات کنم.

انومو بیل بزرگ جا گو ار غوش کنان توقف کرد.

کریج اوزان بیرون پریده شنا بان بداخل ایار همان خود رفت او دختری را بیاد آورده بود که در آنجا انتظار او را می کشید ولی بزودی سعی کرد آن خا طره را از حافظه اش بیرون کند. آن دختر مرده بود ولی این دختر زیبا که در دهه می او روی یک کوچ کمیده بود، جان داشت. کریج یک لحظه در مدخل در ایستاد و لذت سربا پای زیبا و خیال انگیز او تماشا کرد. دختر خیلی خوشبخت و در اسی جلوه میکرد. با شنیدن صدای پای او گویا مطالعه کاغذهایی را که در دست داشت از یاد برد و با هیجان زیاد فریاد زد:
سه، توبو دی؟

شنب خوش عزیزم.
بیا خنده کنان از جا بلند شد:
نمی خواستم این جا بمانم ولی این موضوع را که کلید را باید چه کسی تسلیم کنم، نتوانستم حل کنم.
بعد پیش آمده رو بروی کریج ایستاد و افزود:

همین اکنون لباسها هم جمع میکنم. در حالیکه با گفتن این جمله حتی یکسک و جب از جای خود حرکت نمیگردد، پرسید:
آیا ماموریت هایت ادامه می یابد؟
کریج پلاستری را که روی زخم کوچک چهره اش قرار داشت بهلا ایست بر داشته جواب داد:

خیر دیگر تمام شد لو میس سعی کرد وظیفه رسانیدن یک دختر زابه کشورش بمن بسا رداما من ماندن پهلوی دلداری خود را ترجیح دادم.
بیا به عمیق چشمان در خشان او - نگاه می کرد از سر خشتو دی تبسمی بر لب آورد ولی باز هم گفت:
میخواهی همین لحظه مرخص شوم؟

کریج در خساره های او رامیا ندون دست گرفته در حالیکه لبان او را می جست بیخ کوشش زمزمه کرد:
عزیزم، اگر اینجا بمانی مینجر تو ناراض خواهد شد؟
بیا در حالیکه خود را خوبتر در آغوش اومی فشرد و چشمان خود را از فرط سعادت بسته بود نالید:
مینجر چه کسی بتوالدیا شد و بعد هم چلاتی خیلی احساساتی و لطیف مبادله شد.
(پایان)

آینده بهتر برای قلب های مستعمل



آورنده و میزان بسیار گران تداوی بعد جراحی را که (یک صد هزار دالر برای مریض پیش بینی شده) ستجیده اند. که عموماً این مقدار پول توسط سهم گیری عامه به شفاخانه ها ویتیم های جراحی صورت میگیرد.

در نتیجه این اتفاقا دات واشتباهاات گسراف جراحی قلبی گسرسدیدی را طی نمود. که در سال ۱۹۶۹-۴۸ مریض در سال ۱۹۷۰-۱۶ مریض در سال ۱۹۷۱-۱۹ مریض و در سال ۱۹۷۲-۱۷ مریض تحت عمل جراحی پیوند قلبی قرار گرفتند. در سال ۱۹۷۳ فقط یک تیم جراحان ایالات متحده امریکا تحت رهنمای دکتر نارمن شوی در پوهنخی طبستانفورن در کلیفورنیا جراحی پیوند قلب را منظم دوام دادند. این تیم در ظرف دو سال ماهانه یک

قلب و یاد قلب را پیوند میدادند. دکتر شوی در سال ۱۹۶۰ در پوهنتون منیسو تا کوشش زیادی بخرج داد تا پیوند قلب در جهان انکشاف نماید. یکی از شاگردانش که در پوهنتون منیسوتا درباره تحقیق میکرد دکتر کرستان برنارد تبعه افریقا ی جنو بی است که برای اولین بار بصورت عملی عمل پیوند قلب را روی یک انسان در کینا و نه به اجرای عمل گذاشت. مریض دکتر برنارد بعد از ۱۸ روز پرورد حیات گفت در سال ۱۹۶۷ مریض دومش برای بیشتر از ۱۹ ماه بعد از عمل جراحی زندگی نموده. وی که به اسم دکتر بلا بیرگ بود، بعد از عمل جراحی کتابی را که (دکتر برنارد و همکارانش برای دوام بقیه روزهای زندگی اش زحمت کشیده بودند) تشکر کرده به نشر سپرد.

مگر چه بار نارد بعد از عمل جراحی دیگر را انجام داد ولی مشکل اینست که اکثراً وجود مریضان قلب جدید را قبول نکرده. سبب خاتمه زندگی شان میگردد. عدم قبول بیولوژیکی مانع عمده پیوند قلب است. زیرا این موضوع بصورت مستقیم یا غیر مستقیم علامه است که مرتباً باعث ناکامی پیوند قلب و مرگ مریضان میگردد. مگر چه اکثران آموخته اند که میکاتیزم عدم قبول را با قوی ترین ادو به فر و نشا نند. اما دستگاه مبحث مصونیت که قلب تعویض شده و ناحی حیات را مورد حمله قرار داده و از بین میبرد، همین دستگاهی است که به ویروس هسا و بکتیریا ها حمله میکنند. این دستگاه بین قلب مفید و مکرور های ناخوش آیند فرقی را قابل شده نمیتواند. همچنان عمل ادو به بالای عمل رد کردن نیز تاثیرات ناخوش آیندی دارد.

تیم دکتر شوی مبلغ ۲۵ میلیون دالرا برای یک پروگرام تحقیقاتی پنجساله از طرف موسسه ملی قلب و شش امریکا جهت میتود های که از عکس العمل در مقابل قلب های نصب شده، بدون اخلال دستگاه دفا عسی مصونیت در مقابل حملات، جلو گیری کند دریافت نمودند. تیم دکتر شوی دوا را که بنام ای-تی-جی است در مقابل حملات که به قلب جدید وارد میگردد استعمال میکنند.

مگر چه آله دیگری که وقتاً فوقتاً عکس العمل عدم قبول قلب جدید را با نمونه های کوچک آن برداشته بتواند دارند. که بدین طریق فهمیده میشود آیا کدام عدم قبول صورت میگیرد یا نه! و در زمینه میتواند تدا بیسر بقیه در صفحه ۵۷

لویس پی رسل جراح ۴۸ ساله معلم صنایع هنری در مکتب متوسطه اندیانا پولیس اندیانا است که ششبر مذکور یک شهر عمده تولیدی بوده دارای نفوس تقریباً ۷۵۰ هزار میباشد موقعیت آن در قسمت مرکز ایالات متحده امریکا است.

یکی از جمله فعالیت های لویس پی رسل اینست که در حدود (۱۵ تا ۱۰) بیانات مختلف در هر هفته در مکتب خود، اجتماعات و دیگر گروپ ها ایراد مینماید. و بدون تمایل خودش نامش در تاریخ طبابت درج گردیده است و دلیل آن این است که شخص مذکور تا تاریخ ۲۴-اگست ۱۹۷۳ اولین شخصی بود که با قلب بیگانه مدت بیشتر از ۵ سال زندگی مینمود که این عمل خودش یک تاثیر مفیدی روی تحقیقات صحنی وارد نموده است. حیات طولانی بینظیر رسل به جراحی پیوند قلب کمک زیادی نمود، تا بین دکتوران، مریضان و بقیه مردم عامه درین نوع جراحی هنوز هم جدید، اعتمادی خلق گردد. پیشرفت های تکنیکی که اکنون در ایالات متحده امریکا تحت تحقیق و مطالعه است برای بسیاری از مریضان قلبی امیدواری زیادی را در زنده ماندن و صحت یافتن دوباره به وجود آورده است. حتی بعضی از ناظرین پیشگو می میکنند که انتقال قلب انسان از وجود یک شخص که تازه به مریضی مصاب شده به سینه یک مریض دیگر، که برای بقای حیات خود، به آن ضرورت دارد ممکن است تاخیم دهه ۱۹۷۰ مانند انواع دیگر جراحی های امروزی، رواج پیدا کند. اولین

پیوند قلب انسان به انسان دیگر در سوم دسامبر ۱۹۶۷ صورت گرفت که بعد از ۱۹۷۴ سال ۲۲۷ مریض قلبی، قلب های جدیدی دریافت نمودند. عملیات توسط تیم های مرکب از ۹۶ دکتر و ۲۱ مملکت جهان صورت گرفته است که از جمله ۷۳ تن از این مریضان تا هنوز هم حیات داشته و پانزده تن دیگر آن از دوتا سه سال بیشتر زندگی نه نمودند. و دو بر سه حصه از این جراحی هادر ایالات متحده امریکا صورت گرفت که رسل نیز از جمله آنها است. رسل نسبت مریضی قلبی که داشت توسط یک تیم جراحان در کالج طب ورجینیا معالجه گردید. چنانچه قلب یک پسر ۱۷ ساله را که در یک تصادم جان خود را از دست داده بود، بوی پیوند زد. رسل در آن وقت (۱۹۶۸) از جمله ۳۵ نفری بود که در دنیا تحت جراحی قلبی قرار گرفته بود.

که بعداً بسیاری از این جمله مریضان حتی نتوانستند بعد از جراحی قلب شفاخانه را ترک بگویند در همان جابعد از چند روز و یا هفته زندگی خود را از دست دادند. این جراحی های پیوند قلب در دنیا جلب توجه کرده بر علاوه تبلیغات وسیع در زمینه، طرف تحسین حلقه های بین المللی نیز قرار گرفتند که به همین منظور یکی از مبصرین صحنی سال (۱۹۶۸) در سال قلب نامیده است. اما عمده دیگر از مبصرین درین قسمت شک داشته ایشان متیقن نیستند که آیا جراحی پیوند قلب فقط تنها یک راه طولانی زجر کشیدن مریضان قلبیست و یا طریقه جدیدی که بر علاوه حفاظت ایشان به آینده بهتر نیز ایشانرا امیدوار سازد خواهد بود. ایشان به حیات معدودی از بسیاری مریضان اشاره کرده در دو نراحتی را که بعد از عمل جراحی به مریضان دست میدهد، یاد



دخوشحال خټک

ادبی مرغلری

گلزارته راغله ختی گلکونی
دمخ شغلی بی ترلمر افزونی
پرڅه پری نده پرته له شر مه
ترهر هرگل شوی خولی بیرونی

گلزار ته راغله گلونه چونی
ترمخ بی نهدی لاله مخ روئی
چه گوته درومی له گلستانه
گل بی لمن نیسی لاله ستونی

شقه ستا وایه چاری اوتری دی
چه زوروری وایه بهتری دی
ترمرکه پوری سره نظرلری
زلمی باز ونه جوته کوتری دی

عشق چه پخیلو هوجونو سرشی
ترا باسینده لازورودی
بلایی لری هر څه په مخ ووی
چه کالی بوتی په مخه ورشی

که بی بی جوته که لباسونه دی
که ښه بازونه که ښه آسونه دی
خوشحال زوږ شوی اوس داهوس مگره
دښو خوانانو داهوسونه دی

وروخی

دلرم لاشه بی ماته وی په زده کښی
چه بی نقش وی په زده ابروی داستا

ماچه خال دستا دورو خو په منځولید
نه بل همی رنگ امام شته نه محراب

کری ما رحمان په زور کښی نقش دمحرابوو
ستا ابرو یونقش دمحراب راخه یووږ
(رحمن بابا)

دفلک جام

که ساقی تلخه باده دریا بی شور کا
دفلک به جام به مست کله میخور کا
آراسته وی تل محفل دخنه رویو
زمانه به دگل جام څه رنگ نمکور کا
چه په لاس کښی بی تل چوب لکه شانهوی
بی افسونه به نیول دتور منگور کا
دلنگی گرم لکه گل په خندا اور که
کمی بل دصبا باد په خونه اورکا
چه په سړی سبز آسمان زری دستارودی
عالمیت بی لکه شمع بیاسر تور کا
لکه گل کږی گران بار تردامنی
با ددی څه لکه غبار په کتف شورکا
چه امید پخپل صورت دوقا نشته
شیدا، خولک دخان آشنا بانی خسورکا
(کانتلم شیدا)



ای شبنمه

ای شبنمه دلا له جام کښی سیماب بی
د غوئی پیا له کښی عطر د گلان بی
مستاهنداره کښی صفا نور او خلا شته
پر غښتاپه توره شپه کښی همم رښانته
ته دگل په مخ غښو لی دشرم ولسازی بی
هم دآب هم دآبرو سپیڅلی رازی بی
دشنبلی په تیره خو کله هسی ښکاری
لکه اوبکی وی بنو بانسندی ولاړ بی
هسی ښکاری دښینلو شین چمن کښی
پاولسی دازه شین بخل دیغلی تن کښی
ته صدف بی دسپین غاښ خوله دغوئی کښی
یسی دستوری گو شو اړه غور دسپو زمی کی
ته دښی تورم کښی چوږ آب حیات بی
خو دورخسی پیا وږمه راز دمعات بی
دسپیم په وزرا لوزی آسمان تیره
ته په لمر مین بی غښی ددعشق جهان ته
ته چه والوزی دگل مخ شی بیسی آبه
غوتی وایه بیسی پسردي شی ایسیما به
ته روئی او ښکی دستور و دژا بیسی
درشته شپه زاری سیا بیا یسه خندا بیسی
ستا رانی زما دنظم آب تلسا بیدی
هریو خاشکی دی په در گوهر حسابی
په گل پالی کښی فنا ته ښه اشراب بیسی
دهنراد شعر جهان کښی انقلاب بیسی
(فنا)

(حمید)

دزلفوبوی

دگلرخ دسوی مینی درد اوداغ
دغمونو په پرده نغبتی فراغ
چه په مخ دگلبدن ستر گی پرانیری
غنچه نه کاسم کانه له دی دماغ
دای خفا نشو نما کاندی له مخه
یانری نری لومی څی له جراغ
چه نسیم بی دگلرخ لاس په گریوان کا
شر منده دگلو بوی پاخی له باغ
دختن دمشکو فن شورانه سپل
چه بی بوی دزلفو راغی تودماغ
ویر زهلی ناری کله په روغ زده شی
دبلبلو ناری مهغواړه له زاغ
دحمید په خیر بهورک سره صحراشی
خدای دی ورکه دجانته گری بی - راغ

پسر لنی مرغلری

له گلو ډک دی غرونه رغونه
زرگو سره گری پښی لاسونه
دسپینو زرو تختی ښکا ریوی
سړی چه گوری تن آشارونه
.....
بهار گل داوږو غرو اورغونه
دښینو پام شو خپلو ناروته
زرکه خان ولی بیاله مگرکه
هستی ختلی دغرو سرو ته
.....
صحرا په گلو څه ښه ښکار پری
گلان په ښکلو ښه ښکار پری
غرونه رغونه دگلو ډک دی
بلبل په باغ کښی هسی گریوی
.....
خمکه تمامه شنه بغلی ده
نوی بهار دی دکال خوانی ده
داوږ جهان چه بیرته خوان شوی
انځیره توله دپسرلی ده
څنکی پخپل مخ ایښی گلونه
ونو په غاړه گره امیلونه
دکال خوانی ده وطن سمسور دی
خوشاله گری زلمی اوچونه
(الفت)



کتاب فروش دیوانه

کوجه ها متعفن بود و بویی آزار دهنده و بدی هر سوبخش بود. یکبار متوجه شدم که این بوی بوی آشناست. چندین سال عقب رفتم. بازگشتم به کودکی ام. آنوقت ها روز های جمعه میرفتم گورستان کنار قبر پدر کلاسم ساغما مینشستیم و زار زار می گریستیم.

گورستان برون از شهر بود دو راه آن سلاح خانه بزرگی قرار داشت تا پستانها تعفن سلاح خانه تا فاصله های بسیار دور پخش میشد. بوی گوشت گندیده و خون.

همه ما با دو انگشت بینی خود را محکم می گرفتیم. تعفن به آدم حالت استفراغ میداد. قدم های خود را تیز تر میکردیم. پا های من کوتاه کوتاه بود زود خسته میشدم نفس نفس میزدیم میگرستم میگفتم. - مانده شدم.

یکی از آنانیکه با من میبودند بند دستم را محکم می گرفت مرا در پس خودش میکشید بند دستم درد می گرفت بی اراده میدویدم گاهی هم باهای کو تا هم در هوا معلق میماند مرا میبردند. یادم آمد که یکی از روز ها و وقتی از کنار سلاح خانه میگذشتیم

همانطور که با دو انگشت بینی ام را محکم گرفته بودم سرم را پیش کردم درون سلاح خانه را دیدم هر طرف

لکه های بزرگ و سیاه از خون های خشکیده بجا مانده بود اینجا و آنجا لکه های سرخ از خون تازه هم بود. گاو ها، گوسفند ها شتر ها

بلا تکلیف استاده بودند و آرام آرام مژه میزدند. گردنهای شان را کج و راست میکردند و اطراف شان را میدیدند در اطرافشان مردان نیرو مند و قوی با بازوان محکم و شانه های عریض

ایستاده بودند نگاه های شان حالت تهاجمی داشت لبها نشان چرب و سیاه بود مثل لبها سبها ایشان. به کمر های شان تیغهایی آویخته بودند که در روشنی آفتاب برق میزد. یکی

از آنان روی دو زانو نشسته بود و گو سپندی را حلال میکرد هنوز کارش تمام نشده بود که خون از گردن گو سپند فواره میزد. آنان بینی شان را نبسته بودند با همان تعفن خو گرفته بردند. بعد ها همین آدمها و سلاح خانه و گو سپندان را شب های زیاد در خواب میدیدم و از خواب می پریدم.

- بینی ات را چرا محکم گرفته ای؟
صدای کتاب فروش بخوشم آورد. ما هنوز راه می پیمویم و بند دستم در بین انگشتانم نش بود. گفتم.

- این تعفن ترا نمی آزرده؟
- نی
برسیدم:
- این بوی چیست؟
بسیار خونسرد گفتم.

- گوشت گندیده و خون.
- این نزدیکی ها سلاح خانه بی است؟

- نی
سروش را بلند کرد با انگشتش سوی پنجره ها اشاره کرد باز بسیار خونسرد گفتم:

- بو از آنجا ها می آید.
توس مرا فرا گرفته بود آدمها را میدیدم که از پنجره های سرک میکشند.

از کتاب فروش پرسیدم:
- تو با من چه کار داری.
- بانو گپ میزنم.

از خود پرسیدم بامن چه گپ میزند اما به او دیگر چیزی نگفتم. بهمیدان کو چکی رسیدی... کتاب فروش دستم را کشید و گفت:
- بنشین.

نشستم او هم نشست و بدون هیچ مقدمه گفت:

- همه کتابها یم را تو بخور.
با ناباوری به او نگرستم.
- نی نی من نمی خرم.
خشمگین شد و پرسید:
- چرا؟

- من آنقدر پول ندارم گردنش را کج کرد:
- به تو ارزان میدهم.
- من هیچ پول ندارم.
- همه کتابها را به تو مفت میدهم.

گیج شده بودم گفتم:
- من جا ندارم کتابها را بگذارم.
- اما آنها را بگیر.
- نی نمیگیرم.
ملتمسانه گفتم:

- ببین آنها را بگیر.
- نمیگیرم.
باز گردنش را کج کرد گفتم:
- آنها را بگیر.

آوازش را آهسته کرد مثل اینکه در گوشم میگوید ادامه داد:
- آنها را بگیر باز مثل دیگران

برو در آخر آن کوجه ها آنها را پاره کن مجاله کن و دور انداز خو اما به من بگو: «کتابها را میگیرم» بگو.

من ساکت بودم لبانم به هم چسبیده بود. کتاب فروش فریاد زد:

- بگو
همانطور ساکت و بی حرکت او را نگاه میکردم. باز بند دستم را در بین انگشتانم محکم فشرد. خیالم آمد بند دستم شکست از بند بخود پیچیدم. کتاب فروش بند دستم را بیشتر فشرد و گفت:

- از پشت من تکرار کن «کتابها را میگیرم».

از پشتش تکرار کردم.
- کتابها را میگیرم.

آوازم بنظرم بسیار زیر و خفه آمد. دستم را رها کرد. بند دستم درد میکرد انگشتانم از اختیارم بیرون شده بود. به پشت دستم دیدم رگها یش بر جسته و کبود شده بود.

- خو کتابها را میگیری ها؟
از من خوشی شدی یک لبخندی بزنی گیج شده بودم ارتباط این پرسش ها را بهم نمی یافتم رقرق او را میدیدم، تمام کتابهایی که در دکانش دیده بودم و منظم در قفسه ها چیده شده بود زیر نظرم تاو با لا

میرفت عنوان های کتابها زیر نظرم بزرگ و بزرگتر میشد. تکرار کرد:

گفت:

- يك لبخند بزنی ببین بزنی.
من مثل همه مردم شهر لبخند
نداشتم لبها بهم چسپیده بود.
خشمگین باز بند دستم را گرفت
و شروع کرد به فشردن و گفت:
- گفتم لبخند بزنی.
چطور لبخند بزنی؟

- اینطور.

به او خیره شده بودم حالت
دهانش به هیچ لبخند شباهت
نداشت. او هم لبخند زدن یادنداشد
من مثل اینکه سنگ شده بودم
لبانم بهم چسپیده بود آرام آرام مزه
میزدم و او را میدیدم. کتا بفروش
خشمگین تر شده بود. لبانش می
لرزید. رگ های گردنش برجسته
و کبود شده بود چین های پیشانی
و دور چشمانش عمیق تر شده بود
نفس نفس میزد. انگشتش را به
علامت نهید بلند کرد باخشم فریادزد

- اگر لبخند نزنی حلالیت میکنم

مثل يك مرغ

انعکاس صدایش دو باره بگو شدم
آمد.

- اگر لبخند نزنی حلالیت میکنم

مثل يك مرغ.

روی دو زانو نشسته بود قصاب
سلاح خانه یادم آمد. نمیدانم چرا
از هیچ نترسیدم با چشمان خالی
او را می نگریستم اما لبانم را از هم
دور کرده نمیتوانستم. کتابفروشی
خیره خیره به من میدید خشمگین تر
شد یکبار با سرعت حرکتی کرد
با دو دستش موهایم را کشید

سرم تکان خورد موهایم در هوا
چرخید زد و دو باره روی شانه هایم
لغزید پوست سرم را سو زش
گرفت.

- لبخند بزنی.

دندانهایم بهم قفل شده بود
لبانم بهم چسپیده بود بی حرکت
او را میدیدم مثل اینکه سنگ شده
بودم. لبانش به شدت لرزید ن
گرفت دور چشمانش سرخ شد
رگهای کوچک چشمانش هم سرخ
شد نفس هایش فشرده شد صدا
هی کرد یکبار جهید و پنجه هایش را
در گردنم حلقه کرد همانطور که
گلویم را میفشرد نعره زد.

- لبخند بزنی... لبخند بزنی.

دهانش را بیش از حد باز کرده
بود هر دو رشته دندانهایش تا آخر
دیده میشد زبان سرخ رنگش پهن
شده بود. تکرار کرد.

- لبخند بزنی... بزنی... بزنی..

من به درون دهنش به حلقش به
ساختن پیچیده و سرخ رنگ
حلقومش میدیدم ساختمان پیچیده
و سرخ رنگ
مرتعش بود. حلقه پنجه هایش در
گلویم تنگ و تنگ تر میشد
انگشتانش استخوان گردنم را به
سختی می آزد نفسم بند شده بود
دو دستم بدو طرفم افتاده بود مثل
اینکه سنگ شده بود. نمیتوانستم
دستم را به تنش بزنی از او بدم
آمده بود رقرق به ساختمان پیچیده
وسرخ رنگ حلقومش میدیدم که
مرتعش بود. فریاد میزد.

- لبخند بزنی.. بزنی..

حلقه انگشتانش بسیار تنگ شد
لکه های سیاهی پیشی چشمم
رقصیدن گرفت... بعد لکه های
درخشان. خیالم آمد که آدمهای پشت
پنجره ها هم به گلوی هم افتاده اند
و به یکدیگر شان نعره میزنند.

- لبخند بزنی.. بزنی..

لکه های سیاه و درخشان پیش
چشمم بزرگتر شد دیگر چیزی
ندیدم خیالم آمد از دورها صدای
خفه میشنوم.

ب... بزنی... بزنی... بزنی... بزنی...

ب... بزنی... بزنی... بزنی...

(پایان)



بهار اردو

درخت غنچه بر آورد و بلبدان مستند

زیر نظر: گل محمد ادیب

ای عشق!

چه چیزی وز گدا مین جایی ای عشق
 که هر جا مایه بی غوغایی ای عشق
 کتاب افتخار است بشیر و ا
 بهین سر لوحه زیبا بی ای عشق
 اگر جان فی المثل مملغانه باشد
 تو از خوشبو ترین گلها بی ای عشق
 و مگر دل سا غری باشد پر از می
 تو در آن نشئه صیابی ای عشق
 همی در گسوت زیبا میبتسا ب
 زمین را روئنی افزا بی ای عشق
 همی چشمک زنان در شکل اختر
 دل از پیرو جوان بر بایی ای عشق
 همی اندر لباس سبز و گل
 طراز دا من صحرا بی ای عشق
 همی در جلوه گاه سرو قدان
 خرام قامت رعنا بی ای عشق
 همی در گوش اهل ذوق و مستی
 نوای بلبل سید ای ای عشق
 همی در دیند آتش نگاهان
 نگاه دلکش و گبرایی ای عشق
 یکی دریاست روح آد میزاد
 توجون گو هر در آن دریایی ای عشق
 ره آورد نفس اهل بیت
 ز سیر عالم بالا بی ای عشق
 جهان بی تست و حشتر ای و تاریک
 مگر مهر جهان آد ای ای عشق
 بشیرت را به سوزی آشنا ساز
 و لیکن سوزهر معنای ای عشق
 بسو زان مرغ جانش را پر و بال
 که تاب شعله سینا بی ای عشق
 از علی اصغر بشیر)

دل بی پیر

فصل گل شد، چیست ای در دی کشان تد پیر ما ؟
 صید صحرای جنون نشد عقل دا منگیر ما
 سبزه هابوی جنون دارد به صحرای بهار
 عا قلا ن افکری به عقل پای دوزنجیر ما
 در بیابان وارث مجنون سر گردان منسم
 کی گننا عقل گیر د مگر دن نخجیر ما
 سبزه میروید بصحرا تا مرا بسترشو د
 لاله میروید بداما ن از پیسی تا تیر ما
 پای کو بان میروم تادامن دست جنون
 چاره دیگر ندارد این دل پیسی پیر ما
 سا قیا جام نشاط از کف منه گامد بهار
 غصه مستی مخور کز می بود اکسیر ما
 جام در گردش آورغصه د نیا مغور
 سا قی روز ازل تاجون کند تقدیر ما
 من جنون پر ورده عشقم متر سام زمی
 بی نگا هی کافر آیین کی توان تسخیر ما
 مگر بسر غلتیده مینا پیش ساغردم مزین
 مستی مینا و ساغور نیست جز تصویبیر ما
 در بهار توبه سوز عشق اگر د قسم دست
 در ازل با عشق شد خاک و گل و تعمیر ما
 همتی ای چشم ما قی نشا سر شار بخشش
 وز نگا هی خانه ویران معنی در تعمیر ما
 از سر شار روشنی)

بی نشان

باز زیب فر آمده فصل گل و فاخته
 لاله بدشت ود من شعله ای افروخته
 مرغ سحر میزند زخمه بر گهای من
 عمر ز کف رفته را باز بیاد آورد
 کیستم اندر جهان ، گمشده ، بی نشان
 بادیه بیمای رنج خسته دشت سراب
 عالم نا دیده را دیده و لب دوخته
 برق گنه سوخته خر من بر هیز را
 صید ز خود بیخبر گشته ام و در بیم
 دام زمین در کمین ، تیغ زمان آخته

از : پروانه پاک

کوکب بخت

کوکب دیدم به پهنای خیال
 همچو امید دل، از من دور بسود
 پاک گوهر، خو شکل و پر نور بود
 بافره، بی آهو و غرق جلال
 عشوہ سر داد مرا پیوسته ساخت
 دیده ام بو سید و سوی دل دو یسد
 کرد باد یاس شد در دل پدید
 شمع امید مرا خاموش ساخت
 دیده شد بی نور و دل بی آرزو
 دسر من کرد سو دا آشیان
 باغ دل پر گشت از خارز یان
 گشت گلهای خرد بی رنگ و بسو
 شعل بی نور دل شد محو دود
 شیشه شفاف چشم شد گدرد
 غیر او هام نیا شد در نظر
 دل به پهنای خیال ره نسود
 دیدم ، آن کوکب پس آنجا برده بخت
 در دلم کا وز د شرا ر نیستی
 گفتم : ای محتاله کوکب چیستی ؟
 گفت : او م بوج تو یعنی که بخت !
 از : «البام»

درخت یاد

ای تک درخت سبز !
 در سینه چمن
 خاموش و بی فغان
 جزمت با سمان
 در آسمان ، خاطر ها راکتی نثار
 ماند بروز غار تانفش جاو دان
 چون چشم اختران
 بارتک آسمان
 تابیده ماه من
 در سایه های تو
 پاشید شاها
 در صبح بخت من
 چون شاخ ارغوان
 در چشم من فتاد
 با خنده های گرم
 باحر فهای عشق
 در آنگیز دل، آورد مو جها
 آن موج های سرکش و سوز آفرین او
 شد ناقرار تر
 در قلمز دلم
 پرواز کرد مرغ هوس ریز سا ابا
 باز آمدم بیای نوای تکدرخت عشق
 تا بازار تو بگیرم آن یادگار ها
 در سایه تو چشم ز گردون فکنده ام
 از : (دکتور سپیل)

جام هوس

یاد آن شب در کنار جوی بار
 روی فر ش سبزه و در بزم مساه
 می نهادم سر بروی سینه ات
 می شکتم سا غر شرم و گننا ساه
 ماه از لای درختان نمی گشت
 دست بر او ج مویت می گشید
 عشق تو رنگ از رخس بر چیده بود
 ببری با بو ست بیایت می تیسید
 نیم شب در سایه ابر سیا ه
 ماه و کوکب راز ما را می شنود
 آنها مستانه اندر گوش سنگت
 نغمه عشق و هوس را می سرود
 مست از جام هوس تا با مساد
 سر بداما نت نیا دم بیخبر
 چشم بکشو دم که بوسم سا غرت
 زهر بی پاک کرد آنجا گدرد
 از بخت

قدیری هنرمندی کلو له و شوخ طبع



قدیری در درام عاطفه

بازی او در (عاطفه) پراز موفقیت بود و این موفقیت در زندگی اداری او تغییر فاحشی را بار آورد.

...

دو سیرات بزرگ که برای قدیری باقی مانده

چیست ... ؟

...

قدیری را در افغان ننداری دیدم، البته قبلاً او را در دیوهم دیده بودم و اگر راستی عرض کنیم بار اول او را هنگام بازی در کمیدی «بابرهنه در پارک» دیده بودم. آدمیست میانه فد، گلوله با موهای کم و نیمه سپید و چهره گرد گاهی کلاهی بیک دار هم بسرمیکند، آدم وقتی طرفش می بیند لازم نیست او بگو یسد من هنرمندی هستم برای ایفای نقش های کمیدی، زیرا قدوقیافه اش هم به کمیدین عارفته است.

ازش پرسیدم:

چه وقت هنرمند شدن را آغاز کردی ... ؟
قدیری از جایش بلند شد. ابتدا ترسیدم، خیال کردم حرف من بالا یس بدخورده و میخواهد مخلص خبر نگار کم جان و جثسه

زوندون را از پنجره منزل دوم کابل ننداری به کمپ نساجی بر تاپ کند اما دیدم لبخندی بلب دارد، نزدیک آمد و کنارم نشست و نگاه گفت:

بیاد گل من از سیزده سالگی به هنر شوق داشتم ... اما میدانی چه شد ... ؟
تعصبات فامیلی مانع آن میشد تا استعداد خود را بکار اندازم ولی بالاخره ده سال قبل برای اولین دفعه در دیدار ننداری هنرآمیزی کردم ...

من و قدیری هر دو چندشوپ جای راقورت داده دوباره صحبت ما را ادامه دادیم، گفتم: بعد چه شد ... ؟
بعد در سال ۴۹ کورس آرت و دراماتیک

را در لغافت و هنر تمام کردم.

گفتم:

خوب کردی ...

او گفت:

من در درام «عاطفه» بصورت حق الزحمه یی بازی نمودم گفته میتوانم که بهترین خاطره حیاتم همان شب اول بازی در درام عاطفه است، زیرا

من جدا مورد تشویق قرار گرفتم حتی مقامات افغان ننداری موافقه نمودند که من و نظیفه رسمی خود را در افغانستان بانک ترک گفته بصورت رسمی شامل کار در افغان ننداری شوم، البته امتیازاتی هم برای من قایل شدند.

قدیری از زندگی خصوصی خود هم صحبت کرد و گفت:

من ازدواج کرده ام دو پسر یکی سه ساله و دیگری یک ساله دارم در زندگی خانوادگی نهایت خوشبخت هستم خانم هم کار رسمی دارد، من سی و هفت سال دارم.

گفتم:

سؤالی موهای تان کمی سپید شده.

قدیری می خندد و میگوید:

از پدر برای من خانه، موتر، پول یا چیز دیگری میراث نماند، صرف سپیدی زودرس و ورزش و به میراث ماند.

گفتم:

فرقی نمیکند به اینصورت بدون مکیا ز میتوانی نقش آدم های چهل و پنج ساله را بازی کنی او هم می خندد و افسانه می کند:

سازینکه بصورت کلی وارد کسار هنری شده ام خوشحالم و میخواهم تا آخر عمر در خدمت هنر باشم قدیری که خوش دارد همیشه نقش های کمیدی را بازی ننید در درام های «بابرهنه در پارک» و «عاطفه» خوب درخشیده است.

پرسیدم:

سدر اولین داستانی که بازی کردی (البته در رادیو) کدام است ... ؟
گفتم:

اسم داستان را بخاطر ندارم، فکر میکنم از داستان های جلال نورانی بود، همکاری من با رادیو فعلاً هم دوام دارد.

صحبت را با قدیری خاتمه بخشید دستش را فشردم و تعمیر کابل ننداری را ترک گفتم ...



دهار مندان خار سمان

سوفیا لورن در فیشن شوی پاریس

اخیرا سوفیا لورن ستاره تنازاینا لوی در یک فیشن شوی که در



پاریس بر گزار گردید با ما درش به دیدار تازه ترین مود های سال ۱۹۷۴ می رود بی خیر از اینکه باید ۲۰۵ هزار فرانک برای خریداری لباسیکه زیبایی خیره کننده داشت بردارد اولیاس را میخورد، جالب تو چه اینکه برای حاضرین خود سوفیا لگوی خوبی بود تا سایر مانکن ها درین فیشن شو.

جان واین مرد شکست ناپذیر

جان وین هنر پیشه مشهور سینمای هالیوود اخیرا تصمیم گرفته قرار داد های هنری اش را با کمپنی های فلم برداری تجدید نماید. این خبر گرچه کاملا واضح نیست ولی سرو صدای زیادی را ایجاد کرده است. زیرا جان واین که مبتلا بر مرض سرطان است معلوم میشود در مبارزه باین مرض فایق آمده است و نیروی آنرا دارد تا به کارش ادامه دهد.



آخرین فلمی که بر تن ولیز با هم بازی میکنند (هرگز بهاری نداریم) نام دارد، لیز و برتن هم اکنون مصروف اگلاشتا لندن تعطیل هستند ژوندون

سببول سکس

جولی ایگ که سببول سکس لقب یافته از ستاره های مشهور هالیوود است او عقیده دارد که زیبایی یک زن در صحت و سلامت جسمی اوست و سلامتی وجود بستگی بکار و فعالیت دارد. او اوقات بیکاری اش را به پیاده گردی می پردازد. جولی میگوید هیچ زنی نمی تواند بدن عریانش را در مقابل کمره عکاسی قرار دهد و با اینکه در مقابل چشم دیگران بدون اندامش عکس برهنه شود. مگر هنگامیکه احساس کند اندامش برای دیگران و بخصوص مردان خواه سنتی است.



قتل عام در روم

یک گروه گشتی از پولیس المان در کوچه بی از روم مورد حمله پارتیزانها ایستا لیاثی قرار میگردند و نیم از آنها کشته میشوند. قومانبان کاپلر (ریچارد برتن) مامور میشود تا در زمینه رسیدگی کند. کاپلر افسر بیرخم نازی با وجودی میانجیگری باب به تعداد ۳۳۵ نفر را قتل عام میکند.

را برات کاتز بر مبنای این واقعه کتابی نوشته است که اخیرا قلمی از آن بنام (قتل عام در روم) ساخته شده است. قتل عام در روم را را کار لو بو نتی تهیه کرده است.

(راز دل)

صفت در حسنه

تمنا

بهار لاله افروزت مبارک
 اداو حسن فیروزت
 نزاکت آفرین بر ماهر و یان
 بخوبان غمزه آموزت مبارک

بهاران نگهت از روی تو دارم
 پنبشه عطر گیسوی تو دارم
 نظر انداز پسر کیف غزالان
 نشان از چشم جا دوی تو دارد

بنازم جلو های شوخ و شنگت
 ظرافت های مقبول و قشنگت
 عطوفت از تو دارم چشم ، اما
 ندارم تاب استغنا و جنگت

با زارم مکن اصرار ، چندان
 بمن کم الفت و یا غیر خندان
 نسا زد گر و فایت دستگیری

چو مجنون سر بر ارم در بیابان
 سرت گردم پذیر این آرزویم

به عشقت زنده می باشم دل آرام
 لباس ما کسی ات زیب اندام
 مه نازی! کمی بشنو، نیازم
 تحمل تا کجا ای شوخ گلغام

محمد عمر وفا

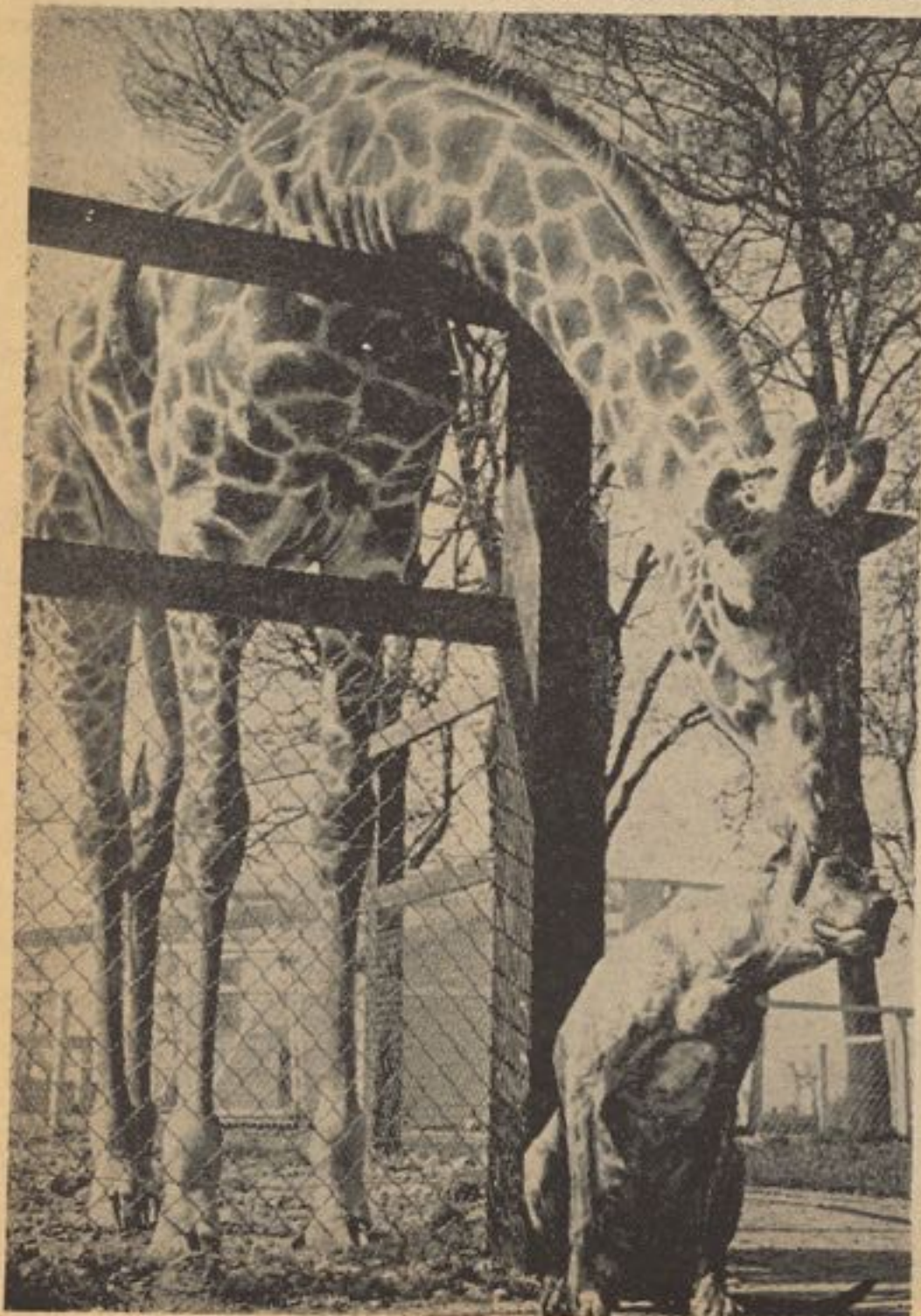
از وحیدالله ، رحیمی

داغ تمنا

دیشب نظرم برخ زیبای توافتاد
 تاجشم نظرباز من افتاد به خالت
 آندم که بدیدم به چمن روی چوماهت
 شوقم بدل زار زسیمای تو افتاد در بزم حریفان نکشم منت ساقی
 تادیده به آن نورگس شهلائی توافتاد از اول شب تا به سحر محوتو بودم
 دل ناله کنان رفته و در پای توافتاد
 صدشور و نوازدل شیدا شده برخوایست تا دورکم زلف سمن سای توافتاد
 هر چند وفایت نبودای گل زیبا آوازه به شهر از رخ زیبای توافتاد

ایکه يك عمر ز عشق من وتو می
 گذرد
 تو هنوز در پی عشق و هوس زود
 گذری
 بتو روزها گفتم بتو ماهها
 گفتم
 بتو سالها گفتم
 دست بر دار ز من
 نه من آنم که تو میننداری
 نه تو آنی که دلم میخواهد
 بگذر از من که مباد روزی
 سخت از کرده پشیمان شوی
 دور بگریز و فرا موشم کن
 که مرا نیست ز تو امیدی
 راه من راه وفا و راستیست
 راه تو با لهوس و گنه است

فرستنده : نریمان - ن
شب بهار
 بوی بهار بمشام میرسد اولین گلها خفته سر از خاک بیرون کرده اند .
 میان ابرها فریاد پرند گانی که از سفر زمستانی بازگشته اند بگوش میرسد .
 دلم میخواهد از خوشحالی فریاد بزنم ، دلم میخواهد بی اختیار گریه کنم . راستی آیا آنچه میبینم راست است ؟ آیا ممکن است رویای کهن در دل شب ناگهان تحقق یافته باشد ؟ ماه و اختران در آسمان لبخند میزنند و میگویند ، آری ! گلهای سرخ زمزمه کنان و بلبل سحری فریاد زنان تکرار میکنند « که آخر امشب بهار آمده است » .
 خورشید زیبا تر از همیشه می درخشد . گلها همه جا سر از خاک بدر کرده اند . روزها یکی پس از دیگری دلپذیر تر و فرحبخش ترند حتی هوایی شامگهان نیز از عطر گل آکنده است . گویی از آسمان که زادگاه روزهای درخشان است همراه روشنائی روز خرمن گل به زمین میریزد . در آخر مگر نه در گردش فصول ، بهار فرحبخش فرا رسیده است ؟



په شوروی اتحاد کښې د تياترونو خرنگوالی

اوس په شوروی اتحاد کښې (۵۳۵) حرفه ای تياترونه سره د دایمی ترو بونو شته چه لوبغاړی پرامونه اوپه ۴۵ ژبو دصحنی په مخ تمثیلوی .

دلته هر تياتر د ننداری لپاره خانته یو ثابت او ټاکلی ځای لری. پدی هیواد کښې هرکال (۱۱۴) میلونه خلک تياتر گوری. دلته د تلو یزیون پر مختگ دتياترونو دنداره کوونکو دشمبر په کمولو کښې کوم تاثیر ندی راوستلی . مهلا د ۱۹۶۰ څخه د ۱۹۷۰ کال پوری دتياتر په ننداره کوونکو کی لس ملیونه نفره زیاتوا لی راغلی دی .

پدی هیواد کی ۱۴۴ دماشومانو اوخوانانو خاص تياترونه جوړ شوی دی. دلته اوس په نظرکی دی چه په پنځه کلنه جاری دوره کی (۱۹۷۵-۱۹۷۱) ۴۹ نور تياترونه دماشومانو لپاره نوی جوړ شی .

په شوروی اتحاد کښې خاص د ماشومانو لپاره هم موزیکال تياترونه وجود لری چه په مسکو کښې واقع شوی دی. دلته دماشومانو لپاره کمیدپانی او ایرگانی درس دعلی فدراسیون دهنرمندی ناتالیاساکس تر نظر لاندی اجرا کیری. دلته تياتر داتو میاشتنو په موده کی دیو ملیون څخه زیات ماشومان ننداره کوونکی درلوده .

د مسکو اکادمیک هنری و تياتر په شوروی اتحاد کښې اولنی تياتردی چه خپل هنر مندان یی په ۱۹۲۲ کال کی باندينو هیوادو ته واستول

ملتونو دهنر زده کوونکی دی . په شوروی اتحاد کښې دتياتر دري ډوله موزیمونه اوجود لری چه دایي دتياترونو په څنگ کښې (لکه په مسکو کی دگورکی په نامه هنری (اکادمیک تياتر دی) اوشل موزیمه دزرو خاطراتو دیادونی په نوم دی چه دایو وخت دغوره هنری څیرو کورونه وه. چه اوس په موزیم بدل شوی دی. ددی موزیمو اود دوی د کتابخانو کتنه په رایگان ډول سره ده. دمسکو د سینمایي هنرمندانو تياتر فقط په داسی اشخا صو پوری اړه لری چه دسینما لوبغاړی دی . دایوازنی تياتر ددرام ددنیا دی چه

تول هنر مندان یی سینمایي لو بغاړی اوستوری دی. دا اوس د ۲۶۰ سینمایي لوبغاړی او هنر مندان لری .

سره لدی په شوروی اتحاد کی دوه زره شوقی او امانتوری ملی تياترونه هم شته .

چه ددغی ډلی څخه خانته اوه سوه تياترونه چه د شوروی اتحاد په فدراسیون کښې فعالیت کوی په یوه کال کښې د پنخلس زرو څخه زیاتی ننداری دستیچ په مخ خلکو ته ښیی .



ژوندون



داستان دردگش

سوزه از: ابوالمعالی بیدل
سناریو از: شرف رشیدوف
و. ویتکوویچ

صدای گرفته و غمگین تقاره از دور دستها
بگوش میرسد .

شب است . انبوه ستارگان در آسمان
چشمک میزنند ... شعله ضعیف آتش درباغ
میدرخشد .

بهونادچی پیر با نوا سه خود در کنار آتش
نشسته است . پیرمرد با کلمات بریده بریده
حرف میزند . قصه میگوید:

... او فرمانروایی پس دهشت انگیز بوده
حتی روزی نسبت به سایه خویش بد گمان
گردیده و دستور داده است تا سر سایه اش
را قطع نمایند . میگویند از آنروز تا کنون سایه
زی بدون سر در جهان ، آواره میگردد ...
پسروک بدقت گوش نهاده است . از عقب ،
در پشتو خیره ستارگان ، گلها بنظر میرسند .
شجی سپید رنگ در بین گلها حرکت میکند .
اما پسروک آنرا نمیبیند . بهونادچی قصه خود
را دوام میدهد :

... بدین سان سر انجام فرمانروا در
آستانه مرگ گام نهاده و سنگهای لحد او را
در آغوش خویش گرفته اند .

اما سایه اش نتوانسته بدون سر ، داخل
قبر گردد . میگویند که سایه آن فرمانروای
وحشی تا کنون هم در گوشه و کنار جهان
آواره میگردد و سر خورزا میجوید ...

بهونادچی پیر لحظه ای خاموش میماند
صدای محزون تقاره که از دور دستها به
گوش میرسد دقیق میشود و آهی از دل بیرون
میکشد :

... آه ، ای دقایقی که بمرز نیستی نزدیک
میشوید ، ای افسانه هایی که در حال فرو
ریختنید و ای روز هایی که بسرعت میگذرید
ورنه دیار نا بودی می پیمایید و حتی اثری
هم از شما بجا نخواهد ماند ! ...

پسروک حیرت زده چشمان خود را باز میکند
و در حالیکه بگوشه ای چشم میدوزد ناگهان
فریاد میکشد .

شجی که در میان بته های گل برنگش
سپید جلب نظر میکند ، نزدیک میرسد .
... کامدی؟

... پیرمرد دهشت زده از جا بر میخیزد .
... مان ، فقط خود اوست - پسروک

از جا بر میخیزد و پادمان باز از تعجب خیره
خیره سوی او می بیند .

کامدی ترسان و لرزان میگوید :
... مرا از اینجا بیرون بکشید!

پیرمرد بدقت سوی او چشم میدوزد :
... مگر چه واقع شده است ؟ چشمانت ...

... او را با خود بردند .. - کامدی اینرا
میگوید و عقده گلویش بشدت میترکد .

... او را با خود بردند ، و از سوی دیگر روز روشن
در نظرم شب تار گردید . مرا از اینجا بیرون
بکشید ! تا باری او را ببینم و از اینکه یادین
وی قلبم چه حالی دارد ، چیزی برایش بگویم !
سوگند یاد میکنم که تا دمیدن صبح برخواهم
گشت ، پدر جان ، مرا از اینجا بیرون کنیدا
بهونادچی با بزرگواری میگوید :

شماره ۳

تا اینجا داستان

موند جوان زیبای هنرمند با دیدن تصویر کامدی رقاصه ز زیبای سرای عاشق بیقرار او
میگردد و در سراغ او راه سرز مین دور دست ناشناخته را در پیش میگیرد و سر انجام
پس از عبور از مرز زین - سرزمین ارباب انواع به پایتخت فرمانروای هند میرسد و بیاری
بهونادچی باغبان و محمد محسن فانی نقاشی شاعر موفق میشود در سرای باریابد و در
محضر فرمانروا و مهمانانی که از هفت اقلیم دعوت شده اند با تنبور سحر آمیز بسراید
و هنر نمایشی کند .

ماجرای عشق در پرده نیمه اند و موند گلوند گرانبهای مرجانی را که فرمانروای
می بخشد ، در پای کامدی می افکند و آتش خشم و حسادت فر ما نروا را برمی انگیزد
به شهنه ها دستور داد میشود تا او را بجزم این گستاخی و جسارت از مرز مملکت
بیرون بکشند و در بیابانی بر آب و علف و هایش سازند . ..

... آیا تو سخنان ما را شنیدی ؟
طوطی با یک چشم سوی فرمانروا می نگرد
اما جوانی نمیدهد .

... چرا جواب نمیدی ؟ - و باز هر خندی
ادامه میدهد - خوب ، مرغ احق ، همینطور
بخاموشی ادامه بده !

صدای تقاره که در فواصل دور نواخته
میشود ، اندک اندک بگوش میرسد ...
موند را از شهر بیرون میبرند . راه در
کنار دریا امتداد دارد . درختان انبوه پربرگی
که بر ساحل دریا قرار دارند ، در روشنایی
شب بر آب سایه افکنده اند . محافظی که در
جلو حرکت مینماید ، بر تقاره مینوازد . موند
همچنان راه می پیماید و هر لحظه به عقب نظر
می افکند .

کامدی و پسروک از پی رهروان وادی اندوه
و فرات میروند . موهای رقاصه پریشانست .
او بی اختیار فریاد میکشد :

... موند ! ..
جوان نیز با شنیدن صدای او با تمام نیرو
فریاد میکشد :

... کامدی - و خود را ، سوی اومی افکند ، اما
شحنه ها او را سخت میگیرند و بی کفوف
نیله اش میکنند . آنها به کامدی نیز اجازه
نمیدهند به موند نزدیک شود . کامدی در حالیکه
قطرات اشک از چشمانش سرازیر میشوند ،
به امیر یکه سر کرده شهنه ها سرت ، از راه
عذر و التماس روی می آورد :

... خداوند یار و مددگار تو باشد و به آرزویی
که در دل داری برساند ، از زندگی جز رمقی
برایم باقی نمانده است ، آرزو منم این
آخرین شب زندگیم را امتداد دهی و موند را
تا دیدن صبح بامن بگذارید ! خواهش منم این
التماس را رد نکنید .

امیر یک چشم نگاه معنی داری سوی
کامدی می افکند :

... سخنانت بطلا میماند ، اما ازین حرفهای
خشک در دست من چه باقی خواهد ماند ؟
کامدی با صدای مرتعش میگوید :

... از شما خواهش میکنم تا مدتی تبعید
نکردید سوی طوطی می بیند :

را به تاخیر افکنید و پاس باقیمانده شب را
بما ببخشید ...

مرا بامودن تنها بگذارید ... خدا بشما
نیکی نصیب کند ...

امیر یک چشم میگوید مقصد خود را واضحتر
افاده نماید :

... توهم چیزی برای ما ببخش ! ..
او با نگاه معنی داری سوی کامدی خیره
میشود .

کامدی در حالیکه در چار سراسیمگی شده
است ، میپرسد :

... چه گفتید ؟
... توجقدر نا فهمی ، و بسوی گوشواره ها
و کره های او اشاره میکند .

کامدی به عجله تمام زیورات گرانبهای
خویش را کشیده به امیر یک چشم میدهد .
محافظان بر اساس هدایت امیر دستان موند
را میکشایند و خود کنار میروند .

کامدی و موند خیره خیره بیکدیگر مینگرند
اما نه حر فی میتوانند بر زبان آرند و نه
میتوانند به همدیگر نزدیک شوند . بالاخره
کامدی گامی بجلو میگذارد ، موند نیز یک
گام بجلو می آید .. بهم نزدیک میشوند
و سخت از دستان همدیگر میگیرند ، اما با زهم
لال و خاموش میمانند .

محافظان بگوشه ای رفته آتش می افروزند .
پسروک در کنار راه بر علفهایی که روی شان
خاک نشسته است ، دراز میکشد .

کامدی و موند از دیدار هم سیر نمیکردند
و چشم از روی هم بر نمیدارند .

سر انجام کامدی جرات میکند و لب بسخن
میکشاید :

... ای غریب ستمکش ایام
گرد صبح طرب شکسته بشام
غر پت آتش نشین احوالت
بیکسی داغ صورت حالت
گرفتی از پیر من وداع وطن
خاک بر فرق آشنایی من
صدای قلب موند بگوش کامدی چنین
انعکاس میکند :

... داشتم دستگاه مستی گرد
دامن افشاندنت قیامت گرد
ای سرا پای من پریشانست
بعد ازین من کجا و زامانت ؟
شحنه ها در کنار آتش مصروف قماراند
آواز خشن آنها که کلماتی نظیر « هفت ... »
« یازده ... » و « بیست و نه » را تکرار میکنند .
شیشه میشود .

کامدی و موند بر سبزه زاری در کنار هم
نشسته اند ، کامدی میگوید :

... با یلم طرف دامت گیرم
دو هوای تو پریشان میرم
بقیه در صفحه ۵۹

نقش زن در زندگی

زن ، در جامعه امروزی ، موقف پس حساس دارد . البته برخی از ما در آن دانشمند بدین نکته مهم متوجه هستند که وجود شان در شرایط کنونی بالاتر از پرو رشن و تربیه کود کان برای خدمات اجتماعی ، خیلی ارزنده می باشد . زیرا ، این طبقه زن است که در حقیقت بنیان گزار زندگی نوینی محسوب می گردند و حیات اجتماعی و خانوادگی مردان را با نیروی تدبیر و اندیشه خود خوشایند و دلپذیر می سازند .

بایست ، آن عده زنان چیز فهم پهلوی مردان به کار های هست و بر معلوماتیکه موقعیت پرازنده گماشت که سزاوار مادران خوب و مسوولیت اصلی خویش را در زنان واقعی است .



طرز صحبت در

مجالس

روشن خوب یابد در هر يك از شئون زندگانی انسان ظاهری می شود . اعم از رفتار ، گفتار ، لباس پوشیدن ، معاشرت ، وضع اسباب منزل و حتی انتخاب دوستان همه اینها نمایاننده سلیقه و اخلاق ماست .

بعضی از خانمها همینکه به منزل شخص دعوت می شوند کود شان بقیه در صفحه ۵۸

ژوندون

درمان چاقی

اشخاص که نظر به مرضی مبتلا به چاقی باشند همیشه کسل و خسته اند ، کم عرق می کنند و رنگ صورت شان زرد است . اینگونه چاقی نشانه پر خوری است و پر خوری هم علامه ضعف نفس است که مصیبت های بسی شماری پدنبال دارد . مثلا آدم چاق زود تر مرضی می شود و در مقاربت با امراض کمتر طاقت دارد زود خسته می شود ، به ضعف قلب دچار میگردد ، در حرکت آزاد نیست . به همین جهت است که باید چاقی را هر چه زودتر درمان کرد ، تا این مصایب خود بخود

از بین برود . آدم فریه برای رهایی از اثر چاقی باید کمتر بخورد و بیشتر در فضایی آزاد ورزش کند . بایست رژیم غذایی خود را بکلی تغییر بدهد . مثلا چربی و مواد نشایسته ای نخورد و از گوشت و امثالش پرهیزد ، همین شان به شیرینی و کلهجه های قندی حتی دست هم نزند . باید در نوشیدن آب صدا اعتدال را نگهدارد . علاوه بر این لازم است تا که بتواند راه برود و روز ۲ ساعت پیاده روی کند و اگر بیشتر بتواند راه برود بهتر خواهد بود .

زن از هر نگاه

من زن را طبیعت نام گذاشته ام زیرا آباد کردن از یکسو و ویران کردن از سوی دیگر ، شیرینکاری های استاد طبیعت است .

(توفیق الحکیم)

...

زیبائی زن دوست کوتاه است (روسو)

پیوند زندگی



به کودک تان بدبینی نیاموزید

عقده حقارت ، یکی از عواطف مزاحمی است که مانع رشد فکری و روحی طفل می شود و از بسط و تکامل شخصیت او جلو گیری می کند .

معمولا اطفالی که دچار این بیماری خطرناک روحی هستند ، از شرکت در بازی های دسته جمعی خود داری می کنند و در کنج عزلت و انزوا می خزند وظیفه مادران و پدران است که با تهیه - طرحهای عاقلانه آنها را تحت حمایت و هدایت خویش در آورند و از گوشه گیری آنان جلو گیری کنند ، تا به تدریج طفل ، متکی به خویش شدن گردد و به ارزش استعداد های درونی خود ، پی برد و خود را موجودی حقیر و نا توان احساس نکند . بر

انگیختن عواملی که طفل را وارد محیط همسالان کند ، اگر چه بسیار مفید است ، لیکن یک عیب هم دارد و آن این است که چنین اطفالی ممکن است به آموزگار یا مادر و پدر علاقه و دلبستگی شدید پیدا کند و بدون آنها باز هم فلج و نا توان باشند . بهترین راه این است که با هدایت و راهنمایی های عاقلانه آنها را وارد میدان مبارزه با حس حقارت کنند ، بدون اینکه همیشه بدنبال آنها باشند .

کود کانی که دایم مورد سرزنش یا استهزای بزرگان یا همبازیها قرار می گیرند ، یا اینکه همبازیها از پذیرفتن آنها خود داری می کنند ، در معرض چنین بیماری خطرناکی هستند اطفال کم استعداد ، اطفالی که گرفتار نقص عضوی هستند و حتی اطفالی که در نامگذاری آنها دقت کافی نشده و نامهای نامناسب و زشت برای آنها انتخاب شده در معرض این بیماری خطرناک هستند .

اطفالی که از همسالان خود ، نیروی فکری یابد نی بیشتر داری در عین اینکه ممکن است در میان همسالان و احیانا بزرگسالان محبوبیت خاصی پیدا کنند ، گاهی بر اثر همین برتری ، مورد قبول آنها قرار نمی گیرند و چون رشد عقلی و اجتماعی آنها از اطفال بزرگتر از ایشان نیز کمتر است ، در آن دسته هم پذیرفته نمی شوند در نتیجه انزوا و تنهایی و بالاخره هم عقده حقارت آنها را تهدید می کند . چنانکه ممکن است گرفتار خود خواهی و خود ستایی شوند .

لیکن مادران و پدران چیز فهم می توانند که با راهنمایی های درستی آنها را از هر نوع خطر احتمالی حفظ کنند .

هم گاه گاهی در اداره به شوهرش نا سزا می گوید . اینکه وی در مقابل رفقا و همکاران برای خود شخصیتی قایل است ، بحال خانم چندان فرقی ندارد .

ازین رو بیچره شوهر دایم بابیم و هراس به سر می برد و همیشه از وضع نامناسب خانمش رنج و ناراحتی می کشد .

در حالیکه زنان چیز فهم و نکته دان ، خلاف این نظر ، در زندگی خانوادگی به یادآوری عقل و اندیشه بقیه در صفحه ۵۸

خانمی را می شناسم که خیلی چیز فهم و پر معلومات است همیشه کتابی در دست می گیرد و مطلبی به حافظ می سپارد . در هر رشته از هنر های روز چیزها میداند و روزانه صدها نکته باریکتر از مو پیرامون ارزشهای زندگی تقدیم دیگران میکند ، اما خودش نمی داند که در زندگی خانوادگی خویش چه روشی را در پیش گیرد . چه گونه خوشی شوهرش را فراهم کند و به چه صورتی با دوستان و نزدیکان پیش آمد نماید .

همینکه شوهرش عصر هنگام که از اداره به خانه می رسد ، خانم بدون اینکه از تاخیر وی در خارج منزل چیزی پرسیده باشد ، داد و فریاد می کند که چرا نیم ساعت پس از وقت معین به خانه آمده ای ؟

بطرف من چنین نگاه کردی . مثل اینکه برایت بسی تفاوت شده باشم . در حالیکه تو آدم خیلی کوچک و بی ارج و پهای بودی و من بودم که بتو شخصیت دادم . خدا قل اگر خانه و موتر هم میداشتی باز یک چیزی !

این خانم آنقدر از خود راضی خویشتن نگر است که هیچکس را به حساب نمی آورد .

به عقیده او ، وضعی که دارد بسیار بسند یده و بجا می باشد . اگر خواسته باشد ، بدون کدام دلیل منطقی از طریق تلفون

مود و فیشن



سه نمونه آرایش موی

سرگذشت در دنیا

مدتی بعد، با «ایزادورا» در یک کافه پاریس صبحانه میخوردم و او از خاطرات روسیه صحبت میکرد:

«یکشنبه که من سرگرم رقص بودم، ناگهان بر قبا خاموش شد و من روی صحنه به حرکت باقی ماندم. در صحنه تنها چراغ تیلی کوچکی باقی مانده بود که نور چندانی نداشت. تماشاگران که دهقانان روسی بودند، مدتی خاموش ماندند و لی من دریافتم که که این خاموشی آنان دیری نخواهد پایید. از تیرز، برای آنکه نگذارم سرو صدا به راه اندازند، در نور بسیار کم فروغ چراغ تیلی جلو تر رفتم و به تماشاگران گفتم «تاکنون من هنر خودم را به شما نشان دادم. حالاً ممکن است شما چیزی از هنر خودتان به من نشان دهید؟ من آرزو دارم آهنگهای غایبانه روسی را بشنوم.»

این سخنها سخت برای جمعیت جا لب اتفاق افتاد. آنان به صورت دسته جمعی شروع کردند به خواندن آهنگهای دهقانی. این کار یک و نیم ساعت طول کشید. دهقانان پشت سرهم آواز میخواندند.

در تمام این مدت من چراغ تیلی کو چک رادردست داشتم. سخت خسته شده بودم و دستپرا در گرفته بودم. با اینکه نمیتوانستم چراغ را بگذارم، زیرا با این کار مطمئن بودم که سرو صدای تماشاگران بلند خواهد شد.

بعدتر، احساس کردم که آوازهای آنان به پایان میرسد و با به پایان رسیدن آوازهایشان هیاهوی بزرگ خواهد خواست. از تیرز، برای آخرین بار از آنان خبیبواستم که آواز دیگری هم بخوانند و آنان شروع کردند به خواندن آهنگی که از دین سینه دم تازه می نویسد میداد.

در همین لحظه حادثه شگفتی انگیزی اتفاق افتاد: چراغهای صحنه آرام آرام روشن شد و صحنه بار دیگر غرق در نور گردید. تماشاگران شادمانی بی نظیری از خودشان نشان دادند. چنین شادمانی خیلی گم دیده ام.

از کافه که برآمدیم، «ایزادورا» میخواست تا «مارسی» باتکسی برویم. من به او گفتم که این کار خیلی گران است و ما از عهده پرداخت پولش برآمده نمیتوانیم. ولی او اصرار داشت که باید باتکسی برویم و او آهنگهای روسی که من سرخرتگی داشتم، او را به یاد تمشتر گرفته بود.

مدتی بعد، یکروز به من تلفون کرد:

«همین حالا همراه «چی» به اینجا بیایید. خبرهای خوبی دارم. ساعت نه بود که به هتل «ایزادورا» رسیدیم، فکر میکردیم که اوراتنها خواهیم یافت، ولی او تنها نبود. یک مرد میانسال آمریکایی نیز با او بود «ایزادورا» با همرفس کردن مان به همسفر وقت را صفا بسج نکرد.»

به نظر میرسید که مرد آمریکایی از دیدن ما چندان خوشحال نیست و هنگامی که وقت

او را دریافتم، دلم به حالت سوخت: به نظرم وی آروز برای نخستین بار «ایزادورا» را ملاقات کرده بود و با او یکجا به استودیویش آمده بود. در استودیو به سختی زیر تاثیر فضای و شخصیت «ایزادورا» قرار گرفته و وعده کرده بود نمایشی دایر خواهد کرد که پنسج هزار فرانک برای «ایزادورا» عا یسد داشته باشد.

«ایزادورا» هم وعده داده بود که شامرا با او بخورد.

روز بعد «ایزادورا» به من اعتراف کرد که آنچه من بایستی بکنم، این بود که شامرا با او صرف کنم باید از او میخواستم که پول را همان روز به من بدهد و من از او تشکر کنم. اما در آنوقت هیچ چیزی نتوانیدم بغیر از جای تیره. ولی فکر نمایش مرا از خود برده بود. میدانستم که کار احمقانه می میکنم، و کسی چاره می نبود.

مرد آمریکایی به من گفت که با کار سخت و پیگیری توانسته است از حالت جوانی در پهل در بیرون آید و شامل حلقه «چار صد» نیویارک گردد.

از همان لحظه می که من «چی» وارد شدیم، «ایزادورا» به مسخره کردن امریکا میپرداخت شروع کرد.

به نظرم «ایزادورا» گناهی نداشت، زیرا یگانه چیزی که در نظر داشت این بود که وی یک هنرمند است و هنرمند باید در پیرامون خودش چیزهای زیبارا داشته باشد. اما در مرد آمریکایی چیزی زیبایی به نظر نمی رسید.

کم کم به نظر می آمد که «ایزادورا» به گذشته خارج جوع میکند، همان «ایزادورا» می گذشته هامشود - زنی که قلبی بزرگتر پس مردان را رزانیده بود.

گفت: «امشب آندوه خودم را فراموش میکنم. خوشحال میباشم. آنقدر خوشحال میباشم که وقتی به بستر بروم، بیدار شدن فردا راددر نظر نخواهم داشت. حتی فراموش خوا هم کرد که دوستان نزدیکم دیگر به فکر من نیستند.»

من «چی» به او گفتم: «حالا دیگر بایندشام بخوریم.» وی آمریکایی میانه سال را نشان داد و گفت:

«دوست من به همه مان شام خو بی خواهد داد.» من گفتم: «بپتر است شما به تنهایی شام تان را بخورید.»

«ایزادورا» گفت: «نی، تنها باید بیایید.» سپس به سوی مرد امریکا بی دید: «چطور، نیاید؟»

مرد امریکایی با آوازی که بی میلی از آن پیدا بود، جواب داد: «اگر بیایند، خوشحال میشوم.» سرانجام در دستورانی پشت میز نشستیم این شام را از یاد نخواهم برد. «ایزادورا»

مرا در کنار راست مرد امریکایی جا داد و من در طول مدتی که شام میخوردم، به این فکر بودم که خرج مرد امریکایی چقدر خواهد شد.

درین حال «ایزادورا» از گذشته هافسه میگفت:

«باری یک آمریکایی تروتمند همراه شام دعوت کرد. و وقتی صورت حساب را به او دادند، چهره اش سخت تغییر کرد. او مرد خسیسی بود.»

شروع کرد به خندیدن، من هم دلم شد بخندم. ولی توانستم از خنده جلو گیری کنم. بانگاشی جدی سوی «ایزادورا» تگریستم تا وی را متوجه زندگی گفته هایش بسازم.

ولی او به خندیدن ادامه داد. وقتی آدم خنده او را میدید، می پنداشت قصه آمریکایی تروتمند خنده دار ترین قصه بیست گناه و تاکنون شنیده است. خنده «ایزادورا» مرد امریکایی میانه سال را نیز وادار ساخت بخندد. اما خنده بی او خنده بی زور می بود. مرد امریکایی به سوی من نزد یک شد و گفت:

«میدانید، من دارای خصوصیت بزرگ می هستم؟ من میتوانم برخودم مسلط باشم. همین چند لحظه پیش دلم شد که میز را ترک کنم، ولی به خودم گفتم «نی، میز را ترک نکن. همیشه باش.» ترک کردن میز علا متضعف است. و من اکنون تصمیم گرفته ام تا رسیدن صورت حساب در همینجا، پشت همین میز بمانم.»

«ایزادورا» به سوی مرد امریکایی یی دید و گفت:

«بپتر نیست که «چی» مهربانی کند و این سخن را بگوید؟» مرد امریکایی پرسید: «کدام سخن را؟»

«ایزادورا» گفت: «بگو بدگشا مین بدی نبود.» مرد امریکایی گفت: «ها، خیلی مهربان است اگر اینطور بگوید.»

سپس دوباره به سوی من نزدیک شد: «شما به ادبیات علاقمند هستید؟ خوب، شاید برای تان دلچسب باشد بیانش، و لی باید بگویم که دیشب من بهترین داستان کوتاه جهان را خواندم. مفهیمید، وقتی این داستان را میخواندم، گریه کردم.»

«ایزادورا» سخن او را برید و پرسید: «شما مثل وایت ویتمن گریه میکنید؟» مرد امریکایی جواب داد: «من وایت ویتمن را نمیشناسم.»

سپس با زهم توجه من شلواداده داد: «همانطور که گفتم، این داستان کوتاه واقعی ترین داستانی بود که من خوانده ام. این داستان در مجله «ستردی ایوینگ پست» چاپ شده و من یک شماره این مجله را در اتاق خواب در هتل یافتم. اگر بعد از صرف شام بمانم به هتل بیایید، این داستان را برایتان

میخوانم.» مرد امریکایی «ایزادورا» را درک نمیتوانست کرد. جهان بینی او از جهان بینی «ایزادورا» بسیار دور افتاده بود. این وضعیت مرا به یاد گذشته ها انداخت:

آروز من پارچه هایی را که از روزنا مها بریده بودم، تریپ میکردم. یک خانم آواز خوان انگلیسی نیز در اتاق اوسود. به نظر می رسید که این خانم بغیر از همان آوازی هیچ چیز دیگری ندارد. او درباره یک نمایش مشترک با «ایزادورا» صحبت کرد. نمایش این زن چاره فکر نمایش مشترک افتاده بود. ولی این زن وضع دگرگونه یی داشت. او در حالی بر یک چوکی نشست و پاروی پسا انداخت، گفت:

«من خیلی اشتیاق دارم که درین نمایش آواز بخوانم. البته شما کسی را سراغ دارید که برای برگزار ساختن نمایش پول بپردازد؟» «ایزادورا» جواب داد:

«من کسی را سراغ ندارم که حتی یک پول سیاه برای این کار خرج کند.» آواز خوان انگلیسی گفت:

«در این صورت لازم نیست ازین موضوع صحبت کنیم. من فکر می کردم شما پول به دست آورده میتوانید.» در حین صحبت چشمهایشان با کنجکاوی همدمی را هیترست و هر کدام در تعجب بود که منظور از خلقت آن دیگر چیست. «ایزادورا» گفت:

«من فکر می کردم که شما پول دارید.» «اوه، نی.» «شاید مرد تروتمندی را پستاید سید که این پول را در اختیار تان بگذارد.» «اوه، نی.»

«زن تروتمندی را هم نمیشناسید؟» «نی.» این زن را تا پابین هتل همراهی کردم. در آنجا به من گفت: «دوست شما زنیست که شناختنش بسیار دشوار است.» وقتی دوباره نزد «ایزادورا» بر گشتم، گفت:

«این زن کاملاً یک انگلیسی است. وقتی صحبت میکرد، به نظر می آمد که آواز میخواند و من حتی می شنیدم که آهنگ آبا کلپای مرا نمیخرد؟» را میخواند. اگر من مرد میبودم، از او هیچ چیزی نمیخریدم. این حادثه به صورت غیر آگاهانه به خاطر آمد. امشب، بعد از صرف شام من و مرد امریکایی «ایزادورا» را با «چی» تنها گذاشتیم. من با مرد امریکایی برآمدم تا او را تشویق کنم که از وضعیت امشب چیزی نگوید. ولی به او گفتم که میخوانم آن داستان کوتاه را بشنوم.

در حالی که در پیاده رو قدم میزدیم، مرد امریکایی گفت: «مفهمید، هرگز تصور نمیکنم که «ایزادورا» اینطور باشد؟» پرسیدم: «چطور باشد؟» جواب داد:

دناك ((ايزادورا))

داستان عمله

میوید که تمام شب را در استیلا می‌ی
 «ایزادورا» در کنار جسد او به سر بردند»
 این سخنان برای من ارزشی به خصوص
 نداشت. شاید به نظر این دوستم جمع بودن
 به گریه جسد بیجان نمی‌انگیزد. علامت
 احترام بود. به نظر من شاید برای بعضی از
 مردم عجب باشد دیدن «ایزادورا» پیش از
 مرگ بیشتر غم انگیز بود تا دیدن جسد
 بیجان او.

در آن شب روی بستر، زن سالخورده یسی
 را می‌دیدم که فراموش همه شده بود. خبر
 مرگ او عمدتاً همگان را برانگیخت. ولی
 او این عمدتاً را پیش از مرگ ضرورت داشت
 و بسیار هم ضرورت داشت.

یکی از دوستان «ایزادورا» بهم گفت:
 «وقتی خبر مرگ دو کودک را که در اثر
 یک حادثه برانگیخته شده بودند به «ایزادورا»
 آوردند، وی احساس کرد که دیگر دلیلی برای
 زنده ماندن خودش وجود ندارد. هیچ‌کس کاری
 نمیتوانست کرد. سرانجام منشی او دو کیلاس
 کوکتیل آورد و از او خواست که کیلاسی بخورد
 و همه چیز را فراموش کند. «ایزادورا» هر دو
 کیلاس را نوشید، ولی چیزی را فراموش
 نکرد.»

این قصه کوچک همه چیز را در باره
 «ایزادورا» تشریح می‌تواند کرد. هر کس این
 قصه را می‌شنید، دلیلی برای آسین زن
 مسروخت، حتی آدمهای سخنگو بعد از اعتراف
 کردند که «ایزادورا» هر کاری می‌کرد برای
 این بود تا خودش را فراموش کند.

«ایزادورا» تشریح می‌تواند کند...

صبح روز بعد، «ایزادورا» فیمن اظهار
 تاسر از حوادث شب گذشته گفت:
 «ولی این امریکایی بسیار خسته کن
 بود.»

گفتم:
 «درست است» اما او برای برگزاردن نمازش
 نان پول میداد.»

پرسید:
 «خوب، چه پروا دارد؟»
 «لبخند زد» من گفتم:
 «بسیار پروا دارد.»
 گفت:

«زیاد مهم نیست، حالا دیگر زیاد مهم
 نیست.»
 پرسیدم:
 «چرا حالا مهم نیست؟»
 گفت:

«برای اینکه امروز صبح که بی‌متری
 گرفتم، من باید به پاریس بروم.»
 او واقعا رفت و من خیلی از خودم خجیل
 هستم که چرا برای مشایعت او به ایستگاه
 نرفتم. گاهی هم بر خودم خشمگین هستم که
 چرا به جای بوسیدن او به عنوان حافظی، تنها
 از بجزه انانم او را تماشا کردم.

یکروز پیش از آنکه هتل را ترک کنند،
 نامه‌هایی از منتظم هتل دریافت کردند. نامه
 نوشته شده بود که اگر تا پایان وقت پسول
 هتل را نبردازد، تاگزیر است هتل را
 ترک گوید.

نامه‌هایی از منتظم هتل دریافت کردند. نامه
 نوشته شده بود که اگر تا پایان وقت پسول
 هتل را نبردازد، تاگزیر است هتل را
 ترک گوید.

نامه‌هایی از منتظم هتل دریافت کردند. نامه
 نوشته شده بود که اگر تا پایان وقت پسول
 هتل را نبردازد، تاگزیر است هتل را
 ترک گوید.

ها انداخت. با خودم گفتم:
 «روز کاری این زن، عشق می‌ورزید.
 آتشین مزاج و پر خاشاک بود. غرور و جوانی
 داشت.»
 بعد به فکر آمد که تمام «ایزادورا» قصه
 مرگ نیست، قصه یک زندگی تلخ است.
 با خودم گفتم:
 «این زن چقدر از قهرمان داستانی غریبی
 دارد که مردم امریکایی برای خواندن خیلی از او
 قشنگتر است.»

به نظرم آمد که «ایزادورا» هنوز هم زیباست
 همانگونه که ونیس، هنوز هم شیرین‌بویست
 حتی خورشیدش به زیبایی نمی‌انگیزد و صدمه‌ی
 نمیتوانست زد.

پس از مرگ «ایزادورا» یکی از دوستانم
 بهم نوشت:

«خیلی متأسفم که هنگام مرگ «ایزادورا»
 در اینجا نبودید. اگر می‌بودید، در جبهه‌ی نغمه‌ی

دیدم. «ایزادورا» تنهاست. به پشت روی
 بسترش افتاده بود. دهش باز بود و خرخر
 میکرد. موهای سرخش روی بالش پریشان
 شده بود و به نظر میرسید که چهره اش در میان
 موجهای شون فرار داشته باشد. «ایزادورا»
 خسته و سالخورده معلوم میشد. تنها یکی
 از چراغها روشن بود و نور این چراغ همه
 اتاق را بر از سایه روشن ساخته بود.

در حالی که در مقابل تخت خواب او روی
 یک چوکی نشستم، به یاد کلمه عسای
 «آرنولد بنت» در کتاب کتاب «داستان پیرزنان»
 افتادم. قهرمان داستان به خاطر آمد گسه
 پس از سالها دوری، جسد بیجان شوهرش
 را می‌بیند. آنچه بر او سخت تأثیر کرده بود،
 این بود که شوهرش روز کاری جوان بود، بعد
 پیر شده و حالا هم مرده بود. همین و بس. این پایان
 جوانی بود. همیشه پایان جوانی همین است.
 همه چیز به این نقطه میرسد.

دیدن «ایزادورا» مرا به یاد این کلمه

«این قدر مصرف»
 گفتم:
 «ولی او همیشه اینطور نیست. امشب
 کمی به عیجان آمده بود.»
 مرد امریکایی گفت:

«راست می‌گویید؟ خوب، من خوشحالم
 که افتخار شام خوردن را با او داشتم. سالها
 پیش که در کشور خودم رفیق او را دیدم، این
 آرزو در دلم پیدا شد که شبی با «ایزادورا»
 شام بخورم. ولی دیگر این آرزو را نخواهم کرد.
 این آرزو ها تنها یک بار در دلم پیسه ا
 میشود.»

ازین سخن مرد امریکایی خوشم نیامد، زیرا
 احساس کردم که «ایزادورا» برای او حیثیت
 یک منطقه تورستیک را داشته بوده است.
 با اینهم پیش از شنیدن به هتل او، گوشیدم
 برخی از پهلوهایی شخصیت «ایزادورا» را
 برای او تشریح کنم، ولی این کار من مثل
 آن بود که کسی بخواند با زغال قوس قزح را
 رسم کند. تلاشهای تهری به بار نیآورد.

هر گاهی که به اتاق داخل شدیم، مرد
 امریکایی بیدرتک مجله را برداشت و شروع
 کرد به خواندن داستان «داستان به نظرم
 طولانی آمد. زمان به کندی می‌گذشت و مرد
 امریکایی کلیه هارا غلط تلفظ میکرد. داستان
 قصه زنی بود باشو هری حق ناشناس. بسا
 اینهمه زن به شوهرش وفادار میماند. در
 سراسر داستان مرد امریکایی تنها یک بار
 خواندن را پس کرد و گفت:
 «این قسمت است که مرا به کسر پسه

میاندازد.»
 وقتی هم که داستان به پسا یا ن رسید،
 «با لاشنگ نیست؟ چهرنی!»

میخواستم بگویم:
 «بسیار خسته کن است!»
 ولی چیزی نگفتم و او ادامه داد:
 «کتر زنی پیدا میشود که مثل قهرمان
 این داستان خوب دوست داشتنی باشد.»
 زن بیچاره! قصه این زن آدم را به کسر به
 میاندازد. این زن از خانمی که امشب با او
 شام خوردیم، کاملاً فرق دارد.»

گفتم:
 «خوب شد او را به یادم دادید.» «ایزادورا»
 گفت که شما میخواهید نمایشی برای او
 برگزار کنید. ازین موضوع بسیار خوشحال
 هستم.»

مرد امریکایی به دقت مرا تکرار است تا
 مطمئن شود که چیزی هستم و گفتم:
 «من میخواستم نمایشی برای او برگزار
 کنم. ولی دیگر از تصمیم خودم گشته ام.
 خوشحالم که او املا قات کرده ام. و قتی
 به امریکا برگردم، ازین ملاقات به دوستانم
 قصه خواهم کرد. اما درصدد تبسم برای
 او نمایشی برگزار کنم.»

به سختی توانستم خودم را از دست این مرد
 رعاسازم و برای دیدن «ایزادورا» و «چی» به
 هتل رفتیم. وقتی به طبقه سوم رسیدیم، دیدم که
 دروازه اتاقش نیمه باز است و نور از اتاقش
 به دهلیز می‌افتد.

آهسته به درون رفتیم و دوبار او را صدا زدیم
 جوابی نشنیدیم و به اتاق خسوا ب داخل
 شدیم.



نسخه «ایزادورا» کار «زان کوکتو»

ملاقات بیرونی با کوپرنیک

نوشته : فیض الله یف

ترجمه : شبتاب
قسمت اخیر

فانتیزی علمی

کوپرنیک : این مسئله بسود شما حل شده است . آیا در زمان شما این عقیده که - مفکوره هیلو سنتریزم به نتیجه پیمایش حرکات روزانه ستاره ها خلل میرساند ، وجود داشت ؟ بیرونی : آری ، عادتاً اینطور فکر میشد ، اما نتیجه ای که من در آن زمان بدست آورده بودم چنین بود .

حرکت دورانی زمین هیچگونه خللی به قوانین استرونی نمی رساند ، بلکه تمام پدیده های استرونی با این حرکت متوافق اند .

کوپرنیک : آیا کسانی هم وجود داشتند که با این نظر مخالف بودند ؟ بیرونی : البته هم قبل از من و هم در زمان من بسیار ستاره شناسان در جهت انکار از حرکت زمین تلاش کرده اند . ما در باره حرکت زمین نه در گفتار ، بلکه در عمل ، نسبت با آن دانشمندان دارای اندیشه هایی ژرفتر بودیم .

من افکار خود را در زمین در در رساله ای بنام (مفتاح الهیه) بیان داشته ام . اما متأسفم که آن رساله نتوانسته است از گرداب حوادث زمان سالم بدر آید . کوپرنیک : من حالا باشتباه خود بی بردم : حرکت سیارات پیرامون خورشید بر محورهای دایروی کاملاً بیرونی : پیوسته این سوال ذهنم را بخود مشغول میداشت که تا زمان من برای دیگران آزادی آن داده شده بود تا بمقصد روشن نشان دادن جهان ستارگان ، انواع دوائر فلکی را کشف بکنند ، پس چرا من نتوانم از ینگونه حقوق مستفید گردم . اساساً تمام کار از همینجا شروع شد . بیرونی : آکار درستی کرده اید .

سود نبردن از امکانات شیوه دانشمندان نیست . حالا که صحبت بر سر دوائر فلکی است ، با یسد

بگویم که اگر بطلیموس به هشت فلک معتقد بود و فلک هشتم را کره ستارگان بیحرکت می پنداشت ، علی قوشچی علاوه بر آنها فلک نهم را نیز پذیرفته بود که بنام کره بزرگ یاد میگردد .

درین فلک هیچگونه ستاره ای که نسبت به ستارگان دیگر فرق داشته باشد ، وجود نداشت . مصلح الدین انصاری درین باره معلومات مفصل ارائه کرده است دانشمندان مذکور ضمناً چنین گفته اند : اگر بعقیده بطلیموس کرات سماوی متناهی اند ، از نظر ستاره شناسان سمرقند کره نا محدود منبعی است که نیروهای محرکه در آن جا گزینند .

کوپرنیک : در جریان ترویج سیستم بطلیموس ، عموماً تعداد دوائر فلکی خیلی فزوانی یافته بود .

فقدان قوانین عمومی در استفاده از (ایبی سایکل ها) ، (ایبی سنترها) و مختل شدن پرنسیپ های حرکت یکنواخت ، تضاد های منطقی موجود در سیستم مذکور را حدت بخشید .

بیرونی : علاوه برین فقدان صراحت در محاسبه ، تفهیم و توضیح ، عدم امکان درک مناسبت بین ثقل و حجم اجزای مرکبه سیستم جهانی و اهتمام زیاد به غیر ضروری بجای ضروری ، تمام اینها نشان دادند که فرضیه بطلیموس (ژو سنتریزم - م) کاملاً مصنوعی و سرانجام نادرست بوده است . اینها سخنان من نیست درین درین باره به تفصیل صحبت کردند .

کوپرنیک : حالا معلوم شد که من در جریان تحقیقات خویش برخی ازین مسائل را مورد توجه قرار داده بودم .

بیرونی : ضمن سخنرانی ها و مناظرات علمی اشتراک کنندگان جلسه از میخانیک و فلسفه متکی بر پرنسیپ های حرکت اجسام سماوی و حرکت اجسام زمینی

ارسطو که سخت مورد تائید و پشتیبانی پندار گرا یان قرار داشت ، بحیث معضلات متود و لوژیک یاد آوری گردید و حقا که بحث جالبی بود . فرقی که بین دو نوع حرکت متضاد حرکت مستقیم و حرکت مستدیر از زمان ارسطو شروع گردیده بود ، در نزد شما از بین رفته است ... اکنون همان حرکت مستدیر را که زمانی بنام کاملترین نوع حرکت محسوب می شد ، زمین نیز انجام میدهد . اما طوریکه درینجا اظهار داشتند گالیله با وجود اطلاع از حرکت مستدیر شما و حرکت بیضوی کپار کو شیده است اندیشه ارسطو را در مورد برتری حرکت مستدیر

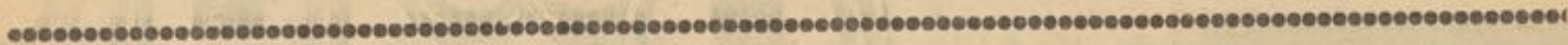
حفظ نماید و با نتیجه حرکت ناشی از عظالت را دایروی دانسته است فقط نیوتون بود که این حرکت را بر اساس خط مستقیم مستدل ساخت .

کوپرنیک : طوریکه از بیانات بر می آید عدم مرز بندی دقیق بین حرکت مستقیم و حرکت بیضوی وجود دارد . مثلاً بوخ گولتس ، لوری ، لیوی شیویت و املدی در کتابهای خویش ضمن اینکه قانون عظالت را بر اساس خط مستقیم تعریف کرده اند ، از عظالت حرکت مستدیر نیز حرف زده اند .

بیرونی : شما سرانجام دایروی فلک را بزمین انتقال دادید . سابقاً حرکت زمین را طبیعی ، جبری و مستقیم میگفتند . من و ابن سینا درین باره خیلی با هم مشاجره کرده ایم . اما نمیدانم چرا در نزد شما هم مانند بطلیموس حرکت مستدیر فقط یکنواخت است ؟

کوپرنیک : ... من برای نزدیک ساختن حرکت نایک نواخت (تعجیلی) با حرکت یکنواخت خیلی مساعی بخرج داده ام .

بیرونی : در جلسه راجع به نظر آنیشتین درین باره گفتگو بعمل آمد و این قول او را نقل کردند که



اثر ادیبی چون سوفوکل - ایلیکترا تصور میکنند که خورشید تمام چیزها را می بیند . هر گاه بدقت نگاه کنید ، چنین بنظر میرسد درجهان ستاره گان وظیفه رژیسور را اجرا مینماید .

بیرونی : طبعا این گفته شما بمعنی استتیک خود است .

کوپرنیک : هر گاه قدرت جاذبه ستاره گان را در نظر بگیریم ، میتوان گفت که بمعنی لیریک (تغزلی - شاعرانه) خود هم است .

بیرونی : این گفته آنتیستین برای من خیلی خوشایند است : (ما خاطره کسی را که راه رهایی خرد را از زنجیر خرافات و معتقدات مسلط بر علم نشان داد ، با خرسندی و سپاسگذاری تجلیل میکنیم) طبعا

بیرونی : و این دوام همان سخنانی بود که در جر یان مخا لغت با اندیشه قبل الذکر ارسطو گفته میشد .

کوپرنیک : ضمن سخنرا نیها اندیشه های دانشمندان در مورد چگونگی اشکال هندس اجرام سماوی پرتیب ذیل توضیح گردید :

اناثروی (ارسطو ، قرن چهارم قبل از میلاد)

بیضوی متشکل از قطع مخروط (ابو لونی ، قرن ۳ قبل از میلاد)
بیضوی شکل یودن اجرام سماوی (ابوریحان بیرونی ، قرن دهم)

حرکت کائروی سیارات (کوپرنیک قرن ۱۶)

حرکت بیضوی آنها (کپلر ، قرن ۱۷)

کوپرنیک : درست است و از همین رهگذر من نتوانستم از گرداب انبوه پدیده ها خود را بیرون بکشم و راهی را که از پدیده تا ماهیت وجود دارد ، کاملا طی نمایم .

- بیرونی : ماهیت این امر فقط توسط کپلر نشان داده شده است .
- کوپرنیک : فقط بعد از آن بود

که استرو نو می است از تسلط ایی سایکل ها رهایی یابد . اما اندیشه شما در بازه اشکال دیگر اجرام سماوی غیر از شکل کروی شکفت انگیز بوده است .

- بیرونی : بعینده ارسطو جسم کروی در حرکت بدور محور خود مستلزم خلا نیست ، بر خلاف ، اجسامیکه دارای اشکال دیگرند ، نمیتوانند بدون خلا حرکت کنند

(قدما) حتما باید منظور شس ما باشیم) به نسبت اینکه با میخانیک نظری آشنایی نداشتند ، کوشیده اند تمام حرکات مرکب قابل مشاهده را بحیث حرکت دائروی یکنواخت تعبیر کنند .

کوپرنیک : از نظر بطلمیوس حرکت فقط یکنواخت است ، اما همزمان با آن حرکت تعجیلی نیز بمشاهده میرسد ...

بیرونی : شما از میان برداشتن نایکنواختی حرکات ستاره گان را یکی از وظایف مهم خویش قراه داده بودید ، مگر چنین نیست ؟

کوپرنیک : .. مگر نتوانستم این وظیفه را کاملا بانجام رسانم و ناگزیر از اصول (ایبی سایکل ها) و (دیفرنت ها) ی بطلمیوس استفاده کردم .

بیرونی : بهر حال شما توانستید با اساس گذاشتن سیستم خود کثرت دوائر ، ایبی سایکل ها و ... را از میان بردارید . در زمان خود کلیپ هفت کره و ارسطو ۵۷ کره بتعداد ایبی سایکل های ایودوکس (قرن ۴ قبل از میلاد افزوده بودند .

کوپرنیک : بلی ، من سبب آنرا قرار نداشتن زمین در مرکز دوائر فلکی حساب کرده ام .

بیرونی : فکر شما درست از آب در آمد . اما در نزد شما هم مانند بطلمیوس نا یکنواختی در حرکت سیارات بمشاهده میرسد .

کوپرنیک : و از همین نقطه نظر ناگزیر شدم اصول ایبی سایکل ها را با همان قوت شان نگهدارم و این امر طوریکه در جلسه گفتند از درجه تفوق نظریه من بر نظریه بطلمیوس تا حدودی کاست ...

بیرونی : این اندیشه نا درست که حرکت یکنواخت را (بهترین ترتیب) می پنداشتند ، باعث آن گردید تا نجات از ایبی سایکل ها و دیلیبریت ها بزودی و آسانی دست ندهد .



این سخن در باره شماست . کوپرنیک : در باره همه ما و شما است .

بیرونی : این گفتار دیگر انیشتین را بشوید : چون زمین مرکز کاینات نبوده و بحیث یک سیاره عادی قبول شده است ، لذا پندار های دایر به رول اساسی ساکنین آن نیز تصویری غیر عملی است .

بدین سان کوپرنیک بنا آلسار بزرگ و شخصیت بزرگ خویشی انسانها را به تواضع و فروتنی فرا میخواند .

شاید از تا ئیر شدید این سخن بود که چشم از خواب گشودم .

(بایان)

اساسا حرکت سیارات بدون آفتاب در مدار بیضوی بوده است . بیرونی : حالا میدانیم که تمام پدیده ها در تحت تا ئیر قانون عمومی جاذبه قرار داشته اند و در زمینه تمام آنها سیستم هیلیوسنتر - لیستی موجود بوده است .

کوپرنیک : اساسا چرا در مرکز چنین دستگاه شکفت انگیزی بجای آفتاب عالمتاب ، چیز دیگری قرار داشته باشد ؟

اینکه برخی آفتاب را چراغ کاینات ، برخی جان جهان و برخی هم مرکز اندازه آن تصور کرده اند بی چیز نبوده است .

حتی برخی از فضلا خرسید را رب النوع مرئی پنداشته اند . در

اما این گفته با حقیقت نا سازگار است .

مثلا تخم یا کدو را در نظر بگیریم ، برای حرکت آنها بدور محور شان وجود خلا شرط نیست . شکل فلك کروی نه ، بلکه بیضوی است .

کوپرنیک : ... بعد از من و شما

کپلر اولین کسی است که توانست شکل بیضوی را در آسمان تصور نماید .

گاهی که شما درین عرصه بر داشته اید ، خیلی بزرگ بوده

است .

چهره ورزشی



بناغلی معراج الدین (نوری)

یکی از ورزشکاران لایق و پر آوازه لیسه پلخمری بناغلی معراج الدین (نوری) می باشد . وی از مدت چهار سال باین طرف بحیث عضو فعال تیم - والیبالیس لیسه پلخمری ، رشته والیبالیس را پیش برده است . بناغلی نوری که در صنف یازده لیسه مذکور مصروف فرا گرفتن دروس می باشد علاوه از رشته والیبالیس ، به شنا و اسب دوانی نیز دسترس دارد .

موصوف اظهار امید واری نموده میگوید : قبلا در پلخمری وسایل ورزشی و زمینه پیشرفت آن محدود بوده ولی با مستقر شدن رژیم جمهورییت امید واری زیادی در دل های ما پیدا شده که ورزش بعد از این در سرا سر افغانستان انکشاف متوازن خواهد نمود .

هیات پنج نفری پنک پانگک بازان افغانی مصروف اجرای مسابقات در جاپان هستند هیات پنک پانگک بازان افغانی در دومین مسابقات پنک پانگک کشور های آسیایی که در شهر یوگو هامای جاپان برگزار گردیده اشتراک دارند هیئت پنج نفری افغانی عبارت اند از بناغلی عبد السلیم حکمتی بناغلی عطا محمد بناغلی اختر محمد بناغلی عبدالولی کریمی و بناغلی کریم الله امیری .

این عده جوانان در تور نمونت بزرگ پنک پانگک که به اشتراک همه کشور های آسیایی - افریقایی و امریکای لاتین در پیکنک انعقاد یافته بود نیز اشتراک داشتند . مسابقات پنک پانگک که از ۱۳ تا ۲۷ حمل در شهر یوکوهاما جریان دارد نظربه تجویز قبلی جلسات کشور های اشتراک کننده در تورنمنت سال گذشته منعقد جمهورییت مردم چین برگزار گردیده و هیئت پنک پانگک بازان افغانی باز هم متشکل از پسران است در حالیکه از کشور های دیگر دختران و اطفال نیز اشتراک دارند .



دور اول مسابقات کلاس اول تا چهارم پهلوانی خاتمه یافت

میوند قهرمان بناغلی توکل عضو کلب میوند درجه دوم بناغلی محمد عارف عضو کلب معارف درجه سوم در کلاس سوم وزن ۵۷ کیلو گرام .

بناغلی محمد اسمعیل عضو کلب میوند قهرمان بناغلی میاگل عضو کلب معارف درجه دوم و بناغلی میر علم عضو کلب میوند درجه سوم در کلاس چهارم وزن ۶۲ کیلو گرام .

بناغلی احمد جان عضو کلب پنجشیر قهرمان بناغلی عبدالرزاق بلال عضو کلب رهین درجه دوم و بناغلی محمد کبیر عضو کلب اردو سوم درین مسابقات اضافه از دو صدو پنجاه پهلوان از کلب ها و نقاط مختلف کشور اشتراک ورزیده بودند .

دور اول مسابقات کلاس اول تا چهارم پهلوانی برای انتخاب تیم ملی که روز ۱۵ حمل در غازی استدیوم آغاز شده بود روز ۱۷ حمل پایان یافت .

کمیته موظف ریاست المپیک نتایج مسابقات این سه روز را در کلاس های اول تا چهارم چنین اعلام کرد .

در کلاس اول وزن ۴۸ کیلو گرام : بناغلی ملا محمد عضو کلب افغان قهرمان .

بناغلی نجف علی عضو کلب میوند دوم و بناغلی محراب الدین عضو کلب فیض سوم در کلاس دوم وزن ۵۲ کیلو گرام . بناغلی محمد اسام عضو کلب

تورنمنت بهاری ورزش در ولایت بلخ آغاز

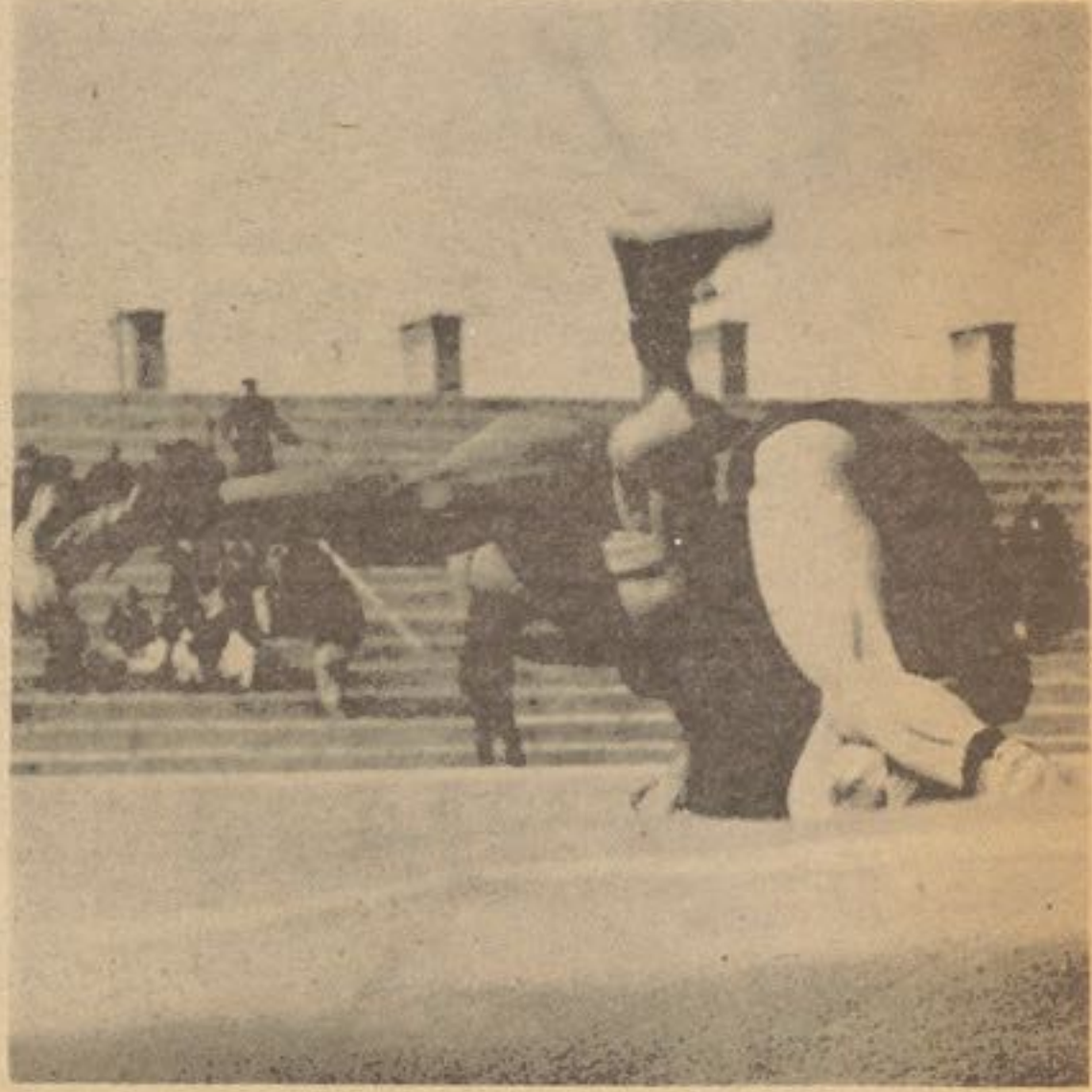
یافته است

خواهد شد . آمریت سپورت ولایت بلخ علاوه کرد که در تورنمنت بهاری امسال بر علاوه تیم های ورزشی مکاتب شهر مزار شریف ولسوالی های مربوط ولایت بلخ تیم های ورزشی کود و برق ، تفحصات بطرول لوای ژاندارم شامل است .

درین تورنمنت تیم های الفوب شامل میباشد به این مفهوم که تیم های مکاتب متوسطه در ردیف ب و بقیه ذرفصحه ۵۸

تورنمنت ورزشی بهاری ولایت بلخ ۱۰ حمل شروع گردیده اکنون جریان دارد . آمریت ورزشی ولایت بلخ در جواب سوالی گفت: که نورنمنت مذکور پنج هفته دوام خواهد کرد .

درین تورنمنت بازی های فوتبال والیبالیس باسکتبال واتلتیک شامل بوده که در هفته اول بازی فوتبال و در هفته سوم باسکتبال والیبالیس و در هفته اخیر بازی واتلتیک انجام



گرس ایورت تینس بازبرازنده امریکا

هنگامیکه وی، برای بار اول سه سال قبل داخل صحنه تینس امریکا گردید بنام «دخترک آفتاب» و «سندریلا دوم» یاد میشد. اخیرا یکی از روزنامه نگاران او را به نام «خریول کوچک» یاد کرد.

زیرا گرس ایورت ستاره تینس امریکاکه روز یازده دسامبر بیست ساله گردید سالانه پنجاه هزار دالر تنها از راه نامگذاری خود در یک کلکسیون لباس تینس زنانه دریافت میکند.

این ستاره تینس که دارای پنج فت پنجانچ فد و یکصدو پانزده پوند وزن می باشد در بین بهترین پلیرهای نسوان جهان درجه سوم را اخذ نموده است.

وی معتقد است اگر می خوا هید خوب بازی کنید باید احساس کنید که خوب هم بنظر میرسید هدف من همیشه این بوده که پلیر نمبر اول جهان گردم پس چرا خوشبایستراز دیگران هم نباشم ؟

در مقابل عایدات وی جیمی ایورت پدر و منجر گرس قرار دارد که هفته وار یکصدو شانزده دالر از راه تدریس پروفیشنل تینس در لودرویل فلوریدا جاییکه گرس زندگی نموده و درس می خواند دریافت میکند.

داستان گرس ایورت هنگامی آغاز یافت که وی فقط شانزده سال داشت. در آوقت وی دراو لین تورنمنت تینس آزاد ملی در فارست هل نیویارک اشتراک کرد. این متعلمه لانر اندام خوشسرد با دو دست برق آسای خود فضای تورنمنت را محصور خود ساخت وبالاخره در مسابقات سمی فاینل بعد از یک مسابقه شدید توسط بیل جین کنگ دفع گردید. گرس ایورت سیزده سال را از جمله نژده سال حیاتش باریکت تینس به جنب وجوش گذراند و هنوز هم تینس را بعینت یک مشغولیت تلقی میکند.

وی میگوید «من حقیقتا به تینس علاقه دارم باوجود آنکه همه ازمین میپرسند که چقدر مدت دیگر به بازی تینس دوام میدهم اما من نمیتوانم مدتی برای آن تعیین کنم در حال حاضر من به مسافرتها ورقتو آمدها علاقه دارم».

پیغله ایورت اخیرا یک پیشنهاد وسوسه انگیز را جهت اشتراک در یک مسافرت پروفیشنل جدید تینس برهبری بیل جین کنگ رد نمود. زیرا وی تصور میکند که اعضای آن از اشتراک در ویبلدن وفارست هل دو تورنمنت که وی مخصوصا می خواهد برنده شود ممنوع میشوند.

در نتیجه گرس ایورت در اتحادیه تینس-

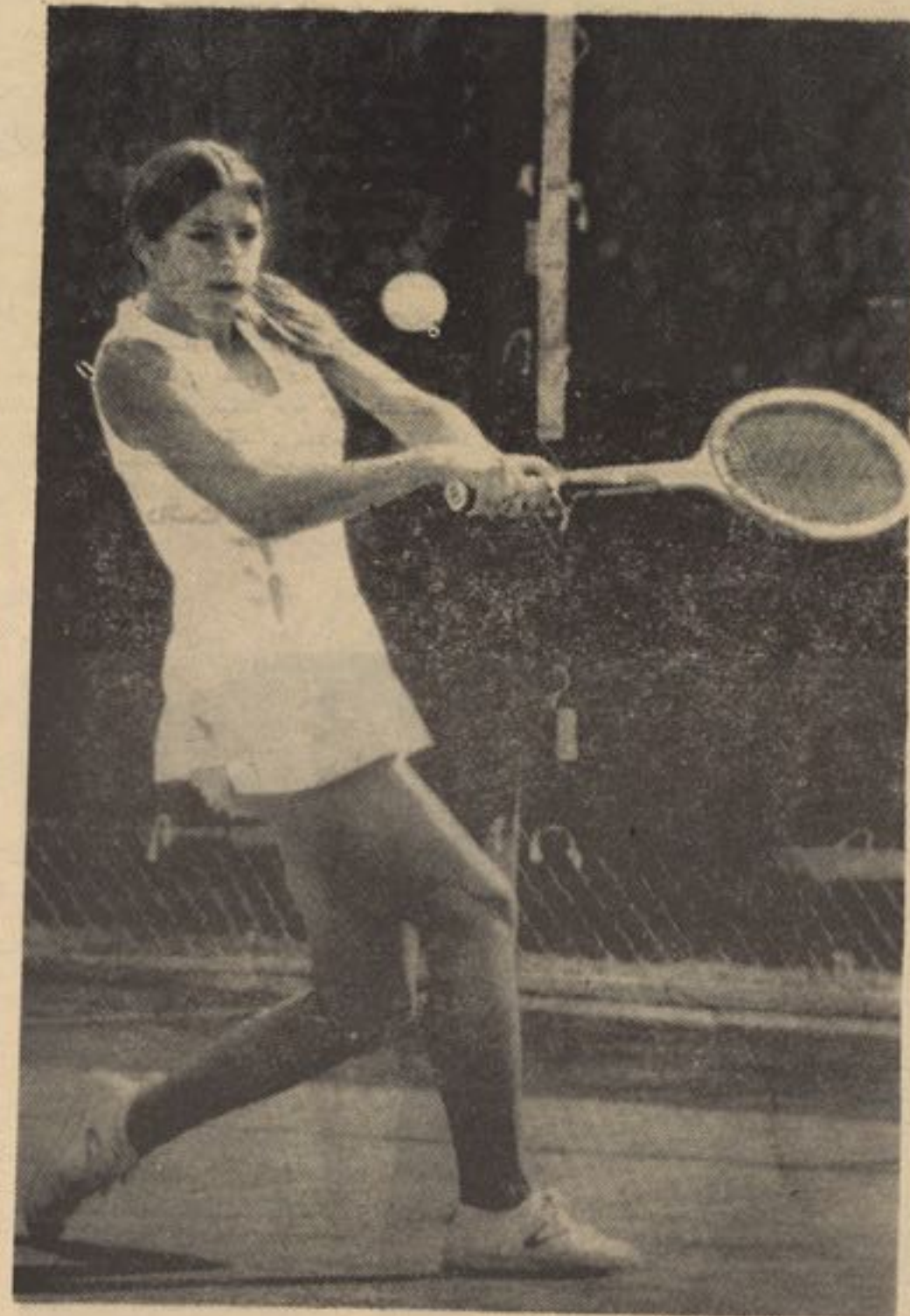
لان ایالات متحده امریکا داخل گردید. پیغله ایورت که در افراتپه تینس معروف است گفت: «اگر من تورنمنت رایبرم میگوام بهترین اشتراک کننده آنرا مفلوب سلام».

در ظرف چند ماه وی بیل جین کنگ تینس باز دجه اول را در شش میدان چهار مرتبه شکست داد باوجود آنکه نانس ریچی کتر که درجه دوام داشت گرس را پنج بار مسلسل مفلوب ساخت.

قبل از اینکه وی در جهان تینس داخل گردد پدرش - گرس - خواهر چارده ساله اش جینی برادر هژده ساله اش درو و گلپیورده ساله زیر یک رژیم سخت تمرینات گرفته بود.

هنگامیکه ایشان بهتر شده رفتند پدرشان قوانین تمرینات تینس را محکمتر ساخت. هر روز بعد از مکتب تمرینات تینس برای دو ساعت صورت میگرفت. این تمرینات در روز های رخصتی به سه ساعت و روز های تابستان به چهار ساعت تعدی میافت. معذرت هیچکس در غیر آنکه مریض می بودند و یا روز های بارانی می بود پذیرفته نمیشه.

میرمن ایورت وظیفه داشت تا در غمگی ایشان موازنه گوشت - کچالو و سبزیجات را مراعات کند. وقت خواب در طول هفته ساعت ده شب و روزهای رخصتی برای بزرگتر ها یازدهونیم شب بود.



همانطوریکه لاملیل ایورت در بازی تینس پیشرفت کردند داخل تور نمنت های اتاتور گردیدند در سال ۱۹۷۱ شانغلی ایورت مبلغ چهار هزار دالر برای شمولیت فامیلش درین تورنمنت هابر داخت.

شانغلی ایورت که یک شخص دارای دسپلین قوی می باشد تنهایی را در میدان تینس قبول نتوانسته و هیچنوع تشویش هم ندارد اگر اطالاش از عکس العمل های حرکات نادرست شان در هنگام بازی آواشوند.

گرس تا سال ۱۹۷۲ در حدود دو صدو پنجاه نشان ظفر کمایی کرده است.

چیزیکه پیغله ایورت به علاوه تازگی در تینس زنان وارد نمود عادت غیر معمول بازگشت توپ با هر دو دست بود.

هنگامیکه وی بازی تینس را با پدرش آغاز نمود نمی توانست ریگت را هنگام بازگشت توپ توسط یک دست نگهدارد بناء آنرا با هر دو دست محکم میگرفت و هیچگاه هم این عادت را ترک نکرد. وی معتقد است که محکم گرفتن و بکت با هر دو دست او را کنترل بهتر میدهد.

وی دو سال قبل از مکتب فارغ گردید گرس در بیست و یک تورنمنت و چپل و پنج مسابقه مستقیم بدون کدام شکست قبل از ظهورش در فارست هل در سال ۱۹۷۱ برنده شده است.

بازیهای وی عموما دفاعی بوده و ترجیح میدهد تا در بیس لاین ایستاده شده و بدون خستگی حملات را جواب بدهد. اما در حال حاضر آموختن حمله بالای نت و آموختن سرویسهای قوی تر رانیز تمرین میکند. وی باطمینان و سرعت بازی نموده و تاکنون حتی یک علامه عصیانیت در چهره اش هنگام بازی به ملاحظه نرسیده است.

پیغله ایورت معتقد است که وی در حدود شصت هزار دالر را نظریه نرسیدن به پروفیشنل قبل از سن هژده از دست داده است اما درین قسمت هم عقیده دارد که سالهای زیادی را پیشرو دارد.

پیمایش شخصیت

تلقی شما کرد بیک عده از مسایل جاریه
محافظة کارانه باشد نتیجه گرفته شده
میتواند که محافظه کاری از جمله صفات
مشخصیت بوی عیب باشد هر گاه آن محسوس
دلچسپی بیک دختر شما نزد ده ساله دازه
شود و آشکار گرانند که مستی را خوشی دارد
ناول های ماجراجو بی و از یاد میخواهد
به حسن مقابل کدام علاقه ندارد مستم
ساز کاری خود را بحیث بیک دختر جوان
و نورمال مو پیدا خواهد ساخت



روان شناسی، معلم و حتی اشخاص
عاری در باره مجموعه صفاتی که شخصیت
یک نفر را تشکیل میدهد دلچسپی و علاقه
دارند برای تصنیف شخصیت ها مساعی
زیادی بخرج رفته و کوشش کرده اند
اشخاص رایج افکار مختلف تقسیم و دسته
بندی نمایند اما هیچ یک ازین تفاسیر
تا کنون به صورت کامل موثر نیفتاده
بعضی تنها بیکه برای پیمایش
شخصیت بکار برده میشود عبارت است از
مو چوبی صفات مقیاس در جهت پیمایش
طرز تلقی و آزمايش دلچسپی همای
شخصیت است اصول مو چوبی صفات
اینست است که یک نفر مست طولانی
طولانی سوالات به نظر راده میشود که
جواب گوید مثلا: آیا درباره خود راست
ببینا می هستی؟ آیا از رفتن بترسد؟
و همه داری؟ آیا دروا ب سایه بخت
میکند؟ آیا از تنها بودن خوشت
می آید؟ آیا در اثر گفتگوی دوست بسیار
رفتی را از دست دادی؟ آیا معلمین
بارت تو رعایت انصاف را نمایند؟ آیا معلمین
العموم به تشویب می افتند؟
این سوالات تلقی العموم بود و در عایت
ترتیب هر صفت میشود اما این روش متعین
بصورت چهارگانگی بر تیبی وجود دارد که به
اساس آن نظر را بر داده و شخصیت
را تعین نمایند
مقیاس درجه بندی چنین است که فرد
متعین استی از صفات وجود دارد از قبیل
صبور و حوصله، ثبات بی قرار ی، لیاقت
ذهنی، ساز کاری به زمینه های جدید
لیاقت اجتماعی، انهما کرد امور و مسره
متعین درباره نظر مطلوب فکر میکند که تا
کدام اندازه حایز یک صفت است و همان
درجه را برایش قابل میشود بعضی
اوقات یک نفر دیگر را درجه بندی میکند و
بعضا خود وی را موظف میسازد کسیه
خوبتر از او را چه بندی نماید بکا وقت
هر دو طریق را بکار آنداخته و نتیجه هر دو
را با هم مخلوط میسازند. آزمايش های
دلچسپی و طرز تلقی بصورت غیر مستقیم
شخصیت را پیمایش میکند و به مر حلسه
روشناسی می رسد می افکند. مثلا هرگاه طرز

یاد داشت سوم

آداب سخن گفتن

در این هفته عدداً دو ستان نامه
های برای مافر ستاده اند که همه
این نامه ها مربوط میشود به آداب
معاشرت و ما از جمله یکی را انتخاب
نمودیم که اینک خدمت شما تقدیم
میکردد.

بیغله فریده از لیسه ملالی ضمن
مکتوبی در قسمت آداب سخن گفتن
چنین نوشته اند:

خوب و درست حرف زدن یک هنر
است، هنریکه همه آنرا دار ند
مشروط بر آنکه از آن بخوبی استفاده
نموده و آنرا درست بکار بزنند. در
موقع سخن گفتن محل، محیط و
موضوع صحبت و موقعیت خود و
طرف را باید مدنظر داشت. باید
کوشش شود که صحبت شما برای
عده جالب باشد قبل از اینکه به



بقیه در صفحه ۵۹

صفحه ۴۸

روان شناسی

به مدیریت محترم مجله ژوندون صفحه جوانان :

واقعا جای بسی خوش برای جوانان است که در مجله زیبای ژوندون ستون بنام (یک نامه از چند نامه) دیده میشود. زیرا با باز شدن این ستون که نه تنها برای تشویق یک عده از جوانان است بلکه برای انعکاس دادن آرزو ها ، درد دل ها و انتقادات معقول جوانان خیلی مفید و باارزش شمرده میشود. درین بابحیث یک جوان میخواهم نکته را یاد آوری نمایم و شاید این مسئله بارها در جراید و مجلات نشر شده باشد ولی من خود را ناگزیر میدانم که یکبار دیگر این موضوع را بیان نمایم و یاد آوری کنم :

از دیر زمانی است که جوانان ما در قسمت تفریح های سالم کمبود احساس میکنند و البته بشما خوبتر معلوم است که در پهلوی درس و مطالعه جوانان به تفریح های سالم احتیاج مبرم دارند و این احتیاج روز بروز محسوس تر میگردد. بحیث یک جوان امید وازم که این آرزوی ما جامه عمل پوشیده و ازین بسی پروگرامی نجات یابیم .



شماره سوم

جوانان و روابط خانوادگی

نظم و سلیقه در همه امور زندگی برای هر جوان لازم است. زیرا زندگی منظم و خالی از هر گونه جنجال برای انسان فرحت و خوشی بار می آورد. چون هر انسان به آرامش ضرورت دارد لازم است که برای خود محیط آرام و خالی از هرگونه مشکلات را خلق نموده تا بهتر به امور زندگي و



کار های خود رسیدگی بتواند. مثلا انسان برای مطالعه یک محیط آرام را بکار دارد و باید تا حد امکان و با وسایل دست داشته خویش این امکان را بر خود بی آورد. خو شبختانه امروز نسل جوان مابین موضوع رادردنک نموده و از همین جاست که هر جوان نظریه استطاعت مالی خویش تا حد امکان این وسایل را مهیا ساخته اند و محیط خود را با ذوق و سلیقه خویش سازش داده و آنرا آماده کرده اند چنانچه بسیار دیده شده که دختران و پسران جوان از خود اتاقی جدا گانه برای استراحت و مطالعه خویش دارند و ازین یگانه اتاق حداعظم استفاده راضی نمایند البته نباید فراموش نمود که آن یگانه اتاق دست داشته خویش را بصورت نامنظم و بدون اینکه سلیقه در آن بکار برده شده باشد مورد استفاده قرار گیرد بلکه لازم که تا حد امکان منظم بوده و ذوق و سلیقه در آن بکار بریم، باید خاطر نشان کرد که دختران بیشتر نسبت به پسران در این کار موفق بوده اند ولی در عکس شما میتوانیید اتاق یک پسر جوان را که نما یندگی از ذوق او میکند ببیند اگر چه بظاهر این اتاق تا اندازه بی نظمی بچشم میخورد ولی با آن هم کاملا یک محیط بچگانه بوده و انسان در آن آرامش احساس میکند .

معلومات برای جوانان

کالری چیست و در کجا مواد بیشتر است

کالری مترادف با انرژی بوده که برای وجود قوت و انرژی تولید میکند.

کالری در گوشتها :

گوشت گوساله ۱۵۰ کالری
گوشت گاو ۲۵۰ کالری
گوشت گوسفند ۲۵۰ کالری
گوشت مرغ ۳۰۰ کالری
کالری در لبنیات :
در ماست ۲۵۰ کالری
در شیر خشک ۳۲۰ کالری
دو پیچ و شیر گاو ۲۵۰ کالری
کالری در میوه جات :

سیب ۵۰ کالری
ماله ۴۵ کالری
انگور ۸۰ کالری
تاک ۶۰ کالری
کیلاس ۸۰ کالری
انجیر ۹۰ کالری
آلو ۶۵ کالری

کالری در سبزیجات :

در بادلجان رو می ۲۰ کالری
زردک ۴۵ کالری
بادلجان سیاه ۳۰ کالری
سمنارک ۴۵ کالری
پالک ۳۰ کالری
کرم ۳۰ کالری
کاهو ۲۰ کالری
پیاز ۴۵ کالری
لوبیا ۳۳۰ کالری
کالری در غذا های مختلف :

نان سفید ۲۲۵ کالری
برنج ۳۶۰ کالری
مکرونی ۱۶۰ کالری
کالری در مواد مختلف :

شکر ۱۳۵ کالری
مغز ۴۱۰ کالری

در جستجوی دوست

من غلام چیلانی لیبیب ما یلم تا با جوانانیکه به شعر ، ادبیات موسیقی ، آواز نا شناس و خصوصا به جمع آوری آثار، فو لکلوریک ملی خود علاقه داشته باشند مکاتبه نمایند .
آدرس : هرات ، لیسه سلطان صنف دوازدهم (با) .

میخواهم با خواهر نائیکه به جمع آوری نکت پستی علاقه داشته باشند مکاتبه نمایند .
آدرس : فوزیه معلم صنف نهم لیسه آریانا .

آرزوی مکاتبه با برادران و خواهران که به شعر و ادبیات علاقه داشته باشند دارم لطفا به این آدرس مطاتبه نماید .
محمد فرید از لیسه شیر خان کندز .

اینجناب محمد عثمان آرزوی مکاتبه را با خواهران و برادران خویش را که به ورزش و سینما علاقه داشته باشد دارم لطفا به این آدرس نامه بفرستید :

محمد عثمان معلم صنف دهم لیسه حبیبیه .
من محمد کبیر مایلم با جوانانیکه به مضامین سیاسی علاقه داشته باشند مکاتبه نمایند .
آدرس : لیسه استقلال - صنف یازدهم .

کسا نیکه به تاریخ اسلام علاقه دارند لطفا به این آدرس مکاتبه نمایند .
محمد کاظم از لیسه شیو خان کندز .

محمد کاظم از لیسه شیو خان کندز .

پیرزنده



نوشته از: دکتر اندرپور

آفرید میچاک

مترجم: نیرومند

ورثه خواهان مرگ او بودند

مهمانان عمه لیبیتی تاسر حد مرگ وحشت کردند، زیرا عمه پیر در مقابل چشم آنها جان سپرده بود عمه لیبیتی ثروت فراوان داشت و دو وارث داکتر عدلی گفت: مرگ او بواسطه خوردن زهر اتفاق افتاده است.

کمیسر الف بورنمن به قیافه دا کترو بانکاه پرسشگری خیره نگر نیست و اظهار داشت: «داکتر هیچ تردیدی وجود ندارد؟» داکتر دوباره به روی جسد خم شده، مجدداً پلنگهای مرده را با انگشت امتحان نمود و سپس خود سرا راست کرد جواب داد: «اگر تمام رویداد، طوریکه مقابلم قرار دارد غیر از آنچه کمن تشخیص میدهم نباشد، عامل مرگ استرکین میباشد.» کمیسر سرش را تکان داد: «اما استرکین از خود طعم بخصوصی دارد و فوراً مسرزان نمیدهد می شود.» «قاعدتاً بلی همانگو نه که گفتید استرکین بصورت عادی طعم تلخی دارد.» راپور نهایی از معاینات را فردا دریافت میدارید.»

داکتر خدا حافظی نموده، بیرون رفت و کمیسر الف بورنمن یک بار دیگر متکراً به جسد مرده را از نظر گذشتاند: یک زن پیر و موقر با موهای سفید و صورت پراز چین مقابلش قرار داشت. داکتر چه گفته بود؟ استرکین اشخاص مسن را در فاصله ۱۰ دقیقه بدریسار نیستی می فرستد...

او دروازه سمت سالون در ایاز کرده، مهمانان شامل دعوت و مخاطب قرار داد: «پسیار معذرت می خواهم که بازم شمارا در اینجا معطل می سازم این محفل به علتی یک جشن تانس انگیز بشمار می رود که هفتادو مین سالگرد تولدی خانم ایورینگ، روزی که من گش هم می باشد.»

معاون کمیسر لستی از اسمای حاضرین پس در پارتی راه او داد و کمیسر یک نگاه به تمام کسانی که آنجا حضور داشتند افکند: دو خانم نسبتاً کهنسال تر، یک زن و شوهر نسبتاً پیر و در جوان حاضر بودند. کمیسر به طرف دختر جوان با سر اشاره می کرد: «پرسید: «و شما برادر زاده مقتوله معذرت می خواهم متوجه هستی. من اولتر باید باشم درین باره چند کلمه حرف بزنم.» لطفاً بفرمایید، اینجا بیایید.»

«اسم شما انگریز ایورینگ است و پیک محصله ۲۰ ساله می باشد؟ تصور می کنم، خانم ایورینگ یکی از جمله خواهر های پسر شما بود.» «بلی، وحشتناکست صحنه مردن او. یقیناً احساسی در فراوان نمود و آنهم در حالی که شعورش درست کار میکرد و هوشش سر جا بود. شما می توانید رونالدا گرفتار کنید، زیرا غیر از او کسی دگر دستش را بچنین جنایتی

لاغر اندام یا صورت بی رنگی بود. به شدت ناراحت می نمود. او در وضع نامطمین حرکت میکرد و از نگاه کردن به طرف کوچی که بسند مرده در آنجا افتیده بود، بازحمت فراوان احتراز می نمود کمیسر شروع کرد به حرف زدن آقای ایورینگ، شما چند ساله هستید؟ «۲۳ ساله باشم.» «پس بزرگتر از خواهرتان هستید و من فکر نمی کردم.» شما برخلاف جوانتر به نظر می آید. «عمه شما را کشته اند.» «مرد جوان اظهار داشت: «داو خدای من، وحشتناکست... من عمه ام را بسیار دوست داشتم.»

کمیسر نگاه متجسسانه به صورت رولاند افکنده پرسید: «راست می گوید؟ شما او را بسیار دوست داشتید؟ شما در حال حاضر چه مشغولیتی دارید؟» «من فروشنده موتر هستم.» «در چه تحصیل تان؟»

رولاند خنده خفیفی کرد و گفت: «آقای کمیسر، درس چندانی نخوانده ام. دو مرتبه ناکام مانده، سپس شامل یک کورس تجارتي شدم. ولی آنجا هم حوصله ادامه درس زادر خود ندیدم و بصفت نماینده مقرر شدم. اما عایدی نداشتم و...»

«و شما برای دختر هابه یک مشت پول احتیاج داشتید؟» «این مطلب را نگرید... به شما گفته ام؟» «این بلی درست است. من ۲۰۰۰ من پسه بلی.» همینطور است که او گفته؟

پسختی می توانم تنباین را تحمل کنم. من... خوب بهر حال بمن بنگرید: مگرم به مردی میمانم که دخترها از سر و شانه هایش ببرند؟ باید همیشه پول خرج کنم.»

کمیسر با سر حرفش را نایید کرد: «می فهمم و سر انجام شما به این فکر افتیدید که عمه تانرا به قتل برسانید، همینطور نیست؟» پسر جوان به چشمهای کمیسر خیره شد و طوری به او نگریست گویانگ خواب می بیند و آنگاه بالحن آرامی پاسخ داد: «من گاهی به این موضوع فکر مینمودم که یک روزی میراث عمه جان را تصاحب خواهم کرد. البته ثروت هنگفتی بمن می رسد، زیرا عمه لیبیتی هستی فراوان داشت. اما من باعث مرگ او نشده ام.»

«پس کی او را کشته است؟ این دو خانم پیری که در اتاق سالون نشسته اند؟ یا آن زن و شوهر مسن که پهلوی آندو پیر قرار دارند؟» کمیسر با برداشتن دو قسم رو برو رولاند ایستاده بود و پرسید: «شما شاید جریان همینطور بوره باشد: «شما استرکین تهیه کرده باشید. استرکین را می توان از زهر موش بدست آورد و شما آنرا عوض بوره در قبوه به خورد عمه تان داده اید.»

مردی با نقاب بقیه

شما در سوراخ بوره اید؟ آخ بلی، منظورم محبس است مادموازل؟
 طبعاً دختری مثل شما نمیتوانند
 از آن چیزی بدانند. (

ما موازن - آخ وحشتناک است
 ماد موازل.)

ایلا تمجیح کنان اظهار داشت:
 آقای مایتلند، می ترسم بگویم که
 من منظور شما را تا اینجا نفهمیده‌ام
 ایلا دید که مایتلند بانا را حتی
 فراوان مجدداً اطرافش را بدقت
 مشاهده کرد. مراقبت کرده سپس سرش را به



تاینگای داستان:

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه‌ها زندگی‌اش را از کف داد.
 الگ معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب
 مایتلند پیر که مرد موزی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار
 میکند، به اثر تشویق لولا بسا نسواپارتمان لوکس به کرایه گرفته می
 خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای
 ادامه کار او نزد مایتلند به کدما نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند.
 دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما
 اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود
 تحقیقات پولیس هاگن مد یر کلب هیرون گرفتار میشود. اما هاگن
 بطرز عجیبی فرار میکند و اکسون پولیس به اثر اشتباهی که دارد
 بکس های راکه مرا جعین در شعبات حفظیه استیشن های ریل به امانت
 می سپرند در دفتر مرکزی تفتیش مینماید. در اثنای تفتیش بمبی در
 دفتر پو لیس منفلق میشود و اینسک بقیه داستان.

طرف ایلا نزدیک آورده گفت:

ار بالحن تفریح آمیزی حرف می

سپس دستش را دور شانه ایلا

گذاشته ادامه داد: (شما مطمئناً به

نفع من یک کلمه را به او خواهید

گفت همینطور نیست؟ به او بگویید

که شما را اخطار کرده ام ذهنیت

او دوباره نسبت بمن تغییر خواهد

کرد و کارها را به نفع من انجام

خواهد داد، چطور؟)

او با لحن تفریح آمیزی حرف می

زد و ایلا به تدریج میفهمید منظور

مایتلند از ذکر کلمه (او) کسی جز

دیک گاردون نمی باشد. مایتلند

دستهای ایلا را گرفته، میان

انگشتان خود مالش داد و اگر چه

ایلا صورتش را نمی دید. بسا

ایشم حدس می زد که مایتلند اشک

می ریزد «من هر کاری از دستم

بر بیاید یقیناً برای شما انجام می

دهم اما شما بسیار هیجان دارید

آقای بسیار عزیز مایتلند. چطور

است اگر در باره نا راحتی خود با

یک طبیب مشور کنید؟

«البته که می توانم. اما نه بسیار

خوب»

بقیه در صفحه ۶۰

صفحه ۵۱

این بچه‌های شوخ

دختر زیبا و تنازی که تازه از خرید بر گشته بود برای دوستانش ما جای را که در بازار پایش اتفاق افتاده بود اینطور قصه میکرد .

را قانع بسازد . اصلا من غلطی نکرده بودم فقط از دحام مردم واز همه بالا تر توجه به اشاره ترافیک عواملی بو که آنمرد را بجای دوستم عوضی بگیرم .

به آن جوان میگویم :
- خوب حالا ممکن است از سرم دست بر دارید .
- ممکن نیست .
- پس از جان من چه می خواهید !

- اینکه شما دختر ها چرا از ستاره های سینما غرب پیروی میکنید .

گپ های عجیبی میزد . تقلید از ستاره های سینما .
- کی تقلید کرده .
- شما .
- چگونه تقلیدی .

- ستاره های سینما تر جیح می دهند با آدمهای مسن از دواج کنند اینها عقیده دارند که مردان سالمند دارای تجربه بیشتری هستند و بالای احساسات شان غالب . این تسلط بر احساسات است که مردان مسن کمتر از زن خود طلاق میگردند در موارد دیگر نیز عاقلانه فکرمی کنند .

- من همچو عقیده ندارم ؟
- پس چرا با من نمی آید ؟
- آقا مگر قرار بود من و تو در سر سرک عقد کنیم . من با تو کجا بروم .
- عجیب دختری هستی تا بحال هر کس میبود راضی میشد . چندان قیافه ای هم نداری که اینقدر بخود مینازی .

بعد ها هم چند بدو بیراه بمن گفت و راهش را گرفت و رفت . حالا دیگر دوستم نیز در پهلویم بود و مات مسهوت به تمام کسانیکه به ما می خندید ند نگاه می کرد .

پیمودید . منکه از او جوانترم باید چند جاده را با من یکجا بروید اینطوری یکدیگر را بهتر خواهیم شناخت .

- شما مگر دیوانه شده اید من آنمرد را بجای دوستم عوضی گرفته و ...

- درست پس شما متوجه همه چیز هستید که بر دیگران حکم که ...

- والله ...
- وازدیگران توقع دارید که ...

- ولی ندارد ، شما به میل خود دست بدست آن مرد مسن و معمر انداختید و عرضی جاده را با او

اما یکبار احساس کردم چیز سنگینی به شانه ام خورد بطوریکه نزدیک بود بر زمین بخورم او یک جوان بود که بمن شانه زد از همین جوانهای به اصطلاح شیک و اتو کرده گی .

به او گفتم :
- سعی کنید متوجه راه رفتن تان باشید .

- مثل که شما متوجه راه رفتن تان بودید .
- ولی من ...

- ولی ندارد ، شما به میل خود دست بدست آن مرد مسن و معمر انداختید و عرضی جاده را با او



بدون شرح

... بلی من عادت دارم که با دوستم دست بدست راه بروم چرا که من عقیده دارم ، اینطوری در بازار های مزد جم راه را گم نمی کنیم وهم از سرم ... پرزه گفتن پسران زیاد منزجر نمیشویم . زیرا هنگامیکه پسر ها پرزه ی برای دلخوشی شان به دختر ها میگویند اگر دختر ها با هم و شانه به شانه باشند هر يك ازین دختر ها فکر می کنند که طرف ، بالای خواهر خوانده اش پرزه رفته نه بالای خودش و به اینتر تیب کمتر تحت تاثیر سخنان بچه ها بیکه بعضا واقعیت های در پرزه های شان بشکلی نهفته است میروند .

من و دوستم در جاده ای مزد جم بی خیال راه می رفتیم که مردی به او شانه زد دوستم از من جدا شد و من نیز بفکر اینکه او دو باره پهلویم بر گشته است دستم را در قولش انداختم و عرض سرک را بلا استفاده از موقعیت ترافیکی و اشاره سبز طی کردم . وقتی به آنطرف سرک رسیدیم دفعتا متوجه شدم که عابرین بر من می خندند . زود متوجه دوستم شدم تا دریابم مردم بر کی میخندند . ولی همینکه روی خود را بسوی او کردم نزدیک بود از وحشت شاخ بکشم . من دستم را در بغل یکمرد انداخته بودم و او نیز تا آن لحظه صدای از خود در نیاورده بود . من در آن لحظه خیلی تنها بودم ، خیلی ، میدانید چرا ؟ برای اینکه همه میخندیدند . دوستم هم میخندید با تمام وجودش بر من میخندید و بعد خودم نیز که در همان جا خشکم زده بود خندیدم و یکجا با دیگران .

انعام

مردی در هتل موقع شماردن پول هایش متوجه شد که نوت هزار افغانیکی خود را گم کرده است غرق تفکر بود که خدمتکار هتل نزدش آمده و گفت:

میدانم حتما پولتانرا گم کرده اید. مرد با تعجب گفت: شما اینرا از کجا میدانید.

خدمتکار گفت: پولت زامن یافته ام و دست در جیب خود کرده ده نوت صد افغانیکی را برای طرف مقابل داد.

مرد با تعجب گفت: پولی را که من گم کرده ام هزار افغانیکی است نه ده نوت صد افغانیکی.

خدمتکار گفت:

من پول را قصدا خورد کرده ام. بخاطر اینکه هروقت مسافری به هتل می آید من مجبور هستم نوت های هزار افغانیکی را برایش خورد کنم. تا برای من ازین پولهای خورد شده انعام بدهم.



بدون شرح

درکشتی

دورفیق دیوانه سوار یک کشتی کوچک شدند. ناگهان کشتی در آب غرق شد یکی از دیوانه ها خودش را نجات داده به ساحل رساند و دیگری در آب در حال غرق شدن بود.

دیوانه اولی دوباره داخل آب شده و آواز میداد.

رفیق تشویش نداشته باش و ترسی بدل راه مده. من که خود را نجات دادم حالا برگشتم که ترانجات بدهم.

شماره ۳

مار

احمد همیشه از شکارش تعریف میکرد و ادعا داشت که شکارچی ماهری است و بپه چیز معلومات دارد تصادفا در مجلسی که راجع به مار عینکی سخن به میان آمد. احمد سرفه بلندی کرده و به غرور زیاد گفت:

بنده چند سال قبل به هندوستان سفری کرده بودم اتفاقا مار بزرگ عینکی به من حمله ور شد.

میدانید؟ مار عینکی خطرناکترین خزندگان است. درین اثنا یکی از رفقاییش گفت:

- چطور با مار مقابل شدی؟
- هیچ وقتی بمن نزدیک شد به طرفم حمله کرد. من فوراً با چوبی که در دستم بود عینکش را از چشمش دور کردم. حیوان جایی را دیده نمیتوانست. گزندی برای من نمی توانست برساند.



اینجا که برای مست کردن سا خسته نشده است.

مشکل بزرگ

ار انا ق معاینه خانه داکتر روانشناس، خانم قشنگی که تازه بکار سینما شروع کرده بود با داکتر سر گرم صحبت بود.

- چه فرمایشی داشتید؟

- داکتر صاحب شما باید مرا کمک کنید...

- یک مرد پولدار، خوش تیپ که مرافق العاده خوش نموده و خواستگار من شده است.

داکتر گفت: او را دوست دارید؟

- بلی داکتر صاحب.

داکتر می پرسد:

پدر و مادر شما به اینکار راضی اند.

- بلی کاملاً.

- پدر و مادر طرف چطور؟

- آنها هم موافق اند.

- پس مشکل شما چیست؟

- مشکل من اینست که چطور روحیه شوهرم را به شنیدن این خبر آماده کنم.



بدون شرح

در داخل سرویس

دو دیوانه داخل موتر پهلوی هم نشسته بودند. یکی از آنها روبه دیگری کرده پرسید.

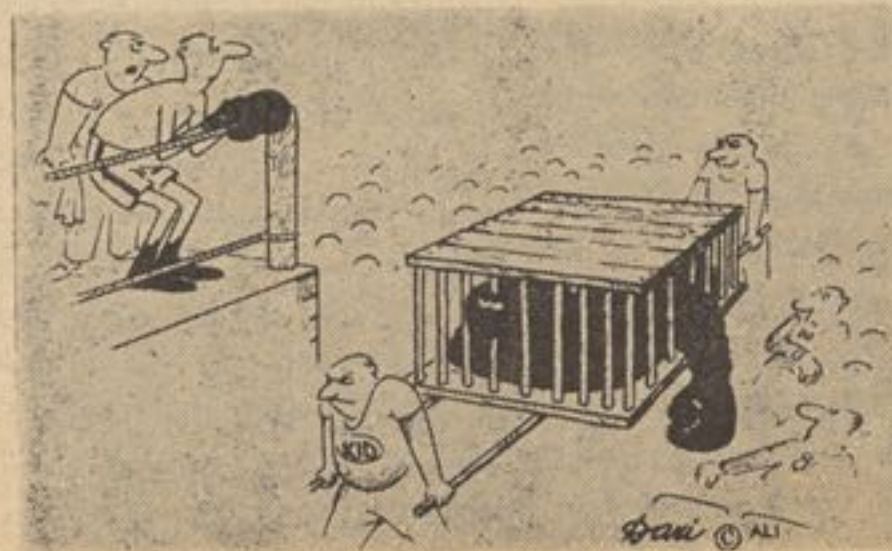
- ببخشید آقا، ممکن است بگوئید...

دیوانه دیگر نگذاشت گپ اولی تمام شود و جنتری کو چکی که در جیب خود داشت بیرون کرده

جواب داد:

دیوانه اولی با خوشحالی گفت امروز چهارشنبه است.

- تشکر میکنم آقایس رسیدم... من همین جایاده میشوم.



بو کسر: نجاتم بد هید

سړی خپل خان خورا زیات سپک احساسه سوه. هر شمی ته به یی چه کتل نو بڼه به ورته یسیده او دهر ساز په اوریدو سره به یو ډول خو بڼی اولر څه سستی ورته پیدا شوه. له غوږونو څخه یی تپ پورته کیده. او داسی یی احساسو له چه سترگی یی درندی دی اود سترگو دپاسه یی یوه اورنی پرده راکښته شویده. دیوه میز دپاسه یی یوه بڼکلی مجسمه ولیدله. یوه کوچنی غر څه ډیره یی خوښه شوه خوواره یی کښته پورته کړه، دخپلو تودو گوتو به څوکه یی ومو بنودله. مجسمه گوتی له گچ نه جوړه وه. بیرته یی په ځای کیښودله. له بلی گوتی نه دساز او تنگ ټکور غږ پورته وو، ټولو خوښی کوله او ټولو خپل سات تیراوه. دټنگ ټکور له غږ سره لږ څه به سدشو.

او مجسمه گوتی یی بیرته به ځای کیښوده. هغه له خپلو دوه اورینو سترگو سره لری شو. سړی خپلی سترگی ومو بنودلی، خو ویی نه لید ورو ورو هغی بلی گوتی ته روان شو. داسی ورته ایسیده چه په هوا کی روان وی. همدا چه گوتی ته ننوت نود خراغ چاپیر دلوگی یو شپول جوړ شوی وساز بڼه مستو یوی بیغلی سندر ویلی. اوسازیانو به مستی سره ساز ورته واهه. د بیری دباد بان په شان هاخوا دیخوا خنکیده. خپل ځای ته ورسید کورته به رهاکی ډوبه وه. ټول خوشاله بڼکاریدل ځینو خبری کولی، خو ټولو سازته غوږ نیولی و. همدا چه سر په خپلی څوکی باندى کښیناست نویی خپلی مخی ته وکتل. ددوی ترمنځه دمیز هاخوا، په کوچ باندى یوه بڼکلی پیغله ناسته وه. دهغی

په برندو سترگو ورته وکتل. په همدی وخت کی پیغلی بیاهم کت کت وختدل. او سړی ورسره خوله خلاصه کړه او ویی خندل. کت کت پیغلی بیاهم وختدل او سړی بیسا خوله خلاصه کړه اود زړه له کومی یی و خندل. اودی پرله پسى خندا گانو هغه سخت وپاروه. دای یقین وچه دا خندا گانې دده لپاره کوی که نه خو پومبی چوپه وه. له مخ، ټټر او لمنی څخه یی ورو نظر لاندی وښوید. بیایی هم سترگی د پیغلی په سپینو پونډیو او ورونو باندى ولگیدلی. دشو دو په سپینى وی ترخنده یی دپیغلی پښو او ورونو ته کتل. تر هغو چه ټول پاڅیدل او ددوی دمیز خواته ولاړل. په پیغلی پسى یی کتل. پیغله یوه دنک خوان سره اوږه په اوږه روا ته وه. لاس یی دخوان په لاس

ورسره ټوله کوته تاویدله. ددوی دمیز خواته ورنژدی شو. هلته د کاجوغو، پنجو، چرو، غابونو او نورو لوښو یوه جرنکاوه. هرچا خپل غابونه دکول سړی هم وغوښتل چه خپل غاب دک کړی، خو چه مخامخ یی وکتل بیاهم هماغه پیغله وه ورو یی نظر دهغی په لوڅسى او برېښی تتی باندى ونښت ټټر یی تک سپین اود واورى په شان و. او غاړکی یی بیاهم خراغونه په خپلو غميو کی حلول. نظریی په ډیره گستاخی سره دپیغلی په لوڅ ټټر باندى لوښیده. پیغلی بیاهم له هغه خوان سره خبری کولی، ورو ورو ورسره پستیدله او بیابه یی وار په وار کت کت خندا کوله. سړی هماغسى ورته کتل. او چه دپیغلی خوله به دخندا لپاره خلاصه شوه نود بهم دزړه له کومی وختدل

دهو شپاری سپوری

غوښتل یی چه دهغی گوتی په خوا وڅو څیړی، خو همدا چه بیایی په مجسمه گوتی باندى سترگی ولگید لی نو خدا زده چه ولی یی زړه ته دا تلوسه پیدا شوه چه هغه واخلى. هغه یی اندازه کړه چه په جیب کی یی څاییری که نه، په جیب کی یی نه یواځی داچه څاییدله، بلکه همدا شان همد هغه جیب دمجسمی وړلو ته ډیر لوی او ارتو. زړه یی لوی کړ. هغه یی لومړی په ویره ویره اوبیا به زغرده سره په جیب کښی ومنوله اوچه غوښتل یی روان شى نویی (هغه) ولید چه په سرو سترگو ورته گوری. دواړه سترگی یی د دوه سکروټو په شان ځلیدلی. او کاته یی دتیره لور په شان. سړی داسی احساس کړه او هغی وایى وریدل چه (هغه) ورته وایى: «ای غله! ماو لیدلسی، مجسمه گوتی په ځای کیږده، ورزید زړ یی جیب ته لاس کس

سترگی هم سړی سړی وی، هر وار به یی کت کت خندل اویو لږ سپین غابونه به یی دزلی په شان دشونډو له منځه بڼکاره شول. دنجلی یسو آسمانی رنگه لنډ کمیس په ځان کی و. پونډی یی ترورنو پوری بر بنډی وی. تکى سپینی پونډی یی داسی وی لکه چه د مرمر دډ بری نه تراشلی شوی وی. جکه غاړه یی وه. ترزنی لاندی یی په غاړه باندى یوتور خال و. او ترخال لاندی دهغی غاړکی پرته وه. هغه غاړکی چه به غمیو کی یی یو خراغ گن خراغونه بڼکاریدل. دپیغلی سرو شونډو او دزلی په شان سپینو غابونو دټولو پام ځانته اړولی و. همدا دسړی ورته پام شو چه هغه خاندی نو یی خدا زده چه ولی داسی احساس کړه چه دا خندا دهغه لپاره ده. او له خانه سره یی ایستدلال کاوه چه هرو مرو یی خندا گانې زما لپاره دی پومبی خوږی نه خندل. نو وار یی

ورغوته کړی و. له هغه سره یی خبری کولی، خو شاله وه او خندل یی. غوصه ورغله خو چه غوښتل یی تر هغوی ورسپوری نو «هغه، یی بیاهم مخی ته شین شو. هماغه دوه سړی دسکروټو په شان سترگی، نیغ یی ورته کتل. وچ په ځای ودرید. «هغه، په څیر سره ورته وکتل. داشی چه یوه شیبه یی هم له نظره نه غور څاوه. خو شیبی دسړی هرڅه هیروی دټینگ ټکور غږونه دنو رو گڼه گو نه اود محفل تودوخه. او یواځی یی خپلی مخی ته (هغه) لیده له سرو سترگو سره. غوښتل یی چه ترینه تیر شی. خو غږ پر وشو. - (پام کوه چی بی عقل نشی! پیغلی کوزده کړی. او هغه رنگ خوان بی دژوند ملگری دی!) اود سترگو په رپ کښی ترینه پناه شو. سړی جوړلیده او ورسره

ټولو خندل خودی نه پو هیده چه هغوی ولی خاندی. ټولو هغه ته وکتل او خندل یی. خو دهغه سترگی بیاهم دپیغلی په ټټر باندى لامپاند سره رغریدى. ډوی وخورله شوه ټول خوازه واره شول. او هرڅوک بیرته خپلو ځایونو ته راغلل سړی پیغله څارله چه چیری کښینی. او همدا چه هغه یوه کوچ پساندى کښینا ستله نودی بیاهم په مخامخ څوکی ورته کښیناست. بیایی هم په خلاصو سترگو دهغی پونډی کتلی او ترورنو پوری یی نظر زغراوه. یوځل بیایی هم سروچورلید. ځان یی سپک احساس کړ. او پیغلی بیاهم کت کت وختدل. نور طاقت ورنغی. غو ښتل یی چه له ځایه پا څیړی او ولاړ شی دپیغلی څنگ ته کښینی آخر پیغلی هغه ته خندل

ظاهره یی دخوان له خبرو نه خوینی
 کوله خودی یی پوهوه چه داخنداگانی
 سنا لپاره دی سنا لپاره دی ا وار
 به وار به یی دسترگو له گوته ورته
 کتل هم . او همدی خبر و تـه
 جرئت ورکاوه چه به سپین سترگی
 سره پیغلی ته وگوری، غوینتل یی
 چه له خایه پاشی ورشی اود پیغلی
 خنگ ته کنبینی، به پتیری لاس
 ووی اود یونپو او ورنو دپاسه
 یی گوتی وکازی او له خایه هم
 له خایه هم و خوخید چه بیاهم (هغه)
 پیداشو. شک یی مخی ته ودرید.
 له هماغه دوه اورینو سترگو سره.
 سترگی یی تکی سری دسکرو توپه
 شان وی. دهغه غبر یی له ورایه
 واوژید -
 - (نام کوه چه له خایه دی وته
 خوخیری، دانش خیال دی چه
 پیغله تاته خاندی. هغی میړه کپی

شوه. سری سخت چورلیده، زړه
 یی ددووی له خوړلو نه وروسته
 بڼه نهو، از پورته پورته کیده ورو
 خیر تیره دی ..)
 او لدی اندیستی سره یی په
 له خایه پورته شو. همدا چه ودره
 خواته وسید نویی له یوه تن سره
 خو شیبی خبری و کپی، هاخوا
 دپخوا خنگیده، پشی یی کنبل
 کیدلی. له هغه سری سره یی پیری
 خبری وکپی، پیری خوژی پستی
 خبری خو خواره یی هغه به مخ او
 تندی باندی بنکل کپی، خوواره ترینه
 خار او قربان شو، او بیای خدای
 پامانی ورسره وکړه، دشیبی به
 تیاره کی کو خی ته ووت، لاهم
 دپنگ پکور غرو هغه غوړو نو ته
 ورته. همدا چه دوات زی ته ورسید
 نویی اشپلاق وکپی او پوکسی یی
 خانه وذراره. تکسی ودرید او خان

سوک کپی نوناخابه هماغه دوه سری
 اود سکروپو په خیر سترگی یی
 مخی به راغلی چه ورته کتلایی. د
 هغه ترغوړه شول چه (هغه) ورته
 وایی -
 - (ای غله! پام کوه چه داکار
 ونکپی، داغریب به سبا خی اود
 تکسی دخواوند حساب به ورکوی.
 دایسی خوژی خپلی ندی خه ...
 دهغه بچیان هم دودی ترینه غوړی
 هغه خوب په خان حرام کپییدی چه
 دپچیانو گیمه یی مری شی ...
 او لابه همدی فکرونو کی دپوب
 وو چه تکسی والا برک وواژه. او
 سری بیسی ورکپی، ترینه کوزشو
 ددغو دوه اورینو سترگو له خارنه
 یوه شیبه هم نه په کرازه هره شیبه
 اورینو سترگو خاره. خپل کورډا،
 ننوت. همدا چه تشناب ته ورسید
 نویی خان به هینداره کی وکوت-

خه گته... او بیای ویل -
 - (آه زه نه پوهیږم چه داژوند
 پخپله خه گته لری؟
 دژوند یو پوج اوتش شسی دی ...
 آخر زه خه له ژوند کوم؟
 دی پوښتنی بڼه شیبه په چرت
 کی دپوب کپی ورو ورو د اعتقاد
 ژوریده اود پوخوالی خواته ورته.
 یو وخت یی بیبا هینداری ته وکتل
 به هینداره کی یی وکتل چه په لاس
 کی یی دپیری خریلو یوه چاره ورو
 ورو هغه خپلی مری ته نژدی کوی-
 - (دا ژوند خه گته نلری!)
 همدا چه چاره یی په خپلی مری
 باندی کینبیده نا خایه یی ولیدل
 چه هماغه دوه سترگی چه دسکرو
 په شان سری وی اود اور بخرکی
 ترینه اوریدل. سترگو ورته کتل
 او (هغه) موسکی ژ. خه ورته ویل.
 چه بڼه یی غوړونپو، هغه له خپلو



سترگی یی ذدوه سکروپو په شان
 سری وی. له خانه ودر شو بیاهم
 هماغه دوه اورنی سترگی، به
 هیندره کی یی هم نه بر یښود.
 اسویلی وکینش، به قار سره یی
 وویل -
 - (دا دوه سترگی مابه کراز ته
 بریردی ...)
 او بیای به ذهن کی تیر شول -
 - (آه چه خومره بنکلی بغهوه.)
 له خان سره یی فکر کاوه چه که
 له دغسی یوی پیغلی سره ژوند
 نه وی، او که دغسی یوه پیغله دسری
 غیر توده نکپی تولدی ژوند نه
 کار دی! ...)

دی. هغه خپل میړه ته خاندی .
 دهغه خان، دهغه بنکلی پتیر او
 بنکلی ورنونه او لنده داچه قول
 وجود، دهغه په میړه پوری اړه لری.
 له خایه مه خوخیږه، مه خو خیږه،
 مه خو خیږه، اودی برله پسی
 اخطارونو هغه بیر ته په خای
 کنبینا وه . خپلی سترگی یی
 وموښودلی خدازده چه ولی یی دا
 اندیښنه په ذهن کی تیره شوه .
 - زما سترگی همدا (هغه) په شان
 سری دی.. زما سترگی هم دسکروپو
 په شان دی.. زما نظر هم دلور به
 شونډو باندی پوره ترخه موسکاتیره

یی بکنسی وچاوه. دخپل کور آدرس
 یی ورکپی. شپا بڼه پخوه. له خان
 سره یی فکر وکپی -
 - دی تکسی والا به نن بڼه کار
 کپی وی .
 اولدی خبری سره یی به شونډو
 باندی یوه شیطانی موسکا و گدیده
 - راخه چه فالاره کی یی لوخ
 کرم... پیری بیسی به لری)
 همدا چه موتر یوی گوښی کوخی
 ته تاوشو نو سری غوینتل چه
 تکسی والا ته ووی چه ویی دزوی
 او هلته یی لوخ کپی او بیسی یی
 ترینه وشکوی خوجه خیل لاس یی

اورینو سترگو سره ورته کتل او
 درویل یی -
 - (بس کپه! دا دلنه پکاری
 کارونه دی.. خان وژل دکمزورو او
 او دازنو انسا نانو کار دی!)
 از خپلی سری سترگی یی یوه شیبه
 هم ترینه نه لری کولی لاس یی
 بیرته کپی او هیندره یی په سوک
 ووهله دپی وپی شوه. او سرکی یی
 وینو کی لیت پیت شو .
 خود ماتی هینداری دچاودو به
 منخ کی بیاهم دوه اورنی سترگی
 ورته متوجه وی او هغه یی خاره -
 - (خان وژل دپارنو انسا نا نو
 کار دی! ...)

سترگی ستاسود بدن

امکان نه لری لره رهاسترگی سترگی او اعصاب کمزوری گوی. دیره غوره اوبنه رها، دلمر روینمای ده چه به غیر مستقیمه توگه کو تمه رویشانه کوی دغه راز زیاته رها هم سترگی کمزوری او سترگی کسوی ددیوال یاتابلو رنگ باید زیات نه وی وی خکه چه دورانگی انعکاس سترگی سترگی کوی، زیاته رها سترگی سره کوی اوداوشکو تونیدل زیاتوی، دیری قوی رها ته سترگی - نیول، دسترگو سخت در دپینوی لمرته مستقیمه ننداره او د کسوف اوږده دوام دسترگو ترده سو خوی اوږدایمی پوندوالی پینوی چه علاج نه لری نوخکه باید پاملر نه وشسی چه ماشومان دکسوف په وخت کی لمرته ونه گوری.

په تیره بیاددولس اوشپاپلس کلنی ترمنځ، باید چلیدم خاړنی دپاره وخت په وخت دسترگو ډاکتر ته ورشی. **طبی عینکی خوخت باید ولرو؟** که لیری یا نژدی بڼه او خرگند - نشولیدلای (لیری لیدو نکي سترگی نژدی له منځه وړی او نژدی لیدونکی سترگی، لیری نایزندلی وینی) که دسر خوږیاو خوابدی راته پینیری، که دکوم لیری خای دلیدلو په وخت کی دینو سوری کمو او په ورځو، تندی اومخ بانندی کونځی اچو و، که کوم لیری ټکی له یوه گوچنی - سوری خخه دخپلو سترگو په نسبت بڼه وینو، که دموتیر چلو یا مطالعی دد هی مکه به.

په وخت کی سترگی کیږو که په معمولی رز کی دشیانو پیژندنه یا مطالعه - راته کرانه شوی وی باید په دی و پوهیږو چه طبی عینکو ته اړتیا لرو طبی عینکی باید دډاکتر دنسمنی سره سم وی، که داسی نه وی که داسی نه وی نو له عینکو خخه استفاده دنارامی اوسر خوږی سبب کیږی دشسی له خوا اود مطالعی په وخت کی دپینسی رنگ باید سپین وی، بالعکس دنیمایی ورځی په گږیو په تیره بیابانه نولی کی دتیاره رنگو عینکو استعمال دسپین په نسبت بڼه دی، دعینکو سپینی باید په توکریا پښه باکی نشی خکه چه دکرښو د پیدا کیدو او دپینسی دخرابیدو - سبب گززی بلکه دهغو مخصوصو ټکرانو خخه باید کار واخیستل شی چه به پلورنځیو کینی نشته.

دخلکو دمشغولاوو سره دورانگی اړیکی.

دهری مشغولا دسرتنه رسو لو بڼه منمنعی دپاره ټاکلی وړانگی ته اړتیا شته لیکوال، گڼپونکی، مامورین شاگردان نقاشان، سازبان او دوی ته ورته کسان، بشری او ټاکلی وړانگی ته اړتیا لری مثلا دگڼپونکی دپاره هغه رها چه له یاسه بی خلیږی بشپړه نه ده او یویل خراغ ته هم اړتیا لری، لره رها په مستعدو دخلکو کینی سترگی نژدی لیدلو سره عادت گوی. په زرو دخلکو کینی په لره رها اوله عینکو نه پرته مطالعه او کار

سر گذشت دردناک

وقتی هتل را ترک گفتم، مجبور شد برای پرداخت پول هتل، موتر یکی از دوستانش را گرفت و کند. هنگامی که پول هتل را پرداخت و تکت ترین را خریدم، فقط آنقدر پول دیگر نژدش مانده بود که چند تا مالته بخردم. ازینرو نتوانست به حساب ایستگاه انعام لازم را بدهد.

روزنامه درباره چگونگی مرگ «ایزادورا» نوشته بود که اوسوار موتر بود. ناگهان دستمال گردنش به عرابه چلوموتر گیر کرد و به حالت خفه شده به پایین افتاد. وقتی روزنامه را گذاشتم، به نظر آمد که مردم آه میکشند. آهی که با کنجسکای و ناسف توام بود برای اینکه زندگی وی شکل افسانه را داشت. افسانه بی دلچسب و غم انگیز. تعداد انگشت شماری از مردم این استعداد را دارند که به زندگی شان شکل افسانه بدهند. زندگی «ایزادورا» نامعلوم بود. از همینرو همه فکر میکنند که همه چیز را درباره او میدانند.

«ایزادورا» دختر زیبا بی بود که برای مدت کوتاهی درخشد نامزه شپرت و تروت را بچشد. او انقلابی ترین رقاصه نسل خودش بود که بیرون بسیار یافت. بعد، علاقه مردم به او، به حیث یک رقاصه، ازین رفت ولی زندگی او کنجکای همه را برانگیخت. بانظر داشت این نکته، من اطمینان دارم که همه مردم خبر مرگ او را خوانده اند.

تصویری که من از «ایزادورا» ساخته ام ناقص و ناتمام است، ولی اگر توانسته باشم که چهره او را اندکی از حالت افسانه بیرونی آرام، بازهم از کار خودم راضی خواهم بود. اگر این تصویر شمهایی از حقیقت را آشکار سازد، من به هدفم رسیده ام. روزهایی که میخواستم این نوشته را پایان دهم، خبری در یکی از روزنامه ها چاپ شد:

«دوستان» ایزادورا دکن ر قاصه پر اواز که اخیرا به صورت غم انگیزی چشم از جهان پوشید، در صدد هستند تا پولی جمع او ری کنند و به یادبود این رقاصه مجسمه بی در شهر «نیس» بسازند این مجسمه «ایزادورا» جامه کوتاهی به تن خواهد داشت و در دستش کلابی خواهد بود که بر گهایش در حال برپا شدن است.

فکر میکنم که این مجسمه شاید زیبا باشد و شاید من شبی به دیدن آن بروم. دریای آن با یستم و خاموشانه به آن خیره شوم شاید هم بخندم. شاید هم روح «ایزادورا» یکجا با من بخندد و میگوید:

«چرا به جای این کلاب یک کو کتیل در دستم نگذاشته اند، ولی بهر صورت خیلی لطف کرده اند».

شاید درین لحظه آنچه را که کمی پیش از مرگش به من گفت، فراموش کرده باشم یا گفته بود:

«چرا مردم صبر میکنند تا کسی بمیرد و آنوقت برایش گل میفرستند؟»

«پایان»

برگزیده الفرد هیچکاک

زاده، خوششانه دروازه را بروی مردو ماسور، پولیس جنایی باز کرد. وقتی آنها به رهروی کوچک منزل وارد شدند کمیسر گفت: «حال خواهشمندم فیلم این تصویر را بمن بدهید». رنگ از صورت دختر پرواز کرد و به لگت افتاد: «ف... فیلم... من آنرا... پیش عکاسی است که آنرا چاپ نموده».

یورمن بالحن تهدید آمیزی پرسید: «ناچار باید خودم بیالم؟ شما مرتکب اشتباهی شده اید». در تصویر شما اتفاقا زنی با یک کلاه تصویر جنتری معلوم می شود که تاریخ ۲۵ دسمبر را نشان میدهد. شما بتاریخ ما رج پیش از شب جشن تولدی زهرا در بیالقه قبره عمه تان انداخته اید. شما نقشه این کار را قبلا کشیده بودید و میدانستید که چه وسیله اوراسموم بسازید و هم می دانستید که برای وارد کردن اتهام به برادر تان محتاج سند و اثباتی هم میباشد و بیبین منظور در شب کرمش این تصویر را از برادر تان برداشته بودید تا به روز موعود ازان بحیث حربه بی علی او استفاده کنید. شما میدانستید که تصویر را در فرصتی تهیه نمایید که برادر تان لباس خوب پوشیده باشد. شما برای بدست آوردن دارای تروت عمه تان بدون وجود کدام رقیب کمر بسته بودید. و هم شما نسبت به برادر تان که خصوصیات روحی و روش زندگی او نسبت بشما کاملا طور دیگر است حسادت می ورزیدید از اونفرت داشتید، بتا برین خواستید خار بفل را هم از خود دور سازید و برادر تان را به اتهام قتل عمه اش به زندان بفرستید».

مادموازل انگریز سوال کرد: «به کجا می رویم؟» «نزد شما، به منزل تان می رویم». «بلی اما... من فکر میکردم که شما رواندا را توقیف می کنید».

«و حالا دگر بهیچوجه این کار را نمی کنیم» پس از چند دقیقه مقابل دروازه منزل انگریز آنها از موتر فرود آمدند. انگریز سرش را بشود شویید اه مادموازل انگریز سوال کرد: «به کجا می رویم؟» «نزد شما، به منزل تان می رویم». «بلی اما... من فکر میکردم که شما رواندا را توقیف می کنید».

قاچقبران که میخواستند...



وقتیکه خاشاک صندوق میوه باز رسی شد از بین آن مواد مخدره بدست آمد

قبل بوزین واقعه موظفین مدیریت قاچاق وزارت داخله ۶۰ خریطه است. از مدیر قاچاق وزارت داخله پرسیدم: به استثنای موظفین مدیر است قاچاق هر گاه مردم در زمینته گرفتار ساختن اموال قاچاق با پولیس هم کار نماید چه اقدامی در زمینته صورت خواهد گرفت؟

هر گاه مردم درین زمینته بسا موظفین مدیریت قاچاق وزارت داخله همکاری نمایند به گمان غالب بدست قاچاقبران ازین جنایت شان کوتاه ساخته خواهد شد، زیرا موظفین این مدیریت نمی توانند تمام جهات و ساحات را از نگاه قاچاقبران در نظر بگیرد و درین راه همکاری مردم شرط اساسی و واقعی پنداشته شده بر علاوه آنکه خدمتی بزرگی را به کشور خود ما انجام میدهند اصل قیمت متاع قاچاقی ۱۵ فیصد آن شخص که اطلاع داده است بعد از طی مراحل ذاذه خسواهد شد.

چنانچه هر قلم اموال قاچاقی که بدست قانون قرار میگیرد قیمت گذاری شد و بعدا به مرجعش تحویل میگردد چنانچه ز ۲۶ سرطان - اشیا - اموال و اجناس که طور قاچاق به دست آمده و قیمت گذاری شده در حدود پنج ملیون و هشتاد و یک هزار و هفتصد و نود هفت افغانی گردیده است.

قبل بوزین واقعه موظفین مدیریت قاچاق وزارت داخله ۶۰ خریطه است. از مدیر قاچاق وزارت داخله پرسیدم: به استثنای موظفین مدیر است قاچاق هر گاه مردم در زمینته گرفتار ساختن اموال قاچاق با پولیس هم کار نماید چه اقدامی در زمینته صورت خواهد گرفت؟

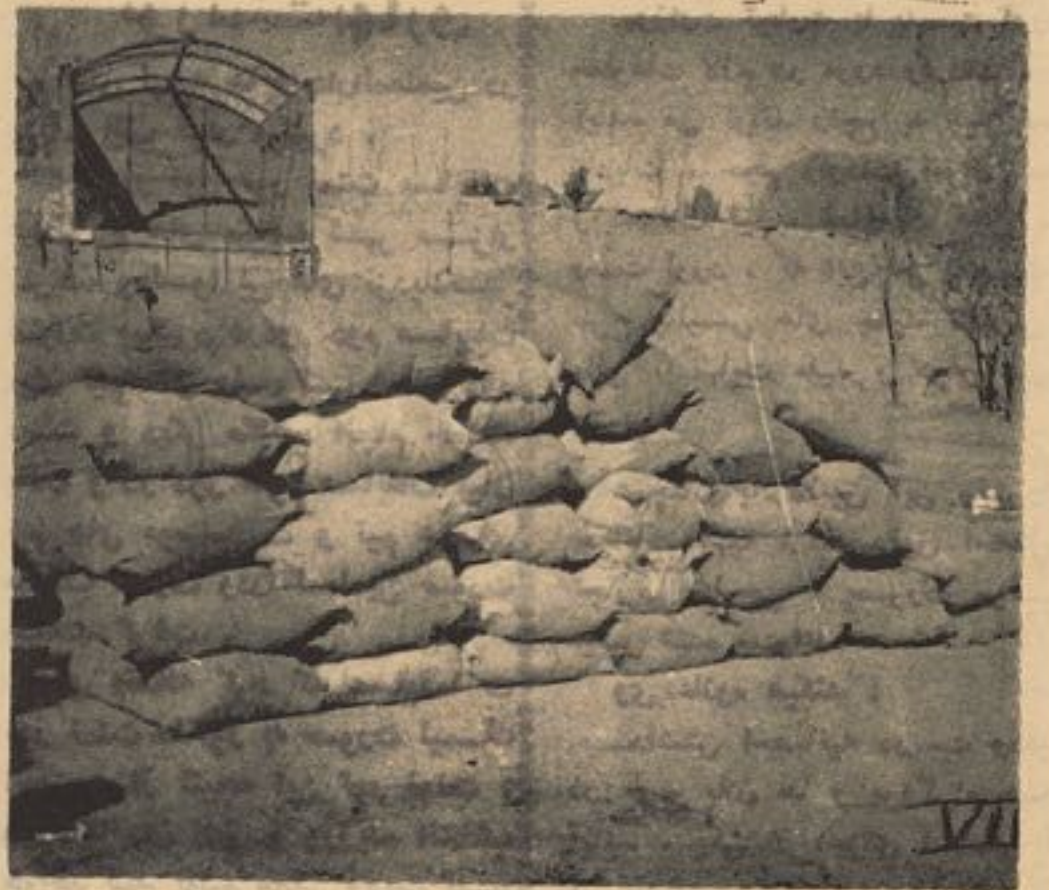
بنیاعلی محمد ظاهر، ظاهر مدیر قاچاق در جواب سوالی گفت از اواخر ماه سرطان ۵۲ الی اخیر سال ۵۲ - ۱۰۴ واقعه قاچاق از خود مرکز کشف و گرفتار گردیده است که ۲۹۰ نفر به اتهام آن گرفتار شده اند و دوستیه شان تکمیل و جهت طی مراحل قانونی به مرجعش سپرده شده است هم چنان موظفین این مدیریت در همین مدت موفق شدند ۵۱۹ واقعه قاچاق را در ولایات کشور گرفتار و به گمرکات مربوط شان تحویل بدهند که بیشتر این واقعات در قندهار هرات -

تریاک هارابه حاجی عبدالرحیم پسر حاجی عبدالعزیز ساکن ناحیه پنجم شهر قندهار تسلیم بدست میباشند که هر دو نفر مذکور از طرف موظفین انسداد قاچاق گرفتار شده اند ولی شخص اولی که مواد مخدره را از (گورد کوه) ارسال کرده بود بدست پولیس نیفتاده است، زیرا قاچاقبران متاع شان را روی رمز از یک جا به جای دیگر حمل می کنند و پول می گیرند و حتی در یور حامل مواد شان گرفتار می شوند قاچاقبران از موضوع آگاهی پیدا کرده فراری میشوند. در یور گرفتار شده هم آدر سس مکمل و اصلی قاچاقبران را نمی داند زیرا وقتی قرار داد بین قاچاقبران و در یور عقد میگردد متاع مواد مخدره در جائی تحویل در یور می گردد که محل مشخص نیست مدیر قاچاق وزارت داخله علاوه کرد: اشخاص مذکور در اعتراضات خویش متذکر شده اند که هر گاه موفق می شدند ۶۰ خریطه تریاک را تسلیم شوند از طریق زود هلمند ذریعه شتر آنها از سر حد کشور خارج ساخته و به قاچاقبران خارجی تحویل میدادند چنانچه آنها متذکره شده اند که قبلا ۱۸۰ خریطه تریاک را تسلیم قاچاقبران خارجی در دو دفعه داده اند، نا گفته نماند که

سرعت سر سام آوری بر فرار ذریعه موتر پر داختند و موظفین پولیس هم باهمان سرعت در حالیکه فاصله زیادی با موتر قاچاقبران داشتند برای گرفتاری آنها اقدام کردند و **ذره اول برای آنکه موتر لاری** از نظر نا پدید نشود چند نفر از موظفین پولیس موتر لاری را متوقف ساخته در یور را اخطار دادند از جایش حرکت نکند و بعد موتر پولیس برای گرفتاری قاچاقبران بحرکت افتاد. بالاخره موتر پولیس از والکاه سبقت بسته پس از اعلام خطر بدریور والکاه دستور توقف داد و در یور والکاه وقتی خودش را در چنگال قانون محصور دید ناگزیر موتر را متوقف کرده و خود شان را تسلیم پولیس کرد.

بنیاعلی محمد ظاهر، ظاهر مدیر قاچاق وزارت داخله ضمن اظهار مطالب فوق بقیه جریان را چنین تشریح کرد.

در یور لاری و قاچاقبران جهت تحقیق به مرکز وزارت داخله منتقل گردید و از سقف موتر لاری در حدود ۶۰ خریطه هاری ۴۳۷ کیلو و هشتصد گرام تریاک بدست آمد قاچاقبران عبارت از محمد یوسف پسر گل محمد باشندند قریه ابراهیم خیل ولایت لوگر که می خواست



در حین باز رسی مو تر در بسین جوال ها مواد مخدره ظاهر و کشف شد شماره ۳۰

طرز صحبت در مجالس

شانرا نیز همراه می برند . باید دانست که این وضع نیز آن ها را خیلی نا راحت می سازد . برخی خانمها عادت دارند که در مجالس مهمانی و ضیافت ها لب از لب نمی کشانید و کلمه ای سخن نمی گویند . روی این اصل تصدیق خواهید کرد که وجود چنین اشخاص عبوس و زمخت در مجلس مهمانی برای سایرین نا گوار و طاقت فرساست . مخصوصا برای میزبان که با تحمل زیاد و خساره مادی خواسته است ساعتی را با خوشی و تفریح از مهمانان و دوستان خود پذیرایی کند . بنابراین اگر در مجلس که فرضا

آینده بهتر برای

فوری نیز اتخاذ نمایند . آله مذکور بنا م بایو پتام بوده که مرکب است از پنس های کوچک که در رانتهای یک سیم نازک و صل بوده و از راه مورد برای گرفتن نمونه های قلب وصل شده میتواند . همین تخنیک که از عدم قبول قلب جلو گیری نماید توسط داکتر ویلیام - سهر لین کشف گردیده است . وی متوجه گردیده است که پوست میتواند برای یک مدت طولانی عاری از هر نوع تماس با دیگر قسمت های وجود نمو کرده و بیحیت و جود خارجی تلقی نشده و هیچ نوع عدم قبول هنگامیکه به دیگر قسمت های وجود پیوسته گردد نشان نمیدهد . وی با این تخنیک چندین انسان را هم تداوی کرده است .

و اخیرا حیوانات قرینه را مطالعه کرده و به هیچ نوع برابرم عدم قبول ، بعد از آنکه به قرینه موقع زاده شد تا در لابراتوار برای یک مدت موقت نمو کند برخوردار نگردند . و حالا کرده حیوانات لیتوس پانقراسی را برای عملیات پیوند اجزای انکشاف داده است اگر توقعات ویلیام سهر لین منتظر تحقیقات بیشتر شود این تخنیک ممکن است در قسمت پیوند اجزای مختلف بدن و احتمالا قلب بیشتر قابل قبول باشد . هیچکس نمیداند که ریشل و دیگر مریضان با چند نوع عدم قبول زندگی کردند بسیاری معتقدند که ساختمان خلقت اینها خوشبختانه مشابه به ساختمان صاحب اول قلب بوده . بنا وجود اینها قسب رابعیت وجود خارجی حس نکرده و عملی عدم قبول

پیوند زنده گی

درست ، روشی را در پیش می گیرند که سزاوار وظیفه انسانی آنهاست . و گرنه بهشت زندگی در کانون خانواده باز هر کلام و کجروشی های زن خانه ، جهنمی بیش نخواهد بود . و در فرجام کار این وضع سبب می شود که رشته مستحکم زندگی دو موجود از هم بسکند و نتیجه نامطلوبی با آرد .

اظهار امتنان

بدینوسیله از وضع شریفانه اعضا گروه توزیع تذکره جمهوریت در حوزه ناحیه (۴) بالخصوص از بنیاد عالی نعمت الله مدیر آن اظهار امتنان نموده موفقیت شانرا آرزو می نمایم



عزیز الله غنی زاده از ناحیه (۴)

(۹۲) ۱ - ۱

تورنمنت بهاری

تیم های لیسه ها و دارالمعلمین در ردیف الف قرار میگیرد .

در دور اول تورنمنت مسابقات میان تیم های مکاتب شهر مزار شریف و ولسوالی های نزدیک شهر صورت میگیرد در دور دوم مسابقات میان تیم های ولسوالی های دور دست و دیگر مکاتب انجام خواهد یافت و در دور سوم مسابقات میان تیم های موسسات و تیم های منتخب معارف و دارالمعلمین صورت خواهد گرفت .

وی اضافه کرد که مسابقات تورنمنت مذکور به صورت لیگ است و از نتیجه این تورنمنت ، ورزشکاران لایق و ورزیده انتخاب خواهد شد تا تیم محلی ولایت بلخ را تشکیل داده جهت مسابقات به مرکز بروند و در تورنمنت های کابل شرکت ورزند .

زیربنای انکشاف

تجارتی ، تعلیمات تمامه تطبیق مقررات نیز تدوین و نشر گردیده است . علاوه بر این پیشبرد امور مقررات و تطبیق آن ، در چوکات وزارت تجارت ، ریاست دیگری بنام ریاست (تجارت خارجی) تاسیس گردید .

بقول بنیاد عالی محمد خان جلالی وزیر تجارت ، منظور اساسی از تدوین مقررات فعالیت های تجاری رهنمونی تجارت پراہ ساله می باشد .

به اثر تطبیق این مقررات حکومت قادر خواهد شد ، تا از فعالیت های تجاری خارجی مطلع گردید و برای جلو گیری از مشکلات در آینده ، دیگر تحولات در قلم و اموال پیش از پیش اقدام نماید .

نظر به این مقررات ، موسسات تجاری ، قبل از صدور فرمایش اموال بخارج ، یا خریداری اموال بایست از وزارت تجارت اجازه بگیرند ، که دادن اجازه طوریکه گفته شد راه های سهل به موسسات تجاری گذاشته شده ، تا بيمو جب دچار مشکلات نگردند .

وزیر تجارت سوال دیگر را ، راجع به اهمیت معلومات گردآوری شده در ساحت تجارت خارجی ، چنین پاسخ میدهد :

وزارت تجارت با بدست آوردن معلومات لازم در مورد واردات ، در آینده می تواند راجع به بیلا نس تادیات ، حجم واردات اموال عمده و تحولات قییم ، معلومات کافی به دست آورد ، که این امر ، برای طرح پالیسی های جدید تجاری و مالی ، نهایت مفید و موثر می باشد .

همچنان با تطبیق این مقررات امکانات تهیه ارقام دقیق احصایه تجارتی خارجی ، بصورت موثر میسر شده میتواند .

وی علاوه میکند : داشتن احصایه درست و دقیق در طرح پلان ها و پروگرام های آینده ، یکی از اجزای اساسی آن می باشد .

زیر بنای انکشاف تجارت

وزارت تجارت عقیده دارد که تطبیق این مقررات جدید، زمینه، فعالیت را، به موسسات تجارتهای که خواسته باشند، براه های درست و سالم، فعالیت کنند، میسر ساخته و در توسعه فعالیت های شان موثر واقع میگردد.

وزیر تجارت ضمن گفتگویش، از تأثیر مقررات جدید تجارتی در بهبود وضع تجارت کشور تذکره داده، علاوه کرد:

این مقررات حتی امکان، از فعالیت های نا سالم و خلاف مقررات جلوگیری می نماید. همچنین برای تنظیم موسسات تجارتهای و تجارت داخلی، پیش بینی های به عمل آمده است که توسط ریاست (تجارت داخلی) که آن هم جدیداً بمیان آمده عملی میشود.

وی ادامه داد:

تشخیص موسسات تجارتهای از لحاظ نوع فعالیت آن ها و تصنیف فعالیت شان در مقررات مذکور مد نظر گرفته شده و برای انواع عمده فعالیت های تجارتهای جواز نامه های مشخص داده میشود.

همچنان برای معلوم نمودن مقدار اموال مازاد داخلی برای صادرات و هكذا معلوم نمودن مقدار اموال طرف ضرورت که با در نظر گرفتن تولیدات داخلی، از خارج کشور باید تهیه شود، ریاست تجارت داخلی موظف گردیده است.

تنظیم تجارت بین ولایات کشور و مراقبت ازقیم اموال عمده و ضروری از نقاط دیگری است، که در چوکات این قسمت مد نظر می باشد.

بناغلی جلال در پاسخ سوالمراجع به ترانزیت و وسایل ترانسپورتی برای اموال تجارتهای در کشور گفت:

در تجارت خارجی، راستی هم مسایل ترانزیتی از مشکلات عمده محسوب میشود. برای رسیدگی به مسایل ترانزیتی و ایجاد وسایل بهتر ترانسپورتی، برای انتقال اموال از داخل به خارج و توريد اموال از خارج به کشور، ریاست دیگری به نام ریاست (ترانسپورت بین المللی و ترانزیت) جدیداً درین وزارت

تاسیس شده است. این ریاست علاوه از مطابقت و وسایل و طرق بهتر ترانزیتی، به مشکلات روز مره آن ها نیز رسیدگی میکند.

سوالی را، اینطور با وزیر تجارت مطرح می سازم:

توازن بین صادرات و واردات در افغانستان چگونه است؟

وی پس از چند لحظه تفکر، میگوید: - در قسمت صادرات و واردات

اموال، بیلاتنس به نفع کشور است چه صادرات ما، بیشتر از واردات می باشد اما تادیه اقساط و ربیج قروض خارجی و مصارف سر مایه گلازی در پروژه های انکشافی که از اقلام عمده بیلاتنس تادیات کشور می باشد، بیلاتنس ما را کسر مواجه ساخته است.

قسمتی ازین کسر، با بدست آوردن کمک های مالی کشور های دوست و موسسات بین المللی، رفع میگردد.

در اخیر از بناغلی جلالر می پرسیم:

به نظر شما، کشور ما، از حیث تجارت، بیشتر به چه نوع اموال توریستی نیاز مند است؟

وی میگوید:

ما در شرایط فعلی، بیشتر به توریست اموال ضروری استهلاکی، برای رفع احتیاج مردم، ضرورت داریم. اما اگر یک دور نما را در نظر بگیریم، بیشتر توریست اموال سرمایه یوی مانند ماشین آلات صنعتی، برزه ها و مواد خام برای تدویر موسسات صنعتی و ایجاد صنایع جدید نیاز مندیم.

در اخیر وزیر تجارت که در پاسخ سوالاتم وضع تجارت کشور را، با خود شروینی بررسی کرده و معلوماتی بیزامون آن، ارایه کرد، گفت:

- برای انکشاف تجارت خارجی عقد موافقتنامه های تجارتهای، با اکثر ممالک دوست، جهت فروش اموال افغانی به قیمت بهتر و استغفا ده از ترجیح بعضی گمرک های یک تعداد کشور های خارجی در انکشاف صادرات قابل یاد آوری است.

داستان دودل

مردن سراز زانوی گامدی پر میداردود کنار او نشسته باشور واشتیاق میگوید:
- «باری» از مو بدن فرخ فال مزده دارم که در حدود شمال نخل فیضی است در بیابانی طوبی الاصل، سدره الغضانی کما مدی پاشچیمان بسته سخنان او را میشوند. در تصور او صحرایی غریب و طولی مجسم میگردد و تکدرخت خرمایی در وسط آن جلب نظر میکند. باز هم صدای مردن طنین می افکند:

نخل فیضی است در بیابانی طوبی الاصل، سدره الغضانی آرزو ریشه دویده او کلام دل میوه رسیده او درخیال کما مدی نزد درخت خرما، شمال شیب مانند مردن پیدا میشود و درستان خود را دراز کرده آغوش میکشاید، ناگهان از گوشه های در بیابان، گامدی پدید می آید، مردود لداوه سعادت مند صد یگر را در آغوش میکشند و باز هم نا پدید میگرددند.

مردن از سخنان خود چنین نتیجه میگیرد:
میروم تا بیان درخت رسم شاید از سایه اش بیخت رسم
امیر یک چشم نزدیک آمده اعلام میدارد:
- دمیدن صبح نزدیک است، دیگر وقت

جدایی فرا رسیده. محافظان بقایای آتش را لگه مال کنان خاموش میسازند.

گامدی و مردن از جا پر میخیزند و درستان همدیگر را فشرده، چشم از روی هم پیر نمیدارند.

«باقی دارد»

سا به دارم جبین حرام وفا لیک میترسم از جنون فضا! و سر بزر افکنده در اندیشه فرو میرود:
- که زنده ناگهان درین دفتر غیبت... آتشی دیگر گمر با این عزیم بشکنم دامن بر تو و بیزد غبار جرات من محافظان باسابقه «توشله» سرگرم قمار بازی اند. یکی از آنها تا میتواند «دوازده» گویان بصدای بلند خطا پ میکند، دومی لازمی از جا پر میخیزد.

- غلط بازی کردی، حیله گرا محافظ دیگر نیز از جا پر میخیزد:
- که حیله گراست؟

در حالیکه آنها میخواهند بجان هم افتند، امیر یک چشم با تازیانه آنها را میزند و فریاد میکشد:

- آرام باشیدا هرگاه بخواید جنگالی بریاکنند، هر دو طعمه گرگها خواهید شد. مردن سر بزبانوی گامدی گذاشته، چشم از روی او پیر نمیدارد.
گامدی چنین نجوی میکند:

- میروی چون نگه ز چشم ترم برنگه بعد ازین که رانگرم؟ رفت رنگ از گلم چه باغ است این! ریخت می بر زمین، چه داغ است این! مردن بی آنکه چشم از چشمان محبوب بردارد پاسخ میدهد:

- هر دو گشتیم پای بند فضا، هر دو از یخت خود شدیم جدا، لیک روزی رسد که هجران، بسر آید، فتم بدامانت.

بقیه صفحه ۴۸

آداب سخن

صحبت شروع کنید باید بدقت سخنان هم صحبتان خود را بشنوید و بعد عقیده خود را بیان نمایید.

عده ای از جوانان توقع دارند که مصاحبان شان بدقت به حرف های شان گوش بنهند در حالیکه خود شان در موقع صحبت دیگران این نراکت رازعایت نمی کنند پس اولتر از همه گوش نمودن به حرف های دیگران و نشان دادن دقت و توجه و علاقه بحرف های آنها یکی از جمله مسایل آداب معاشرت است که خود

جنبه جداگانه دارد ولی مربوط می شود به آداب سخن گفتن. باید توجه شود که در موقع حرف زدن (فلس) صدا نه بلند باشد که اطرافیان را ناراحت کند و نه آنقدر پست که طرف «خجور شود گوش خود را نزدیک دهن شما پیاورد باید حالت اعتدال حفظ شود زیرا در سنت حرف زدن و بیخاستن گفتن و موقعیت و طرف را شناختن يك هنر است هنر یکه برای پیشرفت و موقعیت شما حتمی و لازمی شمرده میشود.



مسؤول مدير:

نجيب الله رحيق

معاون روستا باختری

ددفتر تيلفون: ۲۶۸۴۹

كور تيلفون ۳۲۷۹۸

مهمتم علي محمد عثمان زاده

پته: انصاری وات

داشتراك بيه

به باندنيو هیوادو کبني ۱۵۲۴الر

دیوی گنبي بيه ۱۳ افغانی

به کابل کبني ۱۰۰۰ افغانی

تيلفون: مدیریت توزیع وشکایات

۲۶۸۵۴

دولتی مطبعه

روزنه‌ای بسوی تاریکیها

اینقدر ساده نباش لایلا! او شماره موتر را بر داشته است، اگر حالا از چنگش فرار کنیم، روز دیگر بدامش می‌افتیم، آنوقت بد میشود، خیلی بد. تازه چرا باید فرار کنیم؟

این موضوع آنقدر مهم نیست که بفرار بپروازد.

از فرط ترس و هیجان کف دستهایم عرق کرده است، بسا و سواس کو گانه ای میپرسم:

اگر بفهمد که ما هیچ نسبتی با هم نداریم، آنوقت چه؟

بنظرم همین حالا هم فهمیده است.

با التماس آلوده به ترس می‌گویم:

پس در اینصورت کجا می‌خواهد ما را ببرد؟ نکند...

بالحن شمرده ای حرفم را قطع میکند:

گفتم آرام باش. آرام آرام وقتی رسیدیم خودت خواهی دید که همه چیز زود درست خواهد شد، آنقدر زود که باور نکنی.

صدای آرام و بدون ترس محسن خان بمن قوت قلب می‌بخشد و دیگر سوالی نمیکنم.

در واقع فرصتی برای سوال کردن هم ندارم، چون جیب جلوساختمانی که شکل خانه های معمولی را دارد توقف و افسر جوان پولیس از آن پیاده میشود و لحظه همانجا می‌ایستد تا موتر ما هم برسد.

وقتی ما میریم، به اشاره افسر پولیس محسن خان، موتر عقب جیب از حرکت باز میدارد و من و از آن پیاده میشویم.

پولیس که در کنار در و رودی ایستاده است به افسر جوان اسلام میدهد و نگاه بی تفاوتی به من و محسن خان می‌اندازد. هر سه نفر از پله های سنگی بی که يك گوشه اش ریخته است بالا میرویم و وارد دهلیز طولانی و باریکی می‌شویم.

افسر جوان یکقدم جلو تر از ما در دوم دست راست را باز میکند و اول خودش و بعد من و محسن خان وارد آن میشویم.

افسر جوان مستقیماً بطرف میز صدر اتاق میرود و پشت آن قرار میگیرد و بمن اشاره میکند - روی چوکی کنار میز بنشینم و آنوقت بدون مقدمه، قلمی از روی میز بر میدارد و صفحه کاغذی جلو خود می‌کشد و از من میپرسد:

اسم را میپرسد، اسم پدرم را شغلم را و محل سکونتت را و بعد سوال قبلی اش را تکرار میکند که با محسن خان چه نسبتی دارم.

همه را جواب میدهم و در اخیر هم میگویم ما دو نفر باهم نامزدیم. لبخندی در صورتش میشکفتد و مثل اینکه از همه چیز خبر داشته باشد، میگوید!

که گفتید نامزد، بلی؟ بسیار خوب بعد میگوید:

ممکن است چند دقیقه در آن اتاق تشریف داشته باشد؟

با انگشتش در نیمه بازی را نشان میدهد و میگوید:

آنجا راحت ترید. من باید چند سوالی از این آقا بکنم.

ناتمام

مردی بانقابچه

صدای مایتلند آنقدر آهسته شد که تقریباً شنیده نمی‌شد.

(با من بیایید. بدفتر من بیایید شما به یقین مرا مسخره تلقی نخواهید کرد؟ چطور! من اکنون ۸۷ ساله هستم. ماد موزل، نزد من بدفتر بیایید و شما خواهید خندید.)

مجددا آهنگ صدایش گریه آلود شد و بحرفش ادامه داد:

« شما مرا کمک خواهید شد و من از شما خواهم بود، من میدانم اما من به مایتلند درین باره هیچ حرفی نزده ام. زیرا اگر بفهمد، گریه و فغان خواهد کرد. موضوع از اینقرار است ماد موزل، جانس بیر مرا ترك کرد و هیچکس دیگر پیش من نیست. شما به ملاقات من می‌آید! شما هیچگاه نامه ای نگرفته اید، چی‌ها؟ این سوال آخر را دفعته وبی محابا کرد.

ایلا به وار خطایی جواب داد:

« از شما؟ نی آقای مایتلند! مایتلند اظهار داشت: «مکتوب نوشته شده است. شاید هنوز به پسته نرسیده اند نمیدانم.

مایتلند نگاهی به طرف عمارت افکنده، دوباره متوجه ایلا شد مثل آنکه قیافه کسی از سمت عمارت معلوم شده باشد. مایتلند پرسید: « آنجا کیست؟ »

ایلا متوجه شد که انگشتهای مایتلند به شدت دور شانه اش می‌لرزید ایلا پاسخ داد: « او پدر من است آقای مایتلند. شاید از دیر ماندن من در بیرون پریشان شده و بسراغ من بر آمده است. »

مایتلند مثل آنکه فشاری از روی شانه اش کم شده باشد اظهار داشت: « آخ اینطور، پدر شما؟ در باره آنچه با شما حرف زده ام به او چیزی نگویید. »

باقی دارد

مولود مسعود پیغمبر اسلام

مامور رهنمایی قوم و همه مردم روی زمین گردید، مردمی که فقط توسط رشته قوی « ایمان به رب العالمین » بهم پیوند نزدیک میشوند، جدا از پیوند های اقتصادی نسبی و حسبی، نژاد و غیره. دعوت وی بی اثر نماند و مردمیکه فرق زشتی و بدی نمیکردند و از تصورات رب العالمین اندیشه آنها بدور بود بسوی عالی ترین مدارج آدمیت رهنمونی شدند و در مدت کوتاه در مدرسه نبوت پرورش و آموزش یافتند و اندک اندک نور تابناک اسلام از مرزها و محدودها گذشت و سراسر گیتی را فراگرفت و به یکایک، دین اسلام حقا نیست خود را در روی گره خاکی به اثبات رساند و به يك دین جهانی و برحق مبدل گردید.

محمد (ص) دینی برای بشر به ارمغان آورد و مکتبی برای جهان اسلام گشود که هدف آن یکتا پرستی و اتحاد و برادری است که وحدت و یگانگی را تقویه می‌بخشد و مفهوم حق و حقانیت را می‌فهماند در انسان و روح آن آدمیت و صفا می‌آفریند. برای تأمین این دین عالی محمد (ص) تلاش فراوان بخرج داد و زحمات زیادی متقبل شد، برای تبلیغ دین اسلام و کسانی که بر ضد آن به پا خاسته بودند بارها جنگید و کسی با تیر و ایمان و بصیرت و بیباکی و فهم و دانشی که خداوند (ج) نصیبش کرده بود، بر همه مشکلات چیره شد و بر چم دین مقدس اسلام را در جهان بلند کرد و به اهتزاز در آورد. امروز که قریب ۱۴ قرن از آن روز گذشته

طبق قانون اساسی فرانسه تا پنج هفته دیگر انتخابات ریاست جمهوری شروع میشود. در انتخابات آینده ریاست جمهوری فرانسه ژاک شابان دالماس صدر اعظم سابق فرانسه و والتر سکاردر سنیک وزیر مالیه آنکشور خود را کاندید نموده اند.

قرار است احزاب سوسیالیست و کمونیست فرانسه در انتخابات ریاست جمهوری اشتراک ورزند و میتران رئیس حزب سوسیالیست فرانسه کاندید است. ریاست جمهوری از این احزاب سیاسی که در انتخابات ائتلاف میکنند، میباشد.

است، دین مقدس اسلام هم چنان پایدار و هم چنان هادی و راهنمای مومنین و بندگانی راستین خداوند است.

در گذشت پومپیدو

بیا که برویم به افغانستان

درین رستوران یک مرد امریکایی از رستوران (سیگیز) تعریف کرد و ما روز دیگر به این رستوران رفتیم. در رستوران همه مشترک زبان خارجه بودند و افغانها اجازه نداشتند به آن داخل شوند.

وقتی از (سیگیز) بیرون آمدیم، تصمیم گرفتیم که بعد از خوردن یک غذای سرد بسازیم و بخوریم. برای این کار مقداری نوش پیاز، بادجان رو می و ترکارهای دیگر خریدیم که همه اش دو پنیس تمام شد. در هاتل این ترکارها را شستیم و بسوی باغ بالا روان شدیم. این باغ افغانها تابستانی (امیر عبدالرحمن خان) در سده نزد هم بود. عمارت این باغ، که اکنون به شکل رستوران درآمده است، خیلی زیادهنگیز بود و از آنجا آسمان آبی نمای بسیار شگوهی داشت.

ساعت دوی بعد از نیمروز، مادر کنار حوض آبازی نشسته بودیم و غدا می خوردیم. همه جا آرام بود و قله های پربرف کوه ها در دور دستها معلوم میشد. این فضای بهمانه احساس انسانه بی میداد.

آهنگ نا آشنا شب هنگام که به رستوران هو تسلی بر گشتیم دیدیم که بجز چند میز دیگر همه میزها در پشت پرده بی قرار داده شده است. از آنسوی پرده آواز فرحت انگیز ساز به گوش می رسید.

گارسون هاتل به ما گفت که امشب در رستوران یک عروسی برگزار است. سپس گوشه پرده را کنار زد تا ما مراسم را تماشا کنیم.

یک گروه سه نفری ساژندگان آهنگی رامینوا خنند. آهنگ ساز خوب شایسته بود. یکی از زنان رقصید و تماشاگران برایش گفتند. حتی درین مراسم نیز زنان مردان تقریباً جدا نشسته بودند و برای ما فرصت خوبی بود که یک عروسی افغانی را تماشا کنیم.

صبح روز ششم نو مبر بایک بس کو چک بسوی با میان بند امیر به راه افتادیم. رهنمای ما که (علی) نام داشت، برای ما بسیار سودمند بود.

راه کابل تا بامیان بسیار خراب بود، ولی مناظر قشنگ و دل انگیز در دو طرف سرك دیده میشد. کاروانهای اشتر اژدو کنار ما میگذشتند و ما زنان رو پو شیده رامی دیدیم که ظرفهای بزرگ بر سر داشتند و از خانه های گلین بیرون میشدند.

پس از دو ساعت راه پیمایی، مو تر در کنار دریای خرو شانی ایستاد و مسافران پیاده شدند. رهنمای ما، (علی) تعریف کرد که افغانها چگونه می (تروت) صید میکنند: آنان عصاره مخصوصی را با غذا مخلوط میکنند و به دریا میاندازند و وقتی ماهیان این مواد را بخورند، تقریباً بی حس میشوند. آنگاه میسوان با دست آنان را صید کرد.

درواه به جایخانه کوچکی تو قف کردیم. سر انجام پس از پیمودن پنجاه میل راه به با میان رسیدیم. لحظه ای بعد، پیکره های عظیم بودا را دیدیم که در سینه تپه بی گنده شده بودند. پیکر بزرگ یک صد و هشتاد فوت و پیکره کوچک یک صد و پانزده فوت بلندی دارد. در کنارهای آنها مغاره های بسیار ریو جو است. ازین مغاره هادرسه ششم میلادیه اربابان بودایی استفاده میکردند. ما نیز دیک پای بودایی

ژورژ پومپیدو...

پومپیدو که بعد از جنرال دو گو لریس جمهور سابق فرانسه بخت رییس جمهور و تقریباً بیست و پنج سال خدمت نمود است.

وی در دیک خانواده دهقان در ناحیه مورچین در فرانسه مرکز بدنیاً مدکه پدر و مادرش و نلیله معلمی را بعهده داشتند.

پومپیدو بتاریخ پنجم جولای سال ۱۹۱۱ با بر صمو جود گذاشت و بعد از دو رلیسه در دارالمعلمین پاریس شامل شده و به حیث معلم ادبیات از آنجا فارغ التحصیل شد.

وی در انستیتوت مطالعات سیاسی هم شامل شده بود. پومپیدو در سال ۱۹۰۳ با یقین کلسود ساحور محصله پوهنخی حقوق پاریسی ازدواج نموده بود.

پومپیدو دو مین رییس جمهور جمهوریست پنجم فرانسه که از طرف جنرال دو گول

تاسیس شده بود و اولین رئیس دولت آن کشور میباشد که در دوران عسیده داری ریاست جمهور ری فرانسه چشم از جهان پوشیده است.

وی در ماه جون سال ۱۹۶۹ در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه ر قیب خود پوهن راشکست داد و بخت رییس جمهور فرانسه انتخاب گردید.

پومپیدو نیز در همین نیس جمهور فرانسه و دو مین رییس جمهور جمهوریست پنجم آن کشور است که توسط جنرال دو گول تاسیس شده است.

شایعات مربوط به مرضی پومپیدو به تعقیب انتخابات ریاست جمهور ری موضوع استعفای وی را بامیان کشیده بود.

خبر دیگر درگذشت پومپیدو ضربه ای بر حیات سیاسی فرانسه وارد نموده است. پومپیدو نیز در همین رییس جمهور فرانسه تشنجی بین پاریس و متحدین آن بود و نامند و نگرانی عامه نسبت به انفلاسیون در فرانسه زیاد شده است.

میزمدور

خانواده ها باین تیاتر بسیارند و این مطالب باشبوه های طنز آمیز ترتیب گردد و مردم عرضه شود تیاتر اگر بتواند برای همه مردم و بزبان مردم باشد بیشتر از مطبوعات مفید است.

لیلی: من تیاتر را نالید میکنم، مشروط باینکه مسایل اقتصادی خانواده ها از نظر دور نگاهدشته نشود تیاتر در شرایط کنونی هم گران است و هم آرای یک تیاتر روشنفکرانه را دارد و هم از نظر کمیت بصورت قطع جوابگوی نیازمندی هائیمست، از جانبی این تیاتر یعنی تیاتر خانواده ها باید توسط دولت و اشخاص آگاه رهنمایی گردد و گرنه بازم تجارب تلخ گذشته را در همین زمینه زنده خواهد ساخت.

ایته تیاتر تشبکاتی نیست، مطبوعات و رادیو نقش اساسی در ترویج اذهان دارند. شریف رویا توکلی: جلب اعتماد مردم به مطبوعات، رادیو،

تیاتر و موسسات اجتماعی کاری است که اولتر باید صورت پذیرد، باید مردم را عادت داد که ازین منابع خوبتر و بهتر استفاده بریند، در حال حاضر یکمیت هادراین زمینه ناقص است و یک کیفیت هامطابق روحیه و شرایط اجتماعی عیار نشده است، استفاده از تمام وسایل ارتباط جمعی به تنهایی کافی نیست باید با تحقیق کافی، مطالعه کافی و شناخت عوامل اصلی و واقعی مشکلات در ساحت مربوط بزندگی جوانان و باز نظر داشت شرایط خاص هر منطقه و پروگرامهای خاص برای همان منطقه داشت و گرنه اگر این پروگرامها خواه در تیاتر باشد یا سینما و رادیو موثریت کامل نمیتواند داشته باشد.

پروشگر: باتشکر از اینکه در این بحث شرکت جستید نظرات شما و پیشنهادات شما را منعکس می نمایم و این بحث را بازم در هفته های آینده و از زوایای تازه مورد ارزیابی قرار میدهم.

مانفهمیدیم که چگونه مدت ویژه تمام شده، ازینرو، شوهرم این کلمه ها را که در پاسپورت نوشته شده بود، به مردشان داد (برای سه ماه اعتبار دارد) و گفت:

شوهرنوز یک ماه دیگر باقی مانده است. مرد سرش را تکان داد:

گفتم تمام شد. این ویژه تنها برای یک بار و در اعتبار دارد. باید برای گرفتارن ویژه جدید واپس به هرات بروید.

سپس با سپورت ما را که در روزگامیش گذاشت و گفت: -لطفا در بیرون منتظر باشید. نفر بعدی کیست؟

دارند، به سوی مدخل مرزا ایران به راه افتاد. در مدخل مرزا ایران نخست به مرکز صحنی رفتیم و در آنجا از طرف مقامات ایرانی بهر کدام ما چار چار دانه کپسون دادند گسه بخوریم. ما نمیدانستیم. این کپسولها برای چیست، ولی ناگزیر بودیم آنها را بخوریم.

بعد، به سوی محل کنتور و لپاسپورت رفتیم و در آنجا قطار شدیم. پاسپورتهایمان ملاحظه و مبر شد. نوبت به ملاحظه ویزه ای رسید که در لندن گرفته بودیم مردی که ویزه هارا ملاحظه میکرد با دیدن ویزه ما گفت: مدت این ویزه تمام شده!

بزرگ رفتیم و ظرفهای آبی رنگ بالای سر ما خیره مان کرد.

نزدیکهای بودا مدخل تاریکی وجود داشت و زینه های آن به بالا میرفت. این زینه ها را پیمودیم و سر انجام به قسمت سر بودا رسیدیم. ازینجا منظره طلا بی رنگ خزان تا دور دستها دیده میشد.

صبح روز بعد به سوی بند امیر رفتیم که در چهل و هفت میلی شمال غرب با میان موقعیت دارد. مناظر اطراف آهسته آهسته خشک و بیدرخت شد. ولی آسمان صاف و خورشید در خشان نمیکد است که آدم خشونت منظره را احساس کند. سرویس از سیک بلندی بالارفت و ما ناگهان در برابر خود مان دریاچه های آبی رنگ را دیدیم. در کنارهای دریاچه ها سا ختمانهای کوچکی دیده میشد و علی بها گفت که این ساختمانها آسیا بهایی هستند که با آبی که از بند میریزد کار میکنند.

از نزدیک آبشاری آمد شتیم. دورتر چند تن افغان را دیدیم که نشسته اند و جای میخوردند ما هم به آنان پیوستیم. در راه باز گشت، متوجه شدیم که در هر دهکده مردان در محلی اجتماع کرده اند. (علی) به ما گفت که امروز یکی از اعضای مذهبیست و مردان برای ادای نماز جمع شده اند.

روز دیگر ما سوار سرویس کند ما رفتیم و به راه افتادیم روز بعد به هرات رسیدیم و از طرف منظم هو تل پذیرایی ما ایستگاه سرویس دیده میشد.

بعد از ظهر آنروز برای خرید به بازار رفتیم و دیدیم که ناگهان از پشت سر آوازی شنیدیم: سلام، خوشحالم که باز شما را می بینم.

بر گشتیم و دیدیم که (عزیز) است. او از ما خواست اگر خواسته باشیم، مسی توانیم به ملاقات پدرش برویم. علاقه خودمان را به این ملاقات اظهار کردیم و همراه او به سوی خانه پدرش روان شدیم. خانه را دیوارهای بلندی احاطه کرده بود. ما از راه دروازه کوچکی به درون رفتیم. سطح اتاق دیوارها با قالیهای زیبا آرایش یافته بود و (عزیز) گفت که بسیاری ازین قالیها زیاد قیمت بهاست.

ما بر کوچی نشستیم. در حالی که با مجلات گوناگون آنروز پای خودمان را سرگرم ساختیم. (عزیز) رفت تا پدرش را بیورد لختی بعد، پدر مردی به درون آمد و با ما دست داد. پدر مرد بیمار بود و هنگام صحبت بر خودش فشار زیاد میآورد. ازینرو در بی نتوانست بشیند. بعد از خوردن غذا رفت.

بعد نو کوی جای آورد و (عزیز) با تپا ریکار در ش یک آهنگ ستار هندی به ما شنواید. بعد هم آهنگی از بیتلها را آواز کرد. ازینرو ما را تا هو تل ما دعوت کرد. در آنجا پس از خذنا حافظی رفت. ما آدرسهایمان را مبادله کردیم و اظهار امید نمودیم تا باز هم روزی همدگر را ببینیم. روز دیگر هنگامی که هو تل را تسرک میگفتیم، از طرف کارکنان هو تل خدا حافظی گرمی صورت گرفت. باز هم سوار سرویس شدیم تا به سوی مرزا ایران برویم. مراسم ملاحظه پاسپورت و اسپنا د دیگر دوسر حد افغانی دوساعت را در بر گرفت و داننده وقتی مطمئن شد که همه اسناد خروج

کلید موفقیّت در هنر فلم سازی

حمایه و پشتیبانی حکومت از هنرمندان بعد ازین مانند سابق تنها یک کلمه پروپاگند و به اصطلاح «کمپ» نیست بلکه یک حقیقت انکارناپذیری میباشد که از چندین جهت در ساحت ابتکارات و تحولات بنیادی نظام جمهوری عملاً به اثبات رسیده است. بنای جویز مطبوعاتی از یکطرف و لایحه فلم سازی آزاد از جانب دیگر شاهد این حقیقت میباشد. من به جرئت پیشگویی میکنم که جویز مطبوعاتی در تاریخ هنر و کلتور افغانستان چنان یک فصل درخشان و بیداری را آغاز میکند که یک دوره روئناسی را در کشور عزیز ما بوجود خواهد آورد زیرا اکنون که وزارت اطلاعات و کلتوری با ابتکار جویز مطبوعاتی در تقویم و پشتیبانی اهل علم و هنر از روی اخلاص و صدق عمل میکند طبیعتاً است که نویسندگان واقعی و وطن پرست که از چندین سال به اینطرف دلبرد و گوشه گیر گردیده بودند یکبار دیگر بشوق خاص بنویسند آغاز کرد و بعد از این به نوشته ها و هنرهای مبتذل فرصت نخواهند داد.

نقش و هدف جویز هنری در یک مملکت تنها یک مشت پول جایزه نیست بلکه اولتو برای خدمت در بلند بردن سویه کلتور و هنری کشور میباشد. یازده سال مشاهده من از جایزه اسکار در هالیوود بمن از نزدیک به اثبات رساند که این جایزه بین المللی فلم تاچه اندازه باعث این همه پیشرفت های شکفت انگیز در جهان سینما گردید زیرا کمیته های مختلف فلم هر مملکت به آرزوی اینکه برنده این جایزه شوند گوشتی دارند هر سال فلم عالیتری تهیه نمایند بالاخره این پشرفتیها سینمایی به جای کشید که به فلم حیثیت بهترین و موثرترین زبان بین المللی را داد و تعداد تماشاچیان فلم در دنیا در یکسال به نژده بلین رسید که این رقم در حدود شش برابر نفوس دنیا میباشد بهر حال چون درینجا به مطلب اصلی ما صنعت فلم سازی در افغانستان میباشد باید گفت که جریان کار

دو فلم در حال حاضر در کشور ما به مزده میرسد که بعد از پنزوق و ذهن مردم ما از ابتدال و خطر فلم های خارجی تا اندازه ای نجات خواهد یافت. فلم حاکم در موسسه افغان فلم از یکطرف و فلم رابعه و بکتاش در نذیر فلم از جانب دیگر یک آغاز جدید فلم برداری را در کشور ما پیشگویی میکند. آنچه از همه بیشتر قابل تقدیر میباشد ذوق و جرئت نذیر فلم میباشد که یک عده سر مایه گذاران بنام خدمت در راه کلتور ملی و سهم گیری برای انکشاف صنعت فلم در افغانستان سر مایه خود را درین راه بکار انداخته اند. حمایه و پشتیبانی از هنر فلم در حقیقت حمایه و پشتیبانی از تمام هنرها و هنرمندان است زیرا تنها فلم است که تمام هنرمندان یعنی از قبیل رسام، مجسمه ساز، نویسنده، شاعر، دایرکتور، کامپوزر، سراینده، نوازنده، خیاط، نجار، آرایشگر و غیره و غیره در آن فعالیت کرده زمینه هنرهای برای همه مساعد میگردد. حالا که نظایم نوین زمینه را برای چنین ابتکارات هنری مساعد ساخته است بیا بیاید که اولتر از همه

در جستجوی این شویم که کلید موفقیّت فلم سازی بیشتر در کدام هنر ها نهفته است. اصطلاح است که میگویند (اول سلام باز کلام) ولی برعکس پیروی از این اصطلاح در هنر فلم سازی مانند زنگ خطر است که شکست هنری و مالی یک فلم را اعلام میکند یعنی که در عالم تیاتر و فلم تنها کلام است و سلام وجود ندارد. مقصد من از کلام همانند متن یا به عبارت دیگر داستان یا سناریوی فلم میباشد که توسط یک نویسنده و در زنده و با تجربه در عالم تیاتر و فلم در قید تحریر می آید. در عصر حاضر سناریو نویسی مضمونی است که در یونیورسٹی های بزرگ دنیا تدریس میگردد سناریو در صنعت فلم حیثیت نقشه ای را دارا می باشد که توسط یک مهندس ما هر برای عمارت آسمان خراش عصری طرح میگردد و تمام کاریگرا ن این بنا به اساس راهنمای همین نقشه هنر نمایی میکند. پس اگر این نقشه و یا این سناریو توسط یک شخص بی تجربه و نالایق طرح میگردد شکست و

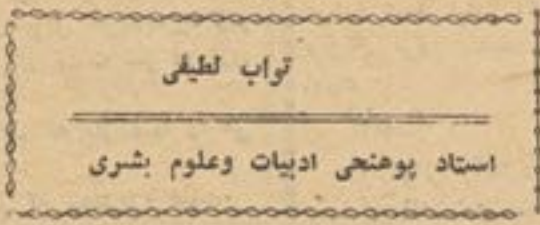
سرتگونی آن بنا حتمی است. این بسود مقصد من از اهمیت (کلام) یعنی سناریو در صنعت فلم.

همچنان مقصد من از کلمه (سلام) عبارت از خطر خویش خوری و رویداری در امور فلم سازیست یعنی اگر پروردیوسر و دایر کتر فلم همکاران خود را بدون در نظر د اشت استعداد و تجربه معض به اساس رویداری انتخاب میکنند ناگامی فلم از همان روز اول آغاز میگردد. خلاصه تیاتر و فلم که زاده یکدیگرند نیویویسم، خویش خوری و فیور تیزم (رویداری) را قطعاً نمی پذیرد و آنچه از همه اولتر کلید موفقیّت یک فلم میگردد عبارت از یک کلام یا سناریوی قوی میباشد. متأسفانه که در کشور ما در گذشته صنعت شریذیکه عالم تیاتر و فلم دیده است اولتر از همه از ناحیه عدم کلام یعنی یک نوشته ارزنده و قوی بوده است و از همین سبب است که در کشور ما یک اثر دراماتیک که حیثیت یک شکار کلاسیک ملی را بخود گرفته باشد هنوز بوجود نیامده است. نابلدی نویسندگان ما در عالم سناریو نویسی بیشتر از نمایشنامه نویسی قابل تشویق میباشد.

این حقیقت را من در کمیسیون مشورتی افغان فلم که دو سال قبل در آن اشتراک داشتم دریافتم.

ازینقرار که در اواخر سال ۱۳۴۹ در رادیو افغانستان و جراید چندین بار بطور اعلان از تمام نویسندگان کشور دعوت گردید تا داستانهای فلمی که بشکل یک سناریو باشد به افغان فلم تقدیم نمایند تا از آن فلم های هنری بزبان های پشتو و دری تهیه گردد. کمیسیون مشورتی افغان فلم که مرکب از روسای وزارت اطلاعات و کلتور آنوقت و اهل فن در عالم سینما و تیاتر بود طی چندین جلسه هشتاد و سه اثر را که از طرف نویسندگان وطن ارسال گردیده بود مورد قضاوت و ارزیابی قرار داد. عموماً آثاری برای مقصد فلم برداری به موسسه افغان فلم تقدیم گردیده بود که واضح می ساخت که در کشور

فن در عالم سینما و تیاتر بود طی چندین جلسه هشتاد و سه اثر را که از طرف نویسندگان وطن ارسال گردیده بود مورد قضاوت و ارزیابی قرار داد. عموماً آثاری برای مقصد فلم برداری به موسسه افغان فلم تقدیم گردیده بود که واضح می ساخت که در کشور



ما کسی اصلاً از هنر فلم نویسی اطلاعی ندارد. خلاصه که درین کمیسیون بالاخره سه سناریو برای فلم برداری برای سال ۱۳۵۰ انتخاب گردید که خبر آن در روزنامه ها و رادیو افغانستان به تفصیل نشر گردید. متأسفانه که نویسنده گان در و سناریوی آن که یکی استاک برشنا و دیگری استاد اگر یامیر بود چشم از جهان پوشیدند و فلمی از نوشته های این دو نویسنده ساخته نشد. در قسمت سناریوی سوم که بشام عروسی صحرا بود برای اینکه درین فلم چند عراده موتر سایکل ضرورت بود موسسه افغان فلم نمیتوانست آنها را تهیه کند از ساختن آن فلم نیز صرف نظر گردید.

چونکه سناریو حیثیت نقشه گذار را دارا میباشد او لتر از همه ستون اساسی فلم را تشکیل میدهد. از همین سبب است که آثار نویسندگان مشهور همیشه فلم های معروف دنیا را بوجود آورده است. بطور مثال شکسپیر یکی از نویسندگان سی است که در حالیکه در راه های او همیشه به حیث مواد درسی در یونیورسٹی های دنیا تدریس میگردد بیشتر از سه صد و هفتاد سال است که آثار او مسلسل در تیاتر های جهان به زبان های مختلف نمایش داده میشود و باز هم همان نوشته های دراماتیک اوست که تا امروز از آن عالیترین فلم ها از طرف ممالک مختلف جهان به زبان های مختلف و شیوه های گوناگون تهیه میگردد. بهتر از همه اینکه تنها بروی سٹیو خالی

بدون استعمال دیکور، ریچارد برتن، در برادوی نیویارک به تنهایی فقط با لژانت نمایشنامه های شکسپیر سالون تیاتر را از تماشاچی مملو می سازد اما برعکس همین ریچارد برتن در فلم کلیو پاترا که توسط نویسندگان نالا یق ترتیب شده است اما بنجاح ملین دالر در تهیه آن مصرف شده است به شکست فاحشی مواجه می شود. تاریخ سینمای جهان با ثبات می رساند که فلم های بزرگ عموماً از آثار نویسندگان بزرگ بوجود آمده است. بطور مثال اوتیلو اثر شکسپیر، برادران کارامازوف اثر دوستایفسکی، جنگ و صلح اثر تولستوی تراوی که آرزو نام دارد اثر تینس و لیز، پیتوایسان اثر ویکتور هو گو و غیره.

خلاصه که این حقایق خود را به اثبات میرساند که کلید موفقیّت یک فلم با زعم همانا کلام یعنی سناریوی آن میباشد که تنها نویسندگان ورزیده از عهد آن بدر شده می تواند یافته اند که از یک نویسنده ورزیده قبل از آنکه و بس از همین سبب است که کمیته های و پرودیو سر های بزرگ فلم های هالیوود آنقدر از موفقیّت خود را در قدرت سناریوی نوشته خود را برای یک فلم تکمیل کرده باشد تنها خلص موضوع یک سناریوی پیشنهاد شده را یک قیمت هنگفتی خریداری می نمایند تا مبادا کدام کمیته فلم دیگر آن

سناریو را اولتر تصرف شود. بطور مثال کمیته فلم (پارامانت) در هالیوود در بدل خلص موضوع فلم جفت عجیب که جمله جمل گلیه می شود مبلغ یکصد و هفتاد هزار دالر به حیث قسط اول پرداخته است. طبیعتاً است که این کمیته چنین مبلغ هنگفت را به حیث قسط اول در بدل تنها جمل کلمه معضی صا به اعتبار نویسنده آن یعنی (نیل سایمن) پرداخت است زیرا سابقاً این نویسنده در درامه نویسی به اثبات رسیده است که تمام فلم های که از اثر وی تهیه شده همه موفقیّت های بزرگ مالی و هنری را نصیب شده است. برآستی که بعد تر وقتی فلم جفت عجیب از کلام «نیل سایمن» تهیه گردید آن فلم یکی از بهترین و پر منفعت ترین فلم های تولیدی کمیته (پارامانت) گردید. دلچسپتر از همه اینک است حتی ادبیت نمایشنامه جفت عجیب که بزبان دری در گابل نمایش داده شد حایز موفقیّت های خاصی گردید که مجلات و جراید کشور ما به گرمی از آن استقبال کرد.

خلاصه اکنون که صنعت فلم سازی در کشور ما در ساحت نظام نوین روی انکشاف است برای موفقیّت آن از همه اولتر باید توجه به کلام یعنی سناریو گردد و (سلام) یعنی رویداد ها باید بکلی قطع گردد. پس بدینحال آن پروردیوسر یک درامور فلم سازی ساز ما بیشتر از کلام اهمیت بدهد. در خاتمه باید گفت که برای یک نوشته عالی یک دایر کتر ماهر و ستاره های مستعد نیز بکار است تا بتوانند با ابتکارات هنری خود طوریکه آرزوی نویسنده است به آن اثر کیفیت خاصی بخشند پس چه بهتر که نویسنده و دایر کتر هر دو یک نفر باشد زیرا در صورتیکه نویسنده ماهر در عین حال یک دایر کتر مقتدر باشد آنوقت موفقیّت هنری و مالی فلم حتمی است.



مودوفیشن



يك نمونه لباس ساده بهاری

Thank you for reading

Find more e-books and articles on Ketabton - your multilingual digital library.

www.ketabton.com

Ketabton - Pashto, Farsi, Arabic & English